Adab. Kabul
Vol.22, No.4, Jadi-Hut 1353
(December 1974-February 1975)

ادب

سال بیست ودوم
۱۳۵۳

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین و نویسندگان این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده- مترجم
۱	خسرو بلخی	مرحوم استاد هاشم شایق
۵	جلوه هایی از مختصات سبک هندی شعر دری...	پوها ندرحیم الهام
۱۴	سخنان غریب	کمال خجندی
۱۵	هندوستان وهندو در غزلهای امیر خسرو بلخی	دکتور رهین
۲۶	مثنوی شیرین وخسرو امیر خسرو بلخی	بناغلی حسین نایل
۳۹	غرائز یاانگیزه های طبیعی	پوهاند میرامان الدین
۴۸	اجر عمل	حافظ شیرین سخن
۴۹	سلامت روح ودرمان روانی	پوهنوال محمد امین
۵۴	معرفت ذات یکتا	سنائی غزنوی
۵۵	ادبیات افغانستان درقرن نوزدهم و بیستم	پوهنمل شاه علی اکبر
۷۰	مکتب دل	ملک الشعراء بهار
۷۰	دل معرفت اندوز	مرحوم ملک الشعراء استاد بیتاب
۷۱	دهلی و شعر وادبیات دری در قرن چهاردهم میلادی	دکتور شعیب اعظمی
۸۰	شاعر	بناغلی نیلاب رحیمی
۸۲	تاثیر داستانهای سامی بر ادبیات دری	دکتور سید مخدوم رهین
۱۰۶	نقش دوستی	بناغلی محمد حیدر نیسان
۱۰۷	فلسفه تمدن از نظر آلبرت وایت هید	پوهاند رحیم الهام
۱۱۴	کوشش پرواز	بناغلی محمد ابراهیم صفا
۱۱۵	برمزار رابعه	بناغلی ناصر طهوری
۱۱۶	سیاست شیر شاه در برابر راجپوتها	پوهندوی حمیدالله امین
۱۲۴	گزارشهای سه ماهه	اداره

قسمت لاتین

1	Amir Khusraw	Dr. A. G. Ravân Farhâdi
19	Les Quatrains populaires de la région de Kaboul	Dr. A. G. Ravân Farhâdi

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

نشریهٔ سه‌ماهه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست ودوم　　شمارهٔ چهارم　　حوت ۱۳۵۳

خسرو بلخی

مرحوم هاشم شایق استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری طی چند ساعت درسی که از روز شنبه ۱۸ میزان ۱۳۳۱ آغاز وبروز های شنبه ۲۵ میزان و سه شنبه ۵ عقرب وشنبه ۹ عقرب همان سال ادامه یافت ، در بارهٔ امیر خسرو بیاناتی ایراد کرده بودند که اینک بپاس تحقیقات دقیق آن استاد گرانمایه آن را از نوتهای درسی تاریخ ادبیات زبان دری همان وقت عیناً اقتباس ونشر می نمایم

مدیر مسؤل

امیر خسرو بلخی بن امیر سیف الدین محمود از هزارهٔ لاچین بلخ برخاست وبامها جرین عصر تاتار درهند نشست . پدرش چون از حملهٔ تاتار بهند رفته درپتیالی که از مضافات دهلی است اقامت اختیار کرد . همین سیف الدین طرف احترام امراء وبزرگان دهلی شد . عمادالملک که از امرای حکومت دهلی بود ، دختر خود را به امیر سیف الدین داد ، اینک امیر خسرو درپتیالی بسال ۶۵۱ ه بدنیا آمد . پدرش در خدمت دولت مقام امارت یافت . همینکه وفات کرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیرخسرو باوجود جوانی بقسمتی از وظایف پدر مؤظف وجا گزین پدرشد. وباندک زمان بواسطه استعداد ذاتی وتربیهٔ فامیلی خودصاحب شمشیروقلم گردید. چه ازآغازجوانی به تحصیل علم وادب ومشق سیاست واداره اشتغال نموده کمال قابل قدری بهم رسانید. علاوه برزبان مادری، درعربی، هندی، خاصة در زبان دری تمیز روز افزون حاصل کرد .

اساساً از دورهٔ سلطانان غزنه وغوریان، زبان علم وادب دری در انجا جای یافته بود، بخصوص در بارسلاطین وملوک دهلی که ریشهٔ شان درخراسان آنروز وافغانستان امروز بود . ادبیات دری (زبان کوهستانی) رابهند آورده بودند . چنانچه پیش از عوفی ، منهاج السراج واشال ایشان در انجا جای یافته بودند .

امیر خسرو شعر رابا موسیقی ، ادب را باعرفان یک جا پیش برد وبه ارشادشیخ نظام الدین اولیا رحمه الله جذبه وسوزش وی دوبالا شده بود . خسرو با وجود اینکه بطریقه صوفیه راه میرفت اما علاقه اش از دربار سلاطین عصر نمی گسست وسلاطین دهلی نیزارادت واخلاص خودرا روز بروز به خسرو محکم می ساختند . ازین رو در آثار خسرو اسم سلطانان دهلی جای داشت . سبک سخن خسرو با مذاق عرفای شعراء مثل سنایی وعطار ،مولانا، سعدی وحافظ همچاشنی بود . سلاست وشور درسخن خسرو آشکار است ، درمثنوی وقصیده ،نظامی ،خاقانی وانوری رااستقبال میکرد . در بعض قسمتها برسخن ایشان سوز خسرو چربی داشت . بیشتر از همه میخواست همپایه نظامی باشد .برین وجه ۷۴ سال زندگانی کرد ودر سال ۷۲۵ ه وفات نمود. درپهلوی مدفن شیخ خود با احترام زیاد مدفون گردید. فضلای عصر، تاریخ وفات وی را (طوطی شکرمقال) و(عدیم المثل) یافتند وسال های دراز در مدفن مبارکش اهل ذوق عرس میگیرند.

خسرو بلخی دواوین خود را به پنج قسمت ترتیب داده: اول را «تحفة الصغر»، دوم را «وسط الحیوة» سوم را «ثمرة الکلام»، چهارم را «بقیهٔ نقیه» وپنجم را «نهایة الکلام» نام نهاده است. وهفت سلطان دهلی : (سلطان غیاث الدین بلبن ، پسرش نصرت الدین ، سلطان معزالدین کیقباد ، سلطان جلال الدین فیروزشاه، علاو الدین محمد شاه ، غیاث الدین تغلق شاه ، قطب الدین مبارکشاه) راستوده است. وقتیکه خسرو کتاب «نه سپهر» خود را بنام سلطان قطب الدین پسر علاو الدین نوشت ، هموزن یک فیل زر صله گرفت.

اینک ابیاتی چند از آن کتابرا که امیر خسرو از زبان سلطان قطب الدین گفته وضمناً خدمات خود را نزد بعضی ازسلاطین دهلی یاد کرده است عجالة بسبب نبودن نه سپهر در دست ، از «خزانهٔ عامره» نقل میکنیم:

بنا ریخ همچون من اسکندری　　کند هر که آرایش دفتری
زگنج گرانمایه بی شمار　　دهم وار پیشش نه آن پیل بار
مرا خود درین ره پدر شد دلیل　　که میداد از همتر از وی فیل
شنامد کسی کش خرد رهنمون　　که از پیل با راست وزنش فزون
چو میراث شد پیل زر دادنم　　نه ز بایست زین سهلتر دادنم
شد اکنون که اقبال همدم مرا　　نوازنده شد قطب عالم سرا
چنین بخششی کز توجم یافتم　　در ایام پیشینه کس یافتم
کنون لابد از سحر سنجی چو من　　باندازهٔ بخشش آید سخن
جرائد کزین پیش پرداختم　　چواین نامهٔ خاص کم ساختم

در همهٔ دواوین ومثنویات از ستایش شیخ بزرگوار خود نظام الدین اولیاء خود داری نکرده، شیخ نیز شیفتهٔ سخن خسرو بوده، بسی اوقات به سوز سینه وی عرض نیاز کرده است .

خسرو در مقابل خمسهٔ نظامی که سلیس ورنگین ومتین است خمسه یی ساخت .

اول: مطلع الانوار

دوم: شیرین وخسرو

سوم - مجنون و لیلی

چهارم: آیینهٔ سکندری

پنجم : هشت بهشت

مجموع تعداد ابیات این مثنوی هژده هزار بیت بوده، در ظرف سه سال به اتمام رسانیده است. همهٔ اینها را بنام علاو الدین محمد شاه خلجی اتحاف کرده است . علاوه برین دواثر منظوم دیگر نیز دارد که بقرار ذیل یاد می شود :

قران السعدین ونه سپهر .

مفتاح الفتوح خسرو بلخی نیز منظومه ئیست که متعلق به تاریخ خضر خان پسر علاؤالدین میباشد، اما خزائن الفتوح مثل اعجاز خسروی منثور است. اول در تاریخ ودوم در صنایع ادبی وانشاء .

خسرو تنها در شاعری توانا نبوده بلکه در صنایع ادبی وانشاء و در موسیقی نیز قدرت بسزا یی دارد .

خلاصه امیر خسرو بلخی از فضلای بسیار باقدرت وثروت عصر خود بشمار میرود. چنانچه بعضی از تذکره نویسان مجموعهٔ اشعار خسرو را به چهار صد هزار و بعضی به دوصد هزار ابلاغ کرده اند. دولتشاه گوید که : بایسنغر میرزا پسر شارخ اشعار خسرو بلخی را خواست که جمع کند، یکصد و بیست هزار بیت بدست آورده چون دید که بعد از این نیز هزار ها بیت از اشعار خسرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست بدست میگردد و نسخه مدون یا بسنجر ازان خالی است، لذا از جمع اشعار وی صرف نظر کرد. اینك چند نمونه از اشعار خسرو مثل فرد، رباعی، قطعه، غزل، و قصیده وغیره شاهد صادق است میخوانیم.

کسی نماند که اورا بهتیغ ناز کشی مگر که زنده کنی خلق را و باز کشی

پند کسم بدل ننشیند که دل ز عشق بر شد چنانکه جای نماندست پند را

بگرد دیدهٔ خودخار بستی از مژه کردم که نی خیال تو بیرون رود، نه خواب درآید

رباعی:

هوشم نه موافقان و خویشان بردند آن کج کلهان مو بریشان بردند
گویند چرا تو دل به ایشان دادی بالله که من ندادم، ایشان بردند

ازشعلهٔ عشق هرکه افروخته نیست بااو سرسوزنی دلم دوخته نیست
گرسوخته دل نه یی زمادور، که ما آتش بدلی زنیم، کان سوخته نیست

چند بیت از قصیدهٔ که در جواب لف ونشر، جبلی گفته است:

مطلع قصیدهٔ جبلی که درمدح سنجر گفته است:

که دارد چون تو معشوقی، نگار چابك ودلبر
بنفشه سوی ولاله روی ونرگس چشم ونسرین بر

خسرو گوید:

کجا خیزد چو تو سروی جوان نازك ودلبر شکر گفتار وشیرین کار وگلرخسار ومه پیکر
ببرداند یشهٔ هجرو فراق و آرزوی تو زچشمم خواب وجسمم تاب، رویم آب وجانم خور
زشوق وعشق وسوزوداغ تو باشد بدینگونه دمم دود وغمم سود ودلم عود و تنم مجمر

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند رحیم الهام

از مقالات مجلس بزرگداشت امیر خسرو بلخی

جلوه‌هایی از مختصات سبک هندی شعر دری در غزلیات امیر خسرو بلخی

درجملهٔ مباحث گوناگون ادب شناسی، سنجید ن سخن شاعران و بازگفتن وجوه خوب و بد آن حتی نقد ساده توصیفی آثار منظوم که غالباً سطحی تر و سهلتر از نقد ز یبا ئی شنا سی است، پرا ز دشواریهاست .آنانیکه شعر خوان هستند دریافته خواهند بود که مطا لعه شعر اگر به خا طر التذ اذ محض وارضای حس زیبا پسندی باشد خو اننده پارچه ها یی با آراسش ذهن وبصورت غیر جدی میخواند وازان محظوظ میشود. اما گر خوا ننده دیوانی را به قصد تحلیل وتجز یه بخوا ندو به نقد عملی آن بپردازد دشواریهای کار سرگردانش میسا زد .زیرا هم حالات روانی خواننده دراین دوگونه فعالیت ذهنی .تباین، تفاوت می یابد وهم اثر مورد مطالعه به نظرش دگرگون مینما ید. از سوی دیگر محک ومعیار سنجش شعر تا کنون جنبه های جهان شمول ند ارد وتا قد به ناچار معاییر سخن سنجی خودرا از بین ضوابطی برمیگزینند که پا یه های ساختمان ونظام آید یولوژیکی او را بر مبنا ی منافع صنفی اوتشکیل مید هد .

به هر حال بحث ما دربن است که آیا امیر خسرو درغزلسرایی بنیانگزار سبک معروف به هندی در شعر دری هست ؟

نخست به آرای محققان در این باب مراجعه می کنیم :

(c) ketabton.com: The Digital Library

درواقع نظریات ناقدان سلف دراین باره گوناگون است .

گروهی پنداشته اند که بنها نگزارسبک هندی در شعردری امیرخسرو است . دایرة المعارف آریانا، جزء سیزدهم، درشرح حال خسرو چنین نویسد: «ابیاتی ازشعرای سبرز زبان دری در دست است که مخصصات ومیزات سبك هندی بصورت واضح در آنها مشهود میباشد. مخصوصاً در اشعار و قصاید امیرخسروبلخی مشهور به دهلوی و خواجه حافظ شیراز ی اصل واساس سبك هندی پیداست .»

گروهی دیگر منشا این سبك را هرات دانند و بنا عبدالرحمن جامی هروی و با با فغانی را از بانیان آن شمارند .

مرحوم بهار درسبکشناسی گوید: «علاقه شاعر به یافتن مضمون نوو تداول قافیه و توجه به صنعت وهنر نمایی موجب پیدا شدن سبك پیچیده هندی گردیده واین شیوه از هرات توسط جامی وفغانی به دهلی ودکن واصفهان سرایت نمود . » (۱)

هاشم رضی درمقدمهٔ دیوان جامی نظربهارا را تایید کندودرباره شاعران دوره تیموریان هرات چنین گوید : «اصولا شعرای این زمان راهی بسوی سبك هندی در ادبیات پارسی گشودند». (۲)

ملا عبدالنبی فخرالزمانی درتذکره میخانه دربیان احوال رکن الدین مسعود کاشانی ملقب به حکیم رکنا نویسد: «آن معدن فطرت ،دیوان عندلیب، گلزار معانی بابا فغانی را غزل به غزل از ابتدا تا انتها جواب گفته است . » (۳)

سخنوعن گفتهٔ مولف میخانه را در مقدمه دیوان فغانی نقل ودر آن به جای حکیم رکنا سهوا صائب تبریزی راياد می کند ومیافزاید . «این یك امرمسلم است که فغانی درفن شاعری صاحب طرزی خاص ونامش به تازه گویی مشهور است وعلت مقبولیت اشعار وی روش نواوست. اندا زه شهرت عام او راازین امربخوبی حدس میتوان زد که پس از وی شاعران متعدد طرز او را کا ملا تقلید کردند تاآنکه رواج عام یافت .شاعرانی که از فغانی تقلید کرده اند عبارتند از: شهیدي، لسانی ،حکیم رکنایی ،مولیناسحتشم کاشی ،عرفی ،مولیناوحشی یزدی ،عراقی ،میلی، حکیم شفایی ولی ،فیضی ، میرزا صایب ،نظیری وآقای شهورازی .میرزا صایب این طرز را اندکی تغییر

۱ـ محمدتقی بهار ،سبکشناسی ، ج ۳ ،ص ۲۲۸ .

۲ـ هاشم رضی، دیوان کامل جامی ،مقدمه ،چاپخانه بیروز ، ۱۳۴۱ ص ٦۱ .

۳ـ ملا عبدالنبی فخرالزمانی، تذکره میخانه ،تحشیه وتعلیق احمد گلچین معانی ، ۱۳۴۱ ص ۱٦

داد وباروش نوی که ایجاد کرد به نیکویی قبول عام یافت وسپس اغلب شا عران از وی تقلید کردند .» (۱)

منموهن همچنان در باره نظیری از مخزن الغرا یب چنین نقل قول میکند :« وی طر ز با با فغانی را اختیار نموده آنرا بحد کمال رسانید » (۲)

بدینگونه ناقدان ادبی در باب بانیان سبك هند ي درشعر دری اتفاق نظر ندارند. گرو هی امیرخسرو ،حتی حافظ ،دستهٔ بی جاي وطایفه یی بابا فغانی راموجد این سبك پند ارند .

امیر خسرو خود ش چنانکه شبلی نیز درشعر العجم با استفاده ازدیبا چه غرة الکمال اشاره کرده است،اشعار خود رابه بهترین وجهی نقد میکند .خسرو ا ز برای سنجش وا ر زشیا بی شعر و مراتب شاعری معیار ها یی وضع میکند که در تاریخ نظر یات در باب نقد ادبی در ردیف آ رای ناقدانی چون خواجه نصیر طوسی وشمس قیس رازی و عر وضی سمر قندی دا رای ا همیت خاص است .خسرو چنانکه همه دانیم شاعران را ازلحاظ درجات به سه دسته تقسیم میکند : ا ستا د تمام استاد نیم تمام وانتحال کنده اشعار دیگران یا سا رق .

استاد تمام ،به نظر خسرو ،شاعریست که موجد طرز نو باشد ، مانند حکیم سنا یی غز نو ي انوری، ظهیر فاریابی ونظامی .

استا د نیم تمام گوینده یست که طرزی نونیا فریده باشدولی پیروی ازطرز استاد کامل را به کمال رسانیده با شد .

سا رق شاعر یست که موضوعات ومضامین دیگران ا انتحال کند. امیرخسرو ازبرای استادی د رشعر چهار شرط را لازم شمارد :

۱ ـ ایجا د طرز جدید،

۲ ـ توافق کلام شاعر به روش شاعران ،

۳ ـ دوری شاعر از شیوه واعظان وصوفیان ،

۴ ـ خا لی بودن کلام شاعر از سهو ولغزش .

سپس اشعار خودرا باهمین معاییر می سنجد ونتیجه میگیرد که خود استا د تمام نیست، زیرا مخترع سبك تازه یی نیست ودر کلامش لغزش و اشتباه وجود دارد .اماانتحال نمیکند و ا سلو بش ازقاعده صوفیان وواعظان بدور است .وچون خویشتن رافاقد دوشرط ازشروط استاد می داند، خود

۱ـ منموهن ،دیوان فغانی ،چاپ لاهور، مقدمه .

۲ ایضاً .

(c) ketabton.com: The Digital Library

را شاگرد میخواند وسیگوید :

چون پیروطرز هرسوادم پس شاگردم نه اوستادم

امیرخسروبلخی خود اعتراف میکند که درغزل پیروشیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ، درمثنوی پیرو حکیم نظامی ودراشعار حکمتی واخلاقی پیرو سنایی وخاقانی است .

باتوجه به آنچه خسرو خود درباب کلام خودگفته وخویشتن راصوجد سبك خاص‌ند انسته است آیامیتوان اورا از بانیان سبك‌هندی درشعر دری دانست؟

من کوشیده‌ام بدون توجه به‌آرای ناقدان سلف وبدون داشتن فرضیه و تصور قبلی در باب سبك امیر خسرو وباسطالعه واستقصا درغزلهای اوازبرای این پرسش پاسخی جستجو کنم .

ازسبکهای گونه‌گون‌شعردری هیچکدام درهیچ یك‌ازمراحل به یکباره گی وناگهان پدیدنیامده است. نمونه های‌شعری هرسبك‌شایع د راشعار دورهٔ پیشتریافته میشود. ایجادسبکهای‌متمایز شعردری به نظر من ، برقاعده انتخاب وتقلید بعضی ازمختصات لفظی ومعنوی سبك پیشین ، تکامل آن، تطابق آن به‌مذاق خواننده گان ومعایير رایج درنظریات انتقادی هردوره و کسب تا ثیر ازمؤثرات محیط طبیعی‌وعوامل اجتماعی وتجربه های‌شخصی شاعراستوار است. ازشاعران زبان‌دری کمتر گوینده‌یی را میتوان یافت که باشاعران معروف سلف یاهمزمان‌خویش به‌مسابقه‌برنخاسته‌باشد. واین سنت دیرینه که‌استقبال وتتبع وجواب گفتن نامیده شده‌است تا روزگارما دربین‌شاعران‌سنت‌گرای‌تداول دارد .ولی هرشاعر متتبع ازنوآوریهای خود نیز به‌تفاخر یادمیکند .سبك هندی د رشعر د ری نیز فی‌الواقع به‌همین گونه به‌وجودآمده‌است .جلوه‌های چشمگیر مختصات‌این‌سبك‌را که من‌حیث مجموع عبارت از ایراد مفاهیم‌ومعانی دقیق ، استعارات و کنایات وتشبیهات‌بکروبدیع وخیال انگیز و غالباً غیر حسی ، مبالغه‌آمیز واغراق آمیز دروصف طبیعت واشیاواشخاص وبیان دقایق وظرایف حالات وتاثیرات وهیجانات‌باطنی‌خود گوینده توسط‌الفاظوترکیبات‌لفظی‌غیرمعمول وناآشناوگاهی‌با گزینش اشکال لفظی وعبارات‌معمول ازمحاورات‌روزمره عوام است، درغزلیات‌امیرخسرو بکثرت‌میتوان‌دید.

باید دانست که‌پدیدارشدن‌چنین دگرگونی دراشعارخسرو در تحت شرایطوعوامل‌اجتماعی ومحیط طبیعی آن‌زمان طبیعی است .بزرگترین‌عامل تجلی این‌مختصات‌د رشعرخسروتلاقی‌وبرخورد دوفرهنگ غنی‌وکهنسال افغانی وهندی آن‌زمان است .شاعر مابرداشتهای خود را از محیط ومردم ،ازبرای مردم محیط خود، وبرابر با مذاق شان درکلام خود منعکس ساخته است .وهمین مطابقه شعر خسرو وبه‌مذاق خواننده گان اوست که‌گفتارش راسوثر ومقبول وخودش رادرسراسر دوره زنده گی گرامی وارجمند ساخته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

میدانیم که خسرو درغزلسرایی خود را پیروسعدی میداند. وزیر الحسن عابدی درجنگی به عنوان «سعدی وخسر و» غزلهای همطرحی سعدی وخسرو را بالمقایسه یکجا نشر کرده است. درین جنگ تعداد غزلهای خسرو که به استقبال غزلهای سعدی سروده است جمعاً به ۹۳ پارچه میرسد. اگر این غزلها رابادقت مقایسه کنیم می بینیم به همان پایه که ازلحاظ قوافی ورد ایف واوزان همگون اند ازلحاظ مفاهیم وموضوعات وصورخیال واستعارات وتشبیهات ودربسا موارد ازنظر استعمال اشکال لفظی نا همگون میباشند .

خسرو غزلهای بسیاری دارد که درسادگی وروانی و کمال زیبایی وبیان تاثرات عمیق و هیجانات انگیزنده وریزه کاریهای اعجاب انگیز هنری ولهجه صمیمانه وصادقانه وتحریک عواطف وتاثرات خواننده همپایه غزلهای سعدی است، ولی در نظام عمومی غزلهای خسرودر جنبه های لفظی ومعنوی خصوصیتهایی دیده میشود که نخستین تجلیات مختصات سبک هندی دانسته تواند شد. برشمردن ، فهرست نمودن ومثال آوردن ازدیوان خسرو درباب اشکال وترکیبات لفظی غزلهای وی که غالبا باصنعت های لفظی ومعنوی نیز توام است، نگاشتن فرهنگی قطوررا ایجاب میکند. خسرو ازین لحاظ درغنی ساختن زبان دری به حیث پایه گذار سبکی نوین سهم عظیم دارد . درغزلهایش ازگونه ترکیبات ذیل بکثرت یافته میشود :

سیاهی داغ حبش :

بر و سیا هی د اغ حبش مکن بر رو　　مرا ین غلا م د ر م نا خر یده خود را

چاه شوق :

به چاه شوق فرو ما نده ا م خدا وندا　　فرو گذ ا شت مکن آ فر یدهٔ خود را

رشته صبح :

یکی د رابر بها ری نگر ز رشته صبح　　چگو نه میگسلد د ا نه های لؤلؤرا

جان بلا آشام:

من عاشقم ای پند گونبود گوارایم　　که تو از عافیت شربت دهی جان بلا آشام را

جام گلبو:

بیا که تـا بـه چمن در رویم و بنشینیم　　ببوی گل به کف آریم جا م گلبـو را

چشم جگر خوار:

چون خسرو از دودیده خورد خون سزد اگر　　سازد نمك دوچشم جگر خوار خویش را

جان جگر خواره:

(c) ketabton.com: The Digital Library

بشکافت غم این جان جگر خواره ما را یارب چه و بال آمده سیارهٔ ما را

درد کش قدیم :

چون بدوخم شراب در غرقه بماند چون منی هم زشراب غسل ده درد کش قدیم را

حسن بلا انگیز ، کلك صورت، عقل رنگ آمیز :

برقع برافگن ای پری حسن بلا انگیز را تا کلك صورت بشکند این عقل رنگ آمیز را

پند رسمی :

خسرو چونیست زانها کز تو برد بکشتن زین پند های رسمی دادن چه سود ما را

کرشمه چکیدن :

تو میروی و زهرسو کرشمه میچکد از تو که داد این روش وشکل سروسبز قبارا

گلبرگ بنا گوش :

الای باد شبگیری به گلبرگ بنا گوش مجنبان زلف زنجیرش که من دیوانه خواهم شد

بیهوش خیال پری آمدن:

چو بیهوش خیالم دید شب میگفت همسایه که امشب باز آن دیوانهٔ ما را پری آمد

خواب بندی :

فسون خواب بندی ست این تا سحر گویی حدیث او که شبها از زبان من برون آید

جعد انداز ، سردافگن :

کدامین کس ره من زد که دره شد عنان گیرش که آن سرمست جعد انداز سردافگن نماید

صدف لب :

سخنی چو گوهر تر صدف لب تو دارد سخن صدف رها کن گهری نمانی ما را

در غزلیات خسرو کلمه ها، عبارات ، جمله هایی نیز بکار رفته اند که درگفتگو های عادی و روزمره بکار میرفته واکنون نیز بکار میروند، از آنجمله به این نمونه ها توجه فرمایید:

جنس (به معنای اصیل ونجیب وبی غل وغش):

خوش آن کسی که در این دور میدهد دستش حریف جنس وصاف و گوشه تنها

تلخ کردن خواب چاشنی:

از چاشنی درد جدایی چه آگهند یك شب کسان که تلخ نکردند خواب را

حاضر جواب:

تا گفتمش بکش زسره تیغ رانده بود مانده ایم غمزه حاضر جواب را

(c) ketabton.com: The Digital Library

سینه پاره کردن:

غم که مرا در دل است کس نکند باورم　　پیش که پاره کنم، وای، من این سینه را

ـ احمد پارینه :

توبه زمی کرده بود دل که تو ساقی شدی　　باز همان حال شد احمد پارینه را

رشوت:

بوسه اگر همیدهی بر اب خود حواله کن　　رشوت تست جان من از پی این حواله را

چشم بد دور:

چشم بددور از چنان رویی　　که از وچشم دور نتوان کرد

دماغ کردن:

بوی خسرو همیکشد به دماغ　　بیش از این هم دماغ نتوان کرد

گریختن صبر، جهانگرد:

صبرم از دست غم گریخت کنون　　آن جها نگرد را کجا یابند

برادر خوانده :

گرفته در بر اندام تو سیم است　　برادر خواندهٔ زلف نسیم است

عبارات وجمله های این چند بیت چقدر ساده وزیبا است:

بوسه یی گفته ای توقف چیست؟　　یا بده یا بگو نخواهم داد

روزه داریم رخ بپوش ارنه　　روز بر ما دراز خواهی کرد

بزن سنگ ای ملامت گو زهر سو　　که ما را چشمهای عقل پیش است

گرچه بر بود عقل و دین مرا　　بد مگو بید نازنین مرا

نگارا بلبل اینك میکند بانگ　　روان کن در چمن سرو روان را

چو میخندد لب شکر فشانت　　زحیرت باز میمانند دهانها

بی رخت اشك همی با رم وگل میکارم　　غیر از این کار کنون کار دگرنیست مرا

عاشق ومستم ورسوایی خویشم هوس است　　هرچه خواهم که کنم هیچ مگویید مرا

خسرو تا توانسته است در غزلیات خود با الفاظ بازی کرده است ولی تکلفی دران دیده نمیشود واز روانی گفتارش نمیکاهد . کلمه های متضاد ومتناسب و همجنس و همریشه در مصرعها و بیتها فراوان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بکثرت صنعت آفرینی میکند. صنعت تضاد، تجنیس ،تناسب ،حسن تعلیل ، مدعا مثل و ایما های گونه گون بکثرت دارد. در این ظرافتهای هنری ساده گی وبی پیرایه گی دیده میشود وهمین هنر به نظر من یکی از کمالات شاعری خسرواست . توجه فرمایید :

گر سرم در سر سودات رود نیست عجب — سر سودای تو دارم غم سر نیست مرا
یك زمان از پای ننشینم به جستجوی تو — یا کنم سر را فدایت یا به‌دست آرم ترا
به نظر ندیده ام من اثر دهان تنگت — اگرت بود دهانی اثری نمای ما را
دارم آن سر که سرم در سر کار تو شود — با من داشده هر چند سری نیست ترا
صورت این کن که چین ابرویت — صورت حسن را چو چین آمد
بخت باید نه زیرکی که به جهد — ماتم خویش سور نتوان کرد
غم تو آشکار خوا هم کرد — چه کنم در نهان نمیگنجد
من در سر قلم زدم آتش زد و د آه — اودوده، سر قلم از من نگاه داشت
شب تا به صبح دیدهٔ من بود وپای او — چشمم نخفت هیچ ولی پای او بخفت
هر کرا در سر زلف صنمی دسترس است — برودگر به‌سرماه، همان رشته بس است
نافهٔ آهوی چینی کا و بز لفت دم زند — نیست آهوبی مرا ورازانکه دراصلش خطاست
زاهدازبد ناسیم دیگر مترسان زانکه من — گر برآرم نام نیکو پیش بدنامان بد است
تا چرابا شمع رویش آتش تب یا رشد — دل چودودزلف اوبرخود بسی پیچیده است

لاف دانایی مزن خسرو مگر دیوانه ای
درد بستانی که پیرعقل طفل مکتب است

خواری و آزار بر من گربه تیغ آید زتو — خا رم اند ردیده، گر با گل بیازارم ترا

در دیوان خسرو مضامین بکرو معانی بدیع فراوان است. به این چندنمونه توجه فرمائید .

از رشک چشم خویش نبینم رخ تو من — تو هم مبین در آینه رخسار خویش را
به خانهٔ تو همه روز با مداد بود — که آفتاب نیارد شدن بلند آنجا
سرم برید و بدستم نهاد و راه نمود — که خیزورو سر خود گیرو بخش جان مرا
نهاد برلب من لب نماند جای سخن — که مهر کرد به‌انگشتری دهان مرا
ساقیا نوش چنان کن که صدا بازدهد — بر سر شارع می گنبد سیمین حباب
پردهٔ عاشقان درد پرده کند چوروی را — هرطرفی دلی فتد شانه کند چوموی را
دل زمن دزدید سرتاپای اوجستم نبود — زیرزانش بود ودرآنجا گمان من نرفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

صوفی ماشد خراب دوش بیك با نگ چنگ　　پیش بر یشم کشید خر قهٔ پشمینه را

درغزلهای خسرو ارسال المثل یکی دو تاست ازا ن جمله این یکی:

دلم زدیده برون شد بماند در مژگا ن　　گریز کرد زباران به نا ود ان آو یخت

ولی سد عا مثل در انها به حدیست که فهرست کردن آن دشوار مینماید. اینك چندنمونه بدون قصد انتخاب وتقدیم میشود:

چو لیلی بیند آن مجنون شراب از خون خود نوشد

به از سنگ ستمگاران نباشد نقل مجنون را

خسرو اگر غمت خورد ناله بس است خدمتش

واجب چاوشان دهند ازپی ها ی وهوی را

روی به ما کن و مکن دیدهٔ ما وخاك در

سجده رو است هر طر ف قبلهٔ چا رسوی را

خسرو است وسوز دل و زذوق عالم بیخبر

مر غ آتشخوا ره کی لذ ت شنا سد د ا نه را

چشم از تو دور دانهٔ دل گرزتوبسوخت

ا ز سو ختن گر یز نبا شد سپند را

حاجتم نبود که فرمایی به ترك ننگ ونام

زانکه رسوایی نیاموزد کسی دیوانه را

رخ بنما بر مرادگرنه به خون منی

آب به سیری مده تشنه دیرینه را

د یوانه بتا ن نکند رو به کعبه زا نك

تعظیم کعبه کفر بود بت پر ست را

خسرو ز سوز گریه نیا رد نگا هدا شت　　آری سفال گرم به جوش آرد آ ب را

عشق از دل ما کم نتوان کرد که ذاتیست　　چون مایهٔ آتش که زخا را نتوان شست

خانه مکن ای دوست دراین جا گه پرنم　　کس برگذ ر سیل نکر د ست عما رت

خسر و به گزا ف چند لا فی　　با نگ د هل ا ز تهی میا نیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

بااندک نمونه هایی که ازغزلهای خسرو آوردیم به این نتیجه میتوان رسید که وی براستی از بانیان سبك هندی در شعر دری است. زیرا از مختصات سبك هندی مثالها ونمونه های فراوان در غزلهایش وجود دارد. ولی از این لحاظ اشعاروی همگون ویك دست نیست. اکثریت غزلها یش ازلحاظ روانی وبی پیرایه گی و پخته گی نمونه هایی در حد کمال غزل به سبك عراقی است. ولی گاه به گاه در نو آوری تفنن میکند واز حد اعتدال چندان برون نمیرود. به این جهت اسلوب بیانش بسبك عراقی مرز فاصلی تشکیل نمیکند، بلکه دران متداخل وگویا حلقهٔ وصلیست که در زنجیر در از تسلسل تکاملی غزل دری طریقترو دگرگونه تر مینماید. درگلزار غزل دری غنچه هایی از سبك هندی رابه آهستگی واحتیاط میپروراند.

سخنان غریب

گر جانب محب نظری از حبیب هست — غم نیست اگر هزار، هزارش رقیب هست

با کس مگو که چاره کند درد عشق را — ای خواجه، گر طبیب نباشد حبیب هست

سرد مکش زنالهٔ ما ای درخت سبز — هرجا که هست شاخ گلی عندلیب هست

گوشی که شد بحلقهٔ زلف بتان گران — نشنیده ام که قابل پند ادیب هست

در خورد گوش یار بدست من غریب — گر نیست گوهری، سخنان غریب هست

از جام عشق هم رسدت قطره یی کمال — کز جرعه خاك را همه وقتی نصیب هست

« کمال خجندی »

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور سید مخدوم رهین

هندوستان و هندو در غزل های امیر خسرو بلخی

فرهنگ سرزمین ما از آغاز قرن پنجم هجری همعنان با فاتحان مسلمان که از دیار ماوراءالنهر کشور پهناور هند شدند پا بدان سرزمین بوم گذاشت و در دوران فرمانروائی خانواده هائی چون غزنویان، غوریان لودیان؛ سوریان و جزایشان که فرزندان و زادگان سرزمین ما بودند مراحل رشد و تکامل را پیمود و از آمیزش فرهنگ ما و فرهنگ هندیان یعنی دو فرهنگ عمیق و استوار و کهن مفاخر و مآثر ارجمند بی‌نظیری ایجاد شد. بزرگان دین و دانش، مردان شریعت و طریقت و هنرمندان بسیاری در طول هشت قرن یعنی از قرن پنجم هجری« یا زدهم میلادی» تا اواخر قرن ۱۳ هجری «نزدهم میلادی» از خراسان به هند رفتند و زمینهٔ فراخی برای عرضه نبوغ خویش یافتند هندو هند. یا ن این پیامبران دانش و ادب را بیگانه نپنداشتند و آنان را به آغوش باز پذیرفتند. دو ملت کهنسال و فرهیخته از نزدیکی هم فیض ها بردند و در طریق تحقیق به اوج کرامت انسانی و فضایل مردمی راه جستند. در این میان هر بزرگ مردی که از خراسان به هند می‌رفت و در آن دیار در میان دو ستان هندو و مسلمان خود می زیست و به خلاقیت علمی و هنری و ادبی می پرداخت بیش و کم تأثیراتی هم از زندگی بومیان و روش ها و رسوم هندوان و سرزمین افسانه یی هند در آثارش به ظهور می‌رسید.

از دیوان قدیم ترین شاعر بزرگ زبان دری در هند مسعود سعد سلمان تا دیوان امیر خسرو بلخی که او را سعدی هندوستان لقب داده اند و آثار شاعران بعدی زبان دری در هند که شمارهٔ آنان سخت بسیار است هر یک به پیمانه های مختلفی خصوصیات زندگی هندوان و دیار هند را منعکس نموده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ین‌مقاله انعکاس خصوصیات دیارهند و زندگی‌هندوان رادر دیوان غز لیات ا میر خسرو بلخی بر رسی می کنیم واین بر رسی مطالبی را پیرامون تأثیر دیانت‌وعرف‌وعادات‌هندوان و نحوهٔ استعمال کلمهٔ هند و و اماکن وکلمات هندی و جز ا ینها ر ا در بر خواهد د ا شت .

تجلی دیانت ومسایل مذ هبی‌هندوان و برهمنان ایشان بیشتر ازسایر رسوم وسنت‌های آنان در دیوان امیرخسرو بچشم می‌خورد .او بیشتر از بت با ملازمت باهند و و برهمن یا می کند و ما می‌دانیم که‌بت‌های هندوان عبارتند از اشکال خدایا ن ایشان (برهما،شیوا، و یشنو) و تجسمات آنها بصور گو ناگون .

ببردحسن بتان د ینم‌ای‌مسلمانان چوهندوان‌پس‌ازاین‌بت پرست خواهم بود

(۳۰۰)

احترام‌وخشوع وخضوع هندوان رادر برابر اشکال مذهبی در این دو بیت نیز می‌توان یافت:

چشم‌خسرو نتوان بست که‌درخواب‌سبین منع هندونتوان کرد که‌صورت‌پرست - ۸۴

برهمن را بت اندرخانه‌باشدمن‌بترزو یم که‌بت‌پوشیده‌درجان‌من بـد کیش میباشد - ۲۳۸

بر همنان پیشوا یان‌مذهبی وعلمای رو حانی وآموزگاران کتب‌دینی هندوان ودرسلسلهٔ مرا تب طبقاتی جامعهٔ هندو طبقهٔ‌ممتاز و بر گز یده یی بودند . اینان‌در جا معهٔ هند و قشر با لا ترین بودند ور سوم وسنت های آنان متمایز از دیگران بودو همواره در حفظ این تفوق اصنا فی کوشا بودند .

ادارهٔ معابد و پر ستشگاه ها وارشاد مردم و رهبری مذهبی واجتماع بد ست این‌گروه بود و به صوا بدید اینان سلاطین ورا یان هند پرستشگاه ها ومعابد با شکوه‌بنا می کردند .

امیر خسروی‌فر ماید:

چون جان‌دهم ازخاك‌من ای‌سیرولایت بتخانه‌براری که‌دلم برهمنی شد - ۱۶۱

ای بر همن بارده رد کردهٔ اسلام‌را یاچومن گمراه راد ر پیش‌بت‌هم بار نیست - ۶۴

درادب ماسابقهٔ انتساب بت به هندوستان و به برهمنا ن وانتساب بر همنان به هند و ستا ن به قرن چارم‌وپنجم هجری می‌رسد . رود کی گو ید :

دل خسته و بستهٔ مسلسل موئی است خون گشتهٔ و کشتهٔ بت هند وئی است (۱)

عنصری راست :

کند حسام توزاسقف‌تهی بلا دالروم چنانکه کشور هنداز برهمن وجیپال (دیوان۶ ۱۲)

فردوسی گو ید :

(۱) احوال وآثار رود کی — سعید نفیسی — ۵۱۴

بیامد بر پادشا چنگ زن خراسان بسان بت بر همن (شاهنامهٔ مسکو (۷) ۳۵۲)

وز خوب غلامان همه خراسان چون‌بتکدهٔ هندوچین‌ستان‌است (ناصر خسرو — ۷۲)

مسعودی در مروج‌الذهب گوید: هندوان برهمنان را بزرگ‌می دارند و بالاترین‌ونجیب ترین طبقه از از هندوان ایشان اند. گوشت‌نمی‌خورند وسردان وزنان شان نخ زردی بگردن خودمی آویزند تاازسایر هندوان متمایز باشند. (۱)

مسعود سعد قدیمترین شاعر بزرگ زبان دری‌در هند نیز گفته است:

بر همنی که بزنار بودنازش او ز بیم تیغ تو می‌بگسلدز تن‌زنار (دیوان ۱۹۴)

و اشاره به‌زنار برهمنان در بن بیت امیر خسرو نیز رفته است:

از چو تو هندوی کافرکیش گل چهره‌است‌رنگ گل به‌هندوستان بود چون برهمن زناردار

دیگر از عادات‌هندوان که‌در بن‌دیوان بچشم می‌خورد رسم خودسوزی وستی است. این سنت هندوان کم‌و بیش درسایر آثارمانیز منعکس شده است. یکی‌از قدیمترین مأخذ اسلامی که‌اشاره به‌رسم خود سوزی در میان هندوان دارد کتاب عجایب هندائر ناخدا بزرگ شهریار است که یکجا داستان‌امیری را که بخاطر طوطی‌خویش خود را به آتش افگند وندیمان‌و یاران او نیز به تبعیت ازاو خودرا سوزانید ند وداستان‌دومرد که درگود الی آتش افروختند و بدرون آتش رفتند وجان‌دادندو روایتی دیگر در همین کتاب که‌میگوید ـ در بلاد هند علیا رسم سوزانیدن پیر مردان و پیر زنان باقی است. (۲)

امیر خسرو می‌فرماید:

هندوان را زنده سوزند این‌چنین مرده مسوز بندهٔ خودرا که‌ترک است‌آخراوهندوی‌تست

پیش‌تو بگوکای‌بت سوزندچو هندو یم بر آینه ریز آنگه خاکستر هندویت (دیوان ۶۱-۶۹)

ورسم سوزانیدن‌اجسادمردگان درمیان هندوان که‌رسمی کهن درمیان‌آن‌قوم است.

امیر خسرو بلخی گوید:

هندوی شب‌مرد وخورشید آتشی از برای سوزآن هندو نمود ـ ۲۴۵

چون کافرانم کشت غم‌چون هند وانم سوخت هجر

یارب‌چه بود ی کامدی زان‌نامسلمان نامه‌یی — ۵۲۰

واماسم ستی آن‌بود که زن راپس ازمرگ شوهرش باجنازهٔ شوهر می‌سوزانیدندو این کار را

---

(۱) مروج الذهب ـ ۱ ـ ۷۱

(۲) عجایب هند ص ۹۲ ـ ۹۳ و ۱۲۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

کفارهٔ گناهان ورمز وفاداری و پایداری زن درعشق نسبت به مرد می‌دانستند :

دعوی عشق کرده ای‌خسر و ببا یدت‌و چون هندوان‌درآتش غم زنده سوختن - ۴۷۹
مردن ازدوستی ای دوست زهند و آموز زنده درآتش سوزان شدن آسان نبود - ۲۲۷
عاشقان‌در روش خویش‌مسلمان نشوند که‌نه درسوختن خویش چوهند و باشند - ۲۳۲

می‌دانیم که این رسم‌وحشتناك درسال ۱۸۲۹ درهندوستان ملغی وممنوع قرار داده شد.

شهرت واهمیت بتخانهٔ بزرگ‌سومنات در دیوان امیر خسرو نیز منعکس شده است . این‌سومنات از بتخانه های بزرگ هند بود و باسایر بتخانه های گجرات درقرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) در غزوات و فتوحات سلطان بزرگ خراسان محمودغزنوی‌از میان رفت وذکر آن‌در آثار گوناگون اسلامی اعم از عربی ودری ازدواوین شعر تا کتب‌تاریخ راه یافته واز عجایب و غرایب و زیبائی وشکوه آن‌سخن رفته است . درآثارالبلاد آمده است که‌بت سومنات‌را بااعمال مقناطیسی طوری ساخته بودند که‌در فضای پرستشگاه بطورمعلق ایستاده بود - بدون اینکه از پایین یا پهلو به چیزی تماس داشته باشد و یا از بالابچیزی‌آویخته باشد و هر کس که آنرا در هوامعلق می‌دید بحیرت می‌افتاد (۱) .

درعجایب المخلوقات آمده است که‌چون سلطان غزنه سومنات رافتح کرد و خواست بت بزرگ آنرا بشکند « هندوان آن‌را به‌خروار زر می خریدند ، نفروخت وسلطان تبری برداشت بدست خویش برکند که‌برآسیایی زرین‌نشانده بودند وآنرابه‌غزنین آورد وگفت : پدرمن بت نتراشید که‌من‌بت‌فروشم وآن سنگ را درعتبهٔ مدرسه افگند به‌غزنین ، تاقدم برآن‌می‌نهند و این منات را به سوء نسبت کنند. » (۲) *

خرابه های معبد سومنات هنوز هم درگجرات پابرجاست (۳) و بت سومنات پس از شکست وپرستشگاه آن پس از ویرانگی در زبان اهل ادب همچنان مشهور ومتداول‌ماند.

---

(۱) آثار البلاد قزوینی ص ۹۵-(۲) عجایب‌المخلوقات تصحیح دکتور ستوده
(۳) یادداشت های‌قزوینی - ۵ - ۱۶۸

* این‌روایت وروایات‌نظیر آن دلالت برآن دارد که سلطان محمود غزنوی بخلاف‌آنچه بعضی مستشرقین غربی می‌گویند ، بادلی آگنده ازشور حق پرستی ودر راه معنویتی که‌ازجان و دل بدان‌اعتقاد داشت دست به‌شمشیرمی‌برد و بسوی سرزمین های‌غیر اسلامی ره می‌نورد و هدف وما‌مول والای او برتر ازآن بود که‌به‌حطام این جهانی بیندیشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیر خسرو بلخی گوید :

بت پرستان گر ز تو آگه شوند یاد نارند از بتان سومنات -۹۱۵

ماچو هندوي سومنات بعشق بت پرستیم و دل بر همن ماست -۱۲۰

انواع گوناگون جادو گری وسحرو افسون چنانکه سی دا نیم سابقه کهن ووسیعی درهند دارد وحتی اصطلاح «منتر» که‌میان ما نیز متداول است ا ز کلمه منتر م Mantram سا نسکریت است که‌معنی آن‌ورد و کلمه سحر انگیزیا افسون‌است . هندوان‌حتی خدایانی چون‌برهما، ویشنو وشیو ا ونیز سیارات هفتگانه را مطیع وفرمانبردار جاد و گر ان می دانسته اند .عده زیادي ازبر همنا ن بدانستن سحر وجادوگری شهرت داشته اند . کهن ترین کتاب درباب جاد وگری نزد هند وا ن ودای چهارم‌است که‌به آن« اتروادا»می گویند .برهمنان این کتاب رامخفی نگه می دارند وآ ن رادر دسترس نامحرمان قرارنمی د هند (۱).

انتساب جادو وافسو ن وچشم بندی به هندو ان د ر ادب ما پیشینهٔ کهن دارد و در آ ثا ر گوناگون ما کرد ارهاوشگفتی افعال این‌گروه به چشم می خورد .

ناصر خسرو گوید :

ره هندوان سوی‌نیرنگ وافسو ن ره روسیان زی‌حسا ب است و ا لحا ن (دیوان - ۳۱۹)

در کتاب عجایب هند وصف جادوگرانی آمده که‌نهنگ‌های دریا را به ا فسو ن می کشند ووصف کا هنانی که‌درصحرا دایره‌یی رسم می کنند و پرندگان‌از هوا بدرون‌آن دایره‌می‌افتند(۲).

ابن بطوطه نیز درباره جادوگران وساحران هندی به‌تفصیل سخن می راند تا آنجا که این جهانگرد دانشمند از هول اعمال عجیب‌وغریب آنان تب می کند وبه‌بالین‌بیماری می‌افتد (۳).

اسیر خسرو بلخی گو ید :

شکل دل بردن که‌تو داری نباشد د لبری را

خواب بندی‌های چشمت کم بود جادوگری را-۹

آه پنهانی خود خوردن که‌خسرو راست زا ن بست

بوالعجب‌ترزین فرو بردن که‌یاردخنجری را ؟-۹

مرا چو موی سرت‌ساخت چشم‌جاد و یت

که‌موی سر ز پی جادوئی بکارآ ید - ۲۹۲

---

(۱)سر زمین هند -علی‌ا صغر حکمت ۳۰۹—۳۱۲

(۲)عجا یب هند۸۲ -۸۳

(۳)سفر نامه ابن بطوطه ۵۶۵-۵۶۷

اشارت دیگر به رسم رنگ کردن جبین نزد هندوان است که آیینی قدیمی است- بدینگونه که مواد ی معطری همچون صندل وزعفران رابا خاکستر جسد سوخته مرد گان و سرگین گا و مقدس یکجا نموده از آن رنگی می ساخته اند- وازاین رنگ برای گذاشتن نقوشی بر اعضای بدن استفاده می کردند .

بعضی ازبرهمنان خط عمودی مستقیمی ازبالای پیشانی تا روی بینی رسم می کنند. برخی دیگر سایر اعضا مانند گردن وسینه وشکم وبازوها رابامعجون مذکور نقش ونگار می کنند .(۱)

وما این معنی را در شعر عنصری که خطاب به سلطان خراسان محمود غزنوی گفته می بینیم :

نکاردبه هندوستان زعفران کس ازان کس کشان زعفران بودزیور
ازیرا که شان باشد ازهیبت تو همه ساله بی زعفران رخ مزعفر

امیر خسرو گوید :

ازنا صیهٔ ما نشود خاک درش دور چون صندل بت برهمنان را زجبین ها- ۲۲

نکته دیگر در باب احترام واجلال هندوان وبرهمنان ایشان نسبت به خورشید است - هندوان هنگام طلوع وغروب این جرم فروزان فلکی به نیایش دربرابرآن می پردازند- امیرخسرو بلخی سیفرماید

برهمنان که پرستند آفتاب فلک را مگر که هندوی ما راندیده اند زمانی- ۳۱۶

دربیت زیراشاره بگوش سوراخ کردن هندوان است- این سوراخ کردن گوش نزد هندوان چه مرد و چه زن برای بکاربردن گوشواره های قیمتی معمول بوده است :

گوش هندو پاره باشدورمنم هندوی تو پاره کن گوش ومکن پاره دل هندوی خویش- ۳۵

ازطرفی یکی ازمعانی کلمه هندو در زبان دری (دربان وغلام) است. دراین صورت امکان دارد که کلمه هندوی دوم درمصراع اول بهمین معنی بکارگرفته شده باشد که آن نیز با سوراخ گوش وحلقه بی مناسبت نیست .درابیات خمسه امیرخسر و نیز هندوبد فعات بمعنی خد متگار بکار رفته است .ودربن بیت که ابر رابه پیل وبرف رابزرین کجک تشبیه نموده رسم هندی به چشم میخورد:

گوئی که ابراندرفلک پیل است آن بی هیچ شک وان پیل رازرین کجک برسرنگونسارآمده- ۵۰۶

کجک بفتح اول وثانی آهنی باشد سرکج ودسته دارکه فیلبانان بدان فیل رابه هرطرف که خوا هند برند وآن به منزله عنان است .(برهان قاطع).

استفاده ازچتر نزد سلاطین بیشتر کشورها درمراسم خاص معمول بوده ولی امرای هندی بیش ازهمه چتراستعمال می نمودند .ابن بطوطه گوید: امیردر هندوستان با چتری که بر روی سرش

(۱) سرزمین هند - ۲۹۰

می افرازند شناخته میشود .چترهمان است که درمصرقبه وطیر نامیده می‌شود وفقط در روز های عید برسرسلطان می‌افرازند امادرهندوستان وچین درسفروحضرهمواره بر فراز سر سلطان است (۱) .

امیر خسرو بلخی گوید :

ای آنکه تمام همچو ماهی — با زلف تو چتر پادشاهی - ۵۴۰

چترعنبر وش کن ازگیسو که سلطان منی — ترک لشکر کش کن از مژگان که خاقان منی - ۵۴۹

به گر ما ازسو اد چشم من کن — سیه چتر خود ای سلطان دلها - ۲۱۳

و اشاره به طوطی ونسبتی که با هندوستان دارد :

مرغ دل اشیانه به زلف تو می کند — چون طوطیی که میل به هند و ستان کند - ۲۸۰

وانجا که خط عارض را به هندوی پشت خم تشبیه می کند :

آن خط غبار بر عذارت — چون هند وی پشت خم نشسته -۵۰۳

یاد آور مر تاضان وریاضت کشان وجوگیان صاحبدل هند وست که باانقطاع از آلایش زندگی مادی وپرداختن به‌ریاضت های سخت واعمال شاق بدنی وجسمانی راه به‌روح مطلق می برند ومراتب کمال روحانی را در می یابند.

بخش دیگر را مواردی تشکیل می دهد که هندو بعنوان مشبه به قرار گرفته: هندوی‌خال را هم به صورت اضافهٔ تشبیهی می توان استنباط کرد وهم بصورت اضانه ملکی. اگر بصورت - اضافهٔ تشبیهی در نظر بگیریم‌خال به هند وتشبیه شده ووجه شبه‌روشن است واما اگر بصورت اضافهٔ ملکی مدنظر باشد اشارهٔ به خال پیشانی هندوان است که به هندی (تیلک)و(تیکا)و به اصطلاح مذهبی به ان(Pottu) گفته اند وان خالی گرد است برنگ سرخ یاسیاه یازرد که

---

(۱)سفر نامه ،۴۵۳ـ۴۶۴-درشاهنامه فردوسی درمواردمتعددی‌چتر هندی‌بکاررفته‌و نشان می‌دهد که‌وجودچتر درهند یا کثرت استعمال‌آن دران‌جا شهرت داشته‌است :

یکی‌چتر هندی‌بسربربپای — بسی‌مردم ازدنبر ومرغ ومای(شاهنامه‌چاپ‌مسکو۴ -۲۳۸(

یکی‌چترهندی‌برآمدزدور — زهرسوگرفته سواران‌تور -۵-۲۶

بیا راسته چتر هندی‌به‌زر — بدو بافته چند گونه گهر -۸ـ۲۰۷

ابا ژنده‌پیلان‌وزنگ‌درای — یکی‌چترهندی‌بسر بر بپای -۷-۴۴۲

همه‌ویژه باگوهروسیم وزر — یکی چتر هندی زطاوس نر-۷-۴۴۲

چنانکه‌درآثار امیرخسروبطالعه می کنیم چترسیاه وچترسپید هرکدام ازخود معانی تشریفاتی داشت وباآئین دور باش یکجا بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درست درمیان دو ابرو می گذارند (۱).

امیرخسرو بلخی گوید :

یا رب که چه ظلم است آن یا رب که چه داغ است این

بر جان مسلمانان از هندوی خال تو — ۳۸۷

هندوی خال‌مبا رکه بر خت مقبل شد

گشت پر ویز که ملک‌تولا لائی هست — ۸۲

دیگر تشبیه چشم است به هندو که وجه شبه در ان نیز آشکار است:

خسروادب چه جوئی ازچشم‌مست شوخش هندو چو مست باشد از وی ادب‌نباید — ۲۶۱

تشنهٔ خون مسلمان است چشم کافرت گر مسلمانی تو کافر گفت‌آن هندومکن — ۴۷۱

از شبروان کویت هر گوشه یی وآهی وز هندوان چشمت هرغمزه درکمینی — ۵۵۷

گاهی هم مشبه به شب است ووجه شبه دران آشکار:

هندوی‌شب مردوخورشیدآتشی از برای سوزآن هند ونمود — ۲۴۵

ازشب حامل چه زایدجز پریشانی به عمر هندوی‌شب‌حامل‌وزلف‌پریشان زاده‌شد — ۲۱۴

دیگر تشبیه‌زلف است به هند وکه‌وجه شبه دران‌نیز واضح است :

زلف او را سربسر عالم به موئی بسته شد هندوئی رابین کزین‌سان‌تر کتازی‌میکند — ۲۰۹

عاشقان جان نثار او کرد ند ـ ـ ـ ـ زلف هندو بش یک بیک بر چید ـ ۳۰۷

ور زلف تو صد جور کندبر دل عاشق ای‌ترک‌بدان‌هندوی کافرچه کند کس — ۴۱۱

وانجا که خرمن گیسورا به هندوستان‌وبه‌سپاهی‌بر امده‌از هندوستان تشبیه میکند.

ز بهر دیدن هندوستان زلف توهرشب بیابین که‌ز سیلاب چشمم‌آب‌در اید — ۲۸۳

چو زلف کافر هندو نژادت ز هندوستان سپاهی بر نیاید — ۱۷۹

گاهی هم از کلمهٔ هند ومعنی مجازی را در نظر دارد:

رخت و جود من همه غارت فتنه گشت تا هندوی طرهٔ توام‌رهزن‌خورد‌وخواب‌شد — ۱۹۵

هندوی سنبل توچه دزد دلاور است کوشب بر وشنائی مهتاب می رود — ۲۷۲

زان غمزه‌عزم کین مکن تاراج‌عقل‌ودین مکن تاراج‌دین‌تلقین مکن آن هندوی‌بی‌باکرا — ۲۲

گاهی هم کلمهٔ هندودرادب مابمعنی‌مجازی‌غلام، پاسبان ونگهبان بکار رفته،خاقانی‌گوید:

---

(۱) سرزمین هند — ۲۹۰

این است همان درگه کور ا زشهان بودی دیلم ملک با بل هندوشه تر کستا ن (۱)

امیر خسرو بلخی گوید:

کس متصو ر نمی شو د که چو خسر و هندوی آن چشم ترکتا ز نبا شد - ۲۵۵

برزم اندردلیرو پهلوان وترک وهندویش چه پایان وچه پیران وچه دستان وچه زال زر - ۹ ۵۸

گاهی هم کلمات هندی بکار می برد مانند کلمه کته ـ چاق ود ر شت هیکل وگنده:

چون سوی شد از فکرت میانت تن خسرو تا همچو ر قیبت خنک و کته نبا شد - ۰ ۶ ۱

ویا کلمهٔ کتاره د رین بیت :

سرآن دوچشم گردم که چوهندوا ن چا لا ک همه رازنو ک مژگان زده برجگر کتاره - ۵۱۱

کتاره نوعی شمشیر کوتاه است که هندو ان درجنگ ها بکار می برده اند (۲).

پیشینهٔ استعمال این لمه دراثار زبان دری تاقر ن پنجم هجری می رسد ـ ناصر خسرو گو ید :

درین خانه چها رستت مخالف کشیده هریکی برتو کتاره (دیوان - ۳۹۴)

امیر معزی از انتساب آن به هندوان نیز یاد میکند:

از بیم بدست هندو ود یلم بی بیم شو د کتاره وزوبین (دیوان - ۵۹۱)

وکلمهٔ بلارک درین بیت امیر خسرو بلخی :

غمزه مزن کان خیال تابه جگر ه نشست تیغ بلا ر ک دسید وا ی که بر سینه ها - ۵ ۱

این بلارک نوعی شمشیر فولادین جوهر دارو بران هندی بوده است وبقول صاحب آداب الحرب بهتر وگوهر دار تر وبرنده تر از همه انواع تیغهای هندی باشد ودر هیچ ولایت این تیغ نبا شد مگر درسرزمین هندوستان (۳)- معلوم است که تیغ هندی حتی در قدیم ترین اثارزبان دری شهرت داشته ودر اثار منظوم تا اوایل قرن ششم زبان دری بیش از یکصد وبیست بار ا ز تیغ وشمشیر وخنجر هندی یاد شده که خود قرینه یی است دال برنزدیکی ودوستی میان دوملت افغانستان وهند که از روز گاری کهن باهم روابط گونا گون واز جملهٔ رابطهٔ بازرگانی داشته اند وانواع تیغ ها وخنجر های ساخت هند دربازار های شهرهای مهم ماعرضه میشد. شهرت تیغ هندی به ادب عربی نیز سرایت کرده است ـ فرزد ق گو ید:

کذ ا کے سیو ف ا لهند تنبو ظبا تها و یقطعن احیا نا منا ط ا لقلا ئد (۴).

---

(۱) دیوان خاقانی - تصحیح سید ضیاءالدین سجا د ی - ۳۵۹

(۲) آداب الحرب - ۲۶۰ (۳) همان کتاب - ۲۶۱

(۴) لطائف المعارف - ۱۶۶

اشاره به خوبرویان هندی مورد علاقهٔ شاعر واما کن آن دیار بخش دیگری از تاثیرات هندومر دم آنجا را برو می نما یاند :

مه غلام اوست اردر پیش یوسف سجده کرد او بدهلی زاد اگر یوسف به کنعان زاده شد ـ ۲۱۴

واشاره به محبوب هندوی شاعر :

هندوی مرا کشتن تر کانه ببینید زوسینه من چون بت و بتخا نه ببینید ـ ۱۵۴

وانجا که با مطلع :

ای دهلی وای بتان ساده یک بسته و رسته کج نهاده

خوبرویان دهلوی وهندو بچگان زیبا را وصف می کند (۱) .

واظهار سلالتی دران هنگام که ازشهر دهلی بیرون می رود درین بیت:

ازان خسرو زدهلی رفت بیرون که ملک هندوئی سلطان نخواهد ـ ۱۷۴

باتوجه بزندگینامهٔ امیرخسرو شاید این بیت مربوط بزمانی است که غیا ث الد ین بلبن د ر گذ شت ودرباریان برخلاف وصیت وی نواسه اش کیقباد پسر بغراخان رابرتخت نشانیدند. کیقبا د شا عرر ا بدربارطابیدلیکن چون زمام امور دردست نظام الدین بود واو میانهٔ خوبی باشاعرنداشت امیرخسرواز پذیرفتن آن امتناع نمود وباخان جهان که یکی ازامرای دولت بود به «اوده» رفت وشاید هم بیت مذکور مربوط بزمان خروج او ازدهلی ورفتن به پتیالی متعاقب مرگ سلطان غیاث الدین است (۲) .

اشارت دیگری به خصیصهٔ مردم ملتان است :

صنع یزدان شد چنان ازدیده حسنش مبین حسن درزنگ وحبش چون عقل درملتان وغور ـ ۳۳۰

این گونه اشتهار مردم شهری به صفت خاص ازقدیم درادب مامعمول است. ازجمله ترکیب گاوطوس درادب دری که درقدیم مثلی سا یر بوده است واز آن ساده لوحی و کم عقلی اهل طوس را ار اده می کردند .آورده اند که وقتی هارون الرشید به شهر طوس رسید مردم طو س گفتند مکه رابشهر ما فرست تازیارت او کنیم ـ ابن هیاد شاعر درهجو خواجه نظام الملک طوسی به همین مثل اشاره نموده

---

(۱) خون خورد نشان به اشکاری است گرچه پنهان خور ند باده

فرمان نکنند از انکه هستند ازغا یت نا زنا مرا د ه

جائی که به ده کنند گلگشت در کوچه دمد گل پیاده

خو رشید پرست شد دل ما زین هندو کان شوخ ساده

کردند مراخراب وسر مست هندو بچگان پا کزاده

(۲) شعر ا لعجم ـ علامه شبلی نعمانی ـ ترجمهٔ فخرداعی گیلانی ـ ۲ـ۸۳ـ۸۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوید : الدهر کالد ولاب لیس یدور الا بالبقر ـ وخواجه بزرگ نظام الملک خود در زیر رقعهٔ یکی از کارمندان دولت که دست به اختلاس جامه های پشمینه سرکاری زده بود نوشت :

از سر بنه این نخوت کاوسی را بگذار به جبرئیل طاؤسی را

اکنون همه صوفیان فردوسی را بازآرود گرگاو مخوان طوسی را (۱)

ابوالفضل بیهقی دربیان جنگ طوسیان با نیشاپوریا ن گوید :« ...وشهر بی مانع ومنازع تا گاوان طوس خویشتن رابر کار کنند وبار کنند وباز گردند . » (۲)

نکتهٔ دیگر تاثیر اقلیم هند بردیوان شاعراست ـ ذکر مکرر باران دردیوان اوباد آو رباران های موسمی هند است ـ بنام برسات که از اواخر ماه جوزا آغاز میشود ودرین فصل بارانهای تند که با برق وتندر همراه است باریدن می گیرد ومقدار آن دربعضی نواحی به بیش ازهشتاد اینچ می رسد :

گریهٔ خسرو چو نگه کرد گفت : خانه روم باز که باران رسید

درچنین محیطی است که امیر خسرو درزیر باران بادلدارش بوداع می ایستد وشاعر ودلدار او وابر آسمان هریک جدا جدابه گریه می پر دازند (۳).

آخرین نکته درباب نزاع های مذهبی و کشاکش هائی در ین امر در جامعه هندآن زمان است:

غازی ازپی د ین بر همنی رامی کشت گفت کزبهر سری ترک صنم نتو ان گفت ـ ۸۲

غازی پیر کند ریش بخون سرخ ومنم مفسد پیر و خضابم می چون گلنا ر است ـ ۸۲

به گواهی مثنوی نه سپهر امیرخسروبلخی، وی به ستایش زیبایی طبیعی وبزرگی فرهنگ هندپر داخته است ـ در مثنوی قران السعد ین مزایای زندگانی هند وهنر های آنرا می ستاید ـ وا ین همه در نشرات ومقالات علمی جداگانه موردبحث آمده است . درین مقا له بیشتربه غزلیات امیر خسروبلخی ازین جهت توجه کر دیم .

---

(۱) لغتنامه د هخدا ـ۳ـ حرف (گاف)

(۲) تاریخ بیهقی، تصحیح د کتور فیا ض ۵۵۱

(۳)ابر می بارد ومن می شوم ا ز یار جدا چون کنم دل به چنین روز زدلد ار جدا

ابر و بار ان ومن و یار ستا د ه بـو د ا ع من جد اگر یه کنان ابر جدا، یار جدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسین نایل

مثنوی شیرین وخسرو
امیر خسرو بلخی

نظامی گنجه یی سخن سرای نامی زبان دری در سال ۵۷۶ هجری قمری داستان شورانگیز وشادی بخش خسرو وشیرین را که کتاب دوم از خمسه اوست ،منظوم گردانید.

این داستانِ باستانی وکهن که بانظم شاداب و شکوفان نظامی جاودانه شد،مانند دیگر اجزای خمسه بارها مورد پیروی وبازسازی عده ای ازسخن گستران بعد ازو واقع گردید وزمینه سالمی برای طبع آزمایی دنباله روان شناخته آمد.

تا جا یکه تذکره ها نشان میدهند ظاهراً اولین سراینده ایکه به دوباره سازی وجواب گویی ازخمسه دست یازید، امیرخسروبلخی،سخن پرداز دور از وطن افغانستان بود که «شیرین وخسرو» را پس از مطلع الانوار برشته نظم کشید وبعد سه جز ودیگر آنرا نیز بپایان آورد.

پس ازامیرخسروبلخی ،بنظم اندر آوردن داستان شیرین وخسرو رواجی بیشتر حاصل کردوشاعران سدهٔ دهم هجری در دست بدست کرد آن، اهتمام وتوجه زیاد تر به ظهور رسانیدند.

دریادنامه های شاعران، ازمیان اسمای شیرین وخسرو سازان، این نامها بیشتر به نظرمیرسند:

خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید بیانی متوفای ۹۲۲ هدر هرات.

مولانا عبدالله هاتفی هروی متوفای ۹۲۷ ه که گفته میشود خمسه نظامی را با لتمام جواب گفته است.

قاسمی گنابادی متوفای ۹۵۰ ه که داستان خود را بغایت مفصل یعنی در(۹) هزار بیت نظم کرد وخود گردید:

گهر هایی که زاد از بحر توفیق　　سه بار آمد هزار از روی تحقیق

وحشی بافقی متوفای ۹۹۱ ه .

که نتوانست فرهاد وشیرین خود را انجام بخشد.وبعد وصال شیرازی آنرا مکمل گردانید .

عرفی متوفای ۹۹۹ ه .

میر عقیل کوثری که در ۱۰۱۵ منظومهٔ خود را بپایان رسانید.

میر محسن رازی که بعد از پرداختن شیرین وخسرو بسال ۱۰۲۰ دربنارس بدرود زندگی گفت .

نواب میرزا جعفر ملقب به آصفخان که مثنوی خود را در ۹۹۵ باتمام رسانیدود ۱۰۲۱ چشم از جهان فروبست .

مولانا عتابی متوفای ۱۰۲۵ ه.میرزاشریف کاشی که در ۹۹۴ ه راه هندرا درپیش گرفت و در ۱۰۲۶ راه آخرت را.

میرزا ملک مشرقی متوفای ۱۰۵۰ که میگویند توفیق اکمال داستان خود را نیافت وآن اثر نا تمام او با دیگر اشعارش در یك مجموعه در موزهٔ برتانیه محفوظ است.

ابراهیم ادهم که درعهد شاهجهان رخت به هندوستان کشید ودر ۱۰۶۰ راهی جهان دیگرشد.

عبدالله بن حبیب الله شهاب که منظومه اش را در ۱۱۹۴ خاتمه داد .

علاوه برآنهایی که یاد شد_امیرحسن بیگ روسلو،مولانا حیدر خصالی،خواجه شاپورفریبی رازی که در هند وفات یافت،ملا زبوری،محمد طاهروصلی،مولانا خضری خوانساری،ملافوق الدین فوقی معاصر اورنگ زیب وهدایت الله رازی را که درین راه گامها یی برداشته اندنیز میتوان یاد آوری کرد .

ازین« شیرین و خسرو »ها که پس از نظا می بردا نگر و نوسا زی شده اند،تنها شیرین وخسرو امیرخسروچند باربچات رسیده وآوازه یافته است و ازآن دیگران گویا جز چند تای آنها غالباً به طبع نرسیده وشهرتی بدست نیاورده اند وامکان دارد از بعضی از آنها نسخه هایی در موزیم ها وکتابخانه ها یافته شود و از بعضی دیگر اثری برجای نباشد وماتنها ازلابلای تذکره ها بدانها آشنایی پیدا کنیم .

اگر تمام این داستانهای منظوم در دسترس می بودند این امکان وجود پیدا میکرد که از ارزشیابی ومقایسهٔ آن ها با اثر های نظامی وامیر خسر و مطالب گفته نشده و آموزندهٔ دیگری میسر گردد ودر عین حال با چهره های پردازندگا ن و نگرش اجتماعی آنان آشنایی حاصل آید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

طرح امیر خسرو در مثنوی شیرین وخسرو از لحاظ کلیات همان طرح نظامی است، امادر جزئیات تفاوت هایی در ان بمشاهده میرسد، یعنی گاه به گاه موضع بعضی از قهرمانان عوض میشود وصحنه ها رنگ وجلوهٔ دیگری بخود میگیرند وخواننده در مسیر تازه ای قرار داده میشود که این تفاوت ها در بعضی ازموارد داستا نرا از یك حالتی بدر میسازد و بدان تازه‌گی می بخشد ودر موارد دیگری که گوینده در بیان مطالب به نارسایی گرفتار میشود، سطح آن به تنزل گرایش می یابد و خواننده را ملال دست میدهد.

امیر خسرو، با وصف سعی فراوانیکه بکار می بندد در ایجاد صحنه های حادثه وریزه کاری های داستان وبلاغت لفظی، توفیق همگا می بانظامی رابدست نمی‌آورد تا اثر پذیری کلام او را در بیان خود نمایان گردانند و چون خود بدین امر بخوبی وقوف دارد، واقع بینانه به فضیلت تقدم نظامی اعتراف میکند واز برتری کار او چشم نمی پوشد و بدین اساس از پیشآهنگی او ودنباله روی خوددرپایان داستان بدینگونه سخن میرانند :

نظامی کاب حیوان ریخت از حرف — همه عمرش درآن سرمایه‌شد صرف
دلم دیر است کاین‌سودا بسر داشت — که گل چینم ز باغی کاوگذر داشت
ولی ترسیدم از گل خندهٔ باغ — که دانم رقص کبك از جستن زاغ
فراغ دل مرا از صدیکی بود — هوس بسیار وفرصت اندکی بود
میان در بستم و جستم بزاری — ز باز وی توکل دستیاری
پس از کلکم چکید این شربت نو — که‌نامش کرده شد شیرین‌وخسرو

و چون‌درطرح نظامی ، خسرو وشیرین دومین کتاب از خمسه‌او بود امیرخسرو نیز با رعایت آن ترتیب ؛شیرین وخسرو را کتاب دوم از پنج گنج خود قرار داد وقبل از آن از کار مطلع الانوار بجواب مخزن الاسرار فراغت یافته‌بود :

کشاداو پنج گنج از گنجهٔ خویش — بدان پنج آزمایم پنجهٔ خویش
فراگویم به شیرین تر زبانی — بعرض داستانی ، داستانی
که تا گوید مرا عقل‌گرامی — زهی شایسته‌فرزند نظامی
بقار اگر تهی ناید خزینه — سه گنج دیگر افشانم ز سینه

خسرو و شیرین نظامی دربحر هزج مسدس مقصور محذوف نزدیك به ۶۵۰۰ بیت میبا شد ولی شیرین وخسرو امیرخسرو که‌در او اول رجب ۶۹۸ خاتمه پیدا کرده در همان وزن ۴۱۲۴ بیت دارد و شاعر خود تاریخ انجام وعدد ابیات‌آن را بدینسان متذکر گردیده است :

(c) ketabton.com: The Digital Library

درآغاز رجب شد فرخ این حال　　زهجرت ششصدوهشت و نودسال
اگر پرسی که بیتش را عددچیست　　چهارالف وچها راست وصدوبیست

تفاوت تعداد ابیات داستان که بیش ازدو هزار بیت میبا شدنمایانگر رعایت ایجاز وانصراف امیرخسرو از باز گویی بعضی از قسمت های داستان پنداشته میشود .

مثنوی شیرین وخسرو بحمد خداوند (ج) آغاز می یابد وبدنبال آن نعت رسول و صفت معراج گفته میشود و بعد دربارهٔ شیخ الاسلام نظام الدین اولیا متوفای ۷۲۵ که سراد شاعر بود بوجه عرفانی مبالغه آمیزی سخن میرود ، بدینگونه :

گذشته هرشبی چرخ روان را　　پیش روشن نگشته انس و جان را
قدسگاهش بوهم اند رنیاید　　که پی بر روی دریا برنیاید
دران درگه که دولت را مداراست　　طریقت را طریق نامداراست
نه در ماگنجد اسرار الهی　　نه دریا گنجد اندر گوش ماهی

پس از توصیف نظام الدین اولیانو بت به سلطان علاء الدین محمد شاه حکمران معاصرو مربی شاعر می رسد که شیرین و خسرو نیز به نام او سروده شده اسیر این مربی را کمتر ازمرشد خودبها نمیدهد وبهمان پایه که مرشدرا ستوده اورانیز می ستاید :

ستاره را پیش راخفته در زیر　　فلک باحملهٔ او کند شمشیر
به تیغ اسلام را پیرایه کرده　　جهان را زافتابی سایه کرده
کسی کزجان نباشدشکر گویش　　زبان شمشیر گردد درگلویش
زعدلش جان مظلومان سحرگاه　　فراموش کرده تیر اندازی آه

گفتار ها یی درنیان حقیقت عالم ، فضیلت عشق ، نصیحت بفرزند ویکی د وحکایت دیگرمطالبی اند که زمینه رابرای ورود به اصل داستان مهیاتر میسازند وامیر ازفرزند خود بنام مسعود که درین هنگام ده سال داشته بدین سان سخن بمیان می آورد :

الا ای سرد م چشم گرامی　　که چون سعدفلک مسعود نامی
امیدم هست کزجولان مقصود　　ز مسعودی به محمودی رسی زود
چو آمد پایهٔ عمرت بده سال　　ز توده گونه فرخ شد مرافال
چوزین بالاشوی هم چشم دارم　　که بالاترشود زین پایه کارم
چراغی چونتو اندر دود مانم　　چرا روشن نبا شد چشم جانم ؟
چوهست از روی توچشم مرانور　　ز رویت بادیا رب چشم بد دور

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمینهٔ اساسی داستان رابدانسان که ازنام آن هویدا ست، هوسبا زیهاومحادثات خسر وپرو یزو شیرین وهمچنان عشق نافرجا م فرهادتشکیل میدهند وهمین سه تن قهرمانان اصلی وعمدهٔ داستان میباشند وچهره های دیگر که گاه گاه دربخش هایی ازداستان ظاهر میگردند، نقش های غیرقابل توجه وسبکتر رابعهده دارند .

درین نبشته مقصود این نیست که دربارهٔ چگونگی حالات این قهرمانان وسرگذشت وکارنامه های عشقی شان گفت وگویمیان آیدوازمطالب مکرر گفته شده منظوم باردیگروبه شکل دیگربازگویی صورت داده شود . هدف این است که سیمای گوینده ای که با وصف آوازهٔ فراوان ، در وطن آبا یی واجدادیش بااو زیاد آشنانیستند ازورای سخنان وتصوراتش توجیه شودوانعکاس پدیده های اجتماعی درگفتارش وارزش ادبی آن نمایانتر گردد .

چون همان طوریکه یادآوری شدشیرین وخسرو ، امیر گزارش ونظیره یی ازخسرو و شیر ین نظامی است ، پس این ضرورت پیش می آید که برای مقایسه ونمود تفاوت هاو همگونی های دوداستان وباز تاب مفاهیم اولی بردومی واثرپذیری دومی ازاولی برشهایی ازسخنان هردوشاعر درزمینه های مساوی مقابل هم گذاشته شوند .

حالا مرتبت ومنزلت «عشق» را از زاویه دیداین دو سخن پرداز مشاهده میکنیم :

نظامی	امیر خسرو
فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی عشق سامانی ندارد
جهان بی خاک عشق آبی ندارد	فلک بی میل دورانی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است	نه مردم شد کسی کزعشق پاک است
همه صاحبدلان راپیشه این است	که مردم عشق وباقی آب وخاک است
جهان عشق است ودیگر زرق سازی	چراغ جمله عالم عقل ودین است
همه بازیست الا عشق بازی	تو عاشق شو که به زین جمله ، این است
کسی کزعشق خالی شدفسرده است	فدای عشق شو گرخود مجازی است
گرش صدجان بود بی عشق مرده است	که دولت را دران پوشیده رازی است
نروید تخم کس بی دانهٔ عشق	حقیقت در مجاز اینک پدید است
کس ایمن نیست جز درخانه عشق	که فتح آن خزانه این کلید است

درین چندبیت که در وصف عشق مشاهده شدو کوتاه شده ابیات بیشتری هستند ، گفته های نظامی از شگفتگی بیشتری برخوردارند وامیر ، گرچه مفاهیم دلچسپی ارائه داشته ولی در بهم بیوستن و نحوه بیان آنها توجه زیاد بکار نبسته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

«توصیف حال فرهاد در عشق شیرین» قطع دیگری ازداستان است که هردوگو ینده اهتما م ورزیده اند تاآنرا اثر بخش تروشاداب تر وباشتاب کمتر عرضه نمایند :

نظامی	امیر خسرو
چودل در مهر شیرین بست فر هاد	که چون بر کوه شد فر هاد دلتنگ
برآورد از وجودش عشق فر یا د	ز غم بی سنگ شد باآنهمه سنگ
به سختی میگذشتش رو ز گاری	نه جوی شیر بر دلجو ی میکند
نمی آ مد زدستش هیچ کا ری	که بر خون خود او جو ی میکند
نه صبر آ نکه دار دبر گ دو ری	نه تنها کوه میکند ا ز پی جوی
نه برگ آنکه سازد با صبو ری	که گا هی جوی میکند وگهی روی
فرو رفته دلش را پای د رگل	ز عشق آتش بد ا ما نش گر فته
زد ست دل نها ده د ست بر دل	زد ا ما ن شعله برجا نش گر فته
گر فته کوه و د شت ا ز بیقرا ری	ازآن دودی که سر بر زد ز جانش
ا زو در کوه ودشت افتاده زا ری	گد ا ز ان گشت مغزا ستخوا نش
مهی سرو ش چو شا خ گل خمیده	نه روی آنکه ا و ا ز عشق تا بد
چو گل صد جای پیرا هن د ریده	نه هوش آنکه خود را با ز یابد
نه ا ز خا رش غم دامن د ریدن	ز محنت سا خته پیرا یهٔ خو یش
نه ا ز تیغش هرا س سر بر ید ن	گر یزان از خود و از سایه خو یش
گر فته عشق شیرینش د رآ غو ش	بر وزش د یده اشک اند از بودی
شده پیو ند فر ها د ش فر اموش	شبش چشم ا ز غنودن باز بو د ی
بر وزش آ هوا ن و سا ز بو د ند	سحر ها تا شا م خارا سو ختی زا ه
گو ز نانش به شب همرا ز بو د ند	میا ن خا ر غلتید ی شبا ن گا ه
نخفت ا رچند خوا بش می بایست	یکی د رحا لتش بگر یستی ز ا ر
که در بر دو ستا ن بستن نشایست	یکی ز خم ز با ن کر د یش بسیا ر
دل از رخت خود ی بیگانه بو د ش	یکی در خند ه لب را باز کر د ی
که رخت دیگری در خانه بو د ش	یکی از طعنه سنگ اند از کر د ی
زتن میخوا ست تا د وری گز ید	یکی افسوس کر د ی بر جوا نیش
مگر با د و ست د ر یك تن نشید	یکی خو ر دی در یغ زند گا نیش

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر د رنور و گرد رنارد یدی دو ان طفلان زهرسو پشت‌بر پشت
نشا ن هجر و و صل یا رد بد ی بد نبا لش کلو خ‌وسنگ در مشت

فرهاد ،در داستان شیرین وخسرو یك‌چهره‌صادق‌وپاکباز است و درعشق شیر ین با استحقا ق تر از خسرو جلوه میکند وخواننده داستان نسبت باو درخود احسا س علاقمندی مینماید. اماخسرو تردامن وعاری‌ازحسن نیت‌است‌وبه‌حسب‌ونسب‌اتکا دارد واز خود غر ور نشا ن مید هد و برای نیل به‌مقصود ازنیرنگ استفاده میجوید و با این شیو ه غیر مطلوب حتی زسینه سرگ فر هاد را مهیا میسا زد .

گفتار امیرخسرو درتوصیف حال فرهادونمایش رنجهای‌بیکران اوازتوانائی بیشتروموثر یت فزونتر برخورداری‌دارد وباسخنان نظا می پهلو میز ند .

مناظره خسرو با فرهاد ،میتواند از صحنه های بغا یت پر شور و دل انگیز ویکی از نقطه هاي اوج داستان بحساب آ ید .

درین روبرویی ـحاضر جوابی صد اقت وشهامت فرهاد که استغرا ق اورا دراقیانوس‌توفا ن آفرین عشق نشان میدهد ،به صورت قابل وصفی تمثیل‌یافته است :

نظامی	امیرخسرو
نخستین بار گفتش ا ز کجا یی	بگفتش کیستی ود رچه سا زی
بگفت ا ز د ا ر ملك آ شنا یی	بگفتا عا شقم در جان گدازی
بگفت‌آنجا به‌صنعت‌درچه کوشند	بگفتش عاشقان‌زین ره چه جو یند
بگفت انده خرند وجان فرو شند	بگفتا جان د هند ود رد جو یند
بگفتا جان‌فروشی در ادب نیست	بگفتا دل چرا با خو د ندا رند
بگفت‌ازعشقبازان‌این‌عجب‌نیست	بگفتاخو بر و یان کی گذ ار ند
بگفت‌ازدل‌شدی‌عاشق‌بد ینسان	بگفتش‌مذهب‌خو بان کدام‌است
بگفت ازدل تومیگویی من ازجان	بگفتا کش فریب وعشوه نام‌است
بگفتا هر شبش بینی چومهتا ب	بگفتش پیشهٔ د یگر چه د ا نند
بگفت‌آری‌چو خواب‌آید کجاخواب	بگفتا غم د هند وجا ن ستا نند
بگفتادل زمهرش کی کنی پاك	بگفت‌ا ز دوریش‌چونی‌درین‌سو ی
بگفت آنکه که‌باشم‌خفته‌درخاك	بگفتا مردم ازغم‌دورازان رو ی
بگفتا گر کند چشم ترا ر یش	بگفتش بر تو اند ا زد گهی نو ر
بگفت این‌چشم دیگرآرامش‌ریش	بگفت آری‌ولیکن چون‌مه از دور

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگفتا گر بسر یا بیش خسوشنود بگفت اورا مبین تا زنده مانی
بگفت از گردن این دام افگنم زود بگفتا مرگ به زین زندگانی
بگفت آسوده شو کاین کارخام است بگفت از عشق اوتا کی خوری غم
بگفت آسودگی برمن حرام است بگفتا تا زیم ، در سردگی هم
بگفا روصبوری کن درین درد بگفتش گر بمیری در هوایش
بگفت ازجان صبوری چون توانکرد بگفتا در عدم گویم دعایش
بگفت ازصبر کردن کس خجل نیست بگفتش گرنهد در چشم تو پای
بگفت این دل تو اند کرد دل نیست بگفت از چشم دیگرساز مش جای
بگفت ازعشق کارت سخت زار است بگفت ار گوید ازناخن بکن سنگ
بگفت از عاشقی بهتر چه کار است بگفتا کاوم از مژگان بفرسنگ
بگفت ار من کنم در روی نگاهی بگفت از عشق جانت درهلاك است
بگفت آفاق را سوزم به آهی بگفتا عاشقانر ازین چه باك است

اندیشه های اجتماعی و مفاهیم شادی آفرین در سرِوده های امیر

درین قسمت از نوشته ، چند تك بیت از سروده ها یی آورده میشوند که دارای باز تاب روشنتر وارزنده تری هستندورگه های اندیشه های انسان دوستی وجامعه گرایی و مفاهیم وجد آور وشادی بخش در آنها تجلی دارند .

درین گفته ها خواننده به نیکوکاری ، سعی برای زندگی بهتر ، استفاده از فرصت ، پرهیز از غفلت وناروایی ، شادزیستن وخوبیهای دیگر دعوت میشود .

درهمت وپایداری

بردنا مرد هر رنج از پی قوت کشد مرداز میان سنگ یا قوت
مدان عاشق که از آزار ترسد چه گل چیند کسی کزخار ترسد
بدریا هر که مروارید جوید نخست از گوهر جان دست شوید

پاداش عمل

نکو رانیك و بد را بد شمار است بپاداش عمل گیتی بکار است
اگر بنیاد تو بر نیك خویست مکافات نکویی هم نکویست
درخت زهر ، هرجا کاشت نتوان چوکاری ، زان شکر برداشت نتوان
درین گنبد به نیکی بر کش آواز که گنبد هرچه گویی گویدت باز

نکوهش غفلت

اگر بیداری بیندیش — ازان خفتن که نتوان خاستن بیش
چو دهقان سر زخفتن بر نیارد — همه خرمن به گنجشکان سپارد
جهانچاهیست بی بن بر سر راه — نشاید مست خفتن بر سر چاه

نان حلال

توگر مردم مزاجی لقمه‌خور پاك — رها کن کج مزاجان را بخاشاك

نام نیك

بنام نیک باید گام جستن — کز آب روی نتوان دست شستن

سختی های عشق

امید نام نیک از عشق خاسیست — چو عشق آمد چه جای نیک نامیست
بعشق آن کوز گفت و گوی ترسد — چو میخواری بود کز بوی ترسد
بر آنکس نام غواصی بود زرق — که هم درجوید و هم ترسد از غرق
کسی کو ترسد از غوغای زنبور — بباید انگبین را لیکن از دور

رسم آدمیزاد

نه خوشن دارد شراب لاله‌رنگم — نه در گیرد بگوش آواز چنگم
صراحی و اردرمجلس زبونم — که لب پرخنده و دل پرز خونم
تو بی‌کت نگذرد بر دل که روزی — درین در رستمندی داشت سوزی
بلی این است رسم آدمیزاد — که دور افتاده راد برآورد یاد

استفاده از فرصت

زمان چون رفت دیگر یافت نتوان — عنان زندگانی تافت نتوان

ارزش دوستان

بود عالم بروی دوستان خوش — که باشد از ریاحین بوستان خوش

✡ ● ✡

نشاید خورد می بی دوستداران — که شادی غم بود بی روی یاران

(c) ketabton.com: The Digital Library

وفا

هزار ان دل فدای آ شنا یی　　که باشد د ردلش بوی و فا یی

نا توانی بخت

کجا بخت من این سرپنجه‌دا رد　　که اعلت را ببوسی زنجه د ا رد

وظیفهٔ می

رواج می به‌مجلس‌بهر مستیست　　کمان ،گر تیر نبود،چو ب‌دستی‌است

ستم ندیده

دل‌آسوده‌نشنا سد که غم چیست　　ستم ناد یده کی دا ند ستم چیست

بی خا صیتی

گلی کز بوی خوش نبود نشانش　　ر ها کـن تا بر دباد خـز ا نـش

آرزو

چو خود بر داشتی اول‌زخا کم　　مد ه آ خر بتو فا ن هلا کـم

افسرده حا لی

گل ا ز بوگرچه باشد نامه‌مشک　　چوشد پژمرده خاشا کی‌بود خشک

بهار وشادما نی

گل آمد تازه شد فصل بها ر ان　　شرابی نوش کن بر رو ی یا ر ان

به آن باشد که بایاران د مساز　　کنیم اسباب شا دی را د ری با ز

دو روزه کزحیات آو ازه دا ر یم　　بیا تا رو ز گا ری قا زه دا ر یم

حا لت‌شب

زظلمت گشته‌پنها ن‌خانهٔ‌خا کـ　　چو چاه بیژن و زند ا ن ضحا کـ

غنوده د رعدم صبح‌شب افر و ز　　به قیر ا نبـا شته در و ازهٔ ر و ز

به گنج صبح ، قفل ا فگنده افلا کـ　　کلید گنج را گم کر ده در خا کـ

کلمات و اصطلاحات و طنی در اشعار امیر

یکی از وجوه ارتباط وعلاقه مندی امیر خسرو به‌بر خاستگاه آباو اجدادش افغا نستان ،این است او کلمات و اصطلا حات خاص دری افغا نی و حتی محلی‌را از یاد وبه‌تکرار در اشعارخود استعمال کر ده است .

بکار گرفته شدن این کلمات واصطلاحات عیان سازندهٔ رواج وحفظ زبان‌دری افغانی بالهجه و خصوصیات محلی خود در خانوادهٔ او شمرده میشود.

اگر علاوه برشیرین وخسرودر دیگر آثار امیر نیز جست وجو صورت بپذیرد تعداد فراوانی از ین نوع الفاظ ومصطلحات بمشاهده خواهند پیوست که از لحاظ معرفت به اصالت زبان شاعر و شناخت فولکلور افغانی در خور اعتنا توانند بود. در ین جانمونه ها یی از الفاظ یاد شده برای اثبات مطلب نقل وتوضیح میشوند:

نیفه بمعنی کمر و کمر بند:

اجل دامن به کشتن چست کرده زمین نیفه بخوردن سست کرده.

در کابل نیفه بمعنی بندتنبان ومجرای بند تنبان استعمال میشود ودر ینجا مجازاً بمعنی کمر بند بکار رفته است. خسر: خسربمعنی پدر همسر، خسر بودا رچه خسرو را شه‌روم...

جلغوزه ـ بمعنی جلغوزه میوهٔ معروف:

گرسنه کس‌نبا شدصبر چند ان خوشش جلغوزه باشد زیر دندان

تاپاک ـ بمعنی اضطراب وبیقراری:

درون جانش تاپاکی‌در افتاد بهر بند دلش چاکی‌د را فتاد

این کلمه در بین مردم بصورت تپک وتپاک استعمال میشود.

کنه ورشکـ ازحشرات:

کنه د رسبلتش بیضه نهاده به موی بینیش رشک اوفتاده

شقه — بمعنی حصه وپاره:

چه باید بیهده مهتاب گز کرد چوتوان شقه ای از بهرخود کرد

وهم مهتاب گز کردن بمعنی کار بی‌ثمر انجام‌دادن ـ ازضرب المثلهای‌مردم‌در افغانستان‌است.

فوته بمعنی دستمال ،لنگ و قدیفه :

سری چون پوستین کهنه چرکین رخی چون فوتهٔ مالیده پرچین

پیخال بمعنی چرک ولعاب چشم:

پلک‌سرخ و نـظر بیکارمانـده پر از پیخال چشم زارمانده

این کلمه در افغانستان ودرمیان مردم در مورد نجاسات پرندگان ومخصوصاً کبوتر ومرغ خانگی بکار میرودو در مورد لعاب چشم«پخل» گفته میشود.

کلال- کوزه گروسفال ساز:

کلالی گر کند بازیچه سازی　　مدان بازیچه او را ببازی

نول- نوك ومنقار:

مگو کاین زاغ نولان گرم کارند　　که مرغان دلم عنقا شکارند

شب پرك- خفاش،شب پره:

چو حربا خسپد از خورشید محروم　　بسوی شب پرك چشمك زند بوم

عوام آنرا شو پرك گویند .

چرخ- مجازاً بمعنی آسمان:

دربن چرخ نظر کردند بسیار . . . .

چرخ آله ای از وسایل نخ ریسی است که در آن تار می پیچند و نوعی از آن در کاغذ پران بازی طرف استفادهٔ کودکان میباشد و کاغذ پران بازی خود از عنعنات خاص مردم افغانستان بشمار میرود.

لیسیدن- ظرفی یا چیزی را بازبان پاك کردن :

اگر چه گربه لیسد پشت فرزند　　بد ندان نیز دانند پهلویش کند

خله- چوب نوك تیزی که برای راندن حیوانات مخصوصاً مرکب از آن استفاده میشود .

عدل- بمعنی موزون ومناسب که در ولایت پروان بهمین مفهوم بیشتر استعمال آن رواج دارد .

چاپهای شیرین و خسرو :

ظاهراً شیرین وخسرو امیر خسرو چند بار در هند وجاهای دیگر بچاپ رسیده است، اما هنگامیکه این نبشته آماده میشد فقط دوچاپ آن در دسترس بود که یکی در هند صورت پذیرفته و دیگری در مسکو- ودرینجا معرفی مختصری از هردو ارائه میشود .

چاپ هندوستان، از روی نسخه ای که مولوی احمد علی اسیر در ۱۳۳۶ ق تصحیح و تهیه کرده بوده است، بسال ۱۳۴۶ هجری قمری برابر با ۱۹۲۷ میلادی در چاپخانه مسلم یونیورستی واقع علی گره از روی خط نسبتاً خوبی بصورت سنگی انجام پذیرفته است که دارای (۱۱۸) صفحه مقدمه بزبان اردو بقلم مصحح و ۲۸۵ صفحه متن میباشد و گویا خوب ترین

(c) ketabton.com: The Digital Library

چاپ از چاپهای هند تواند بود وقبل از سو ٹوی احمد علی اسیر، در بارهٔ شیر ین وخسرو و اسیر کسی بدان تفصیل وتوجه سخن گفته نخو اهد بود .

غضنفر علی یف تصحیح انتقادی داستان شیرین و خسرو واسیر خسرو را باسقابلهٔ چارنسخهٔ خطی ونامهای اختصاری آ،ب،ت،ل،آماده گر دانید که چاپ آن بوسیلهٔ ادارهٔ نشریات ادبیات خاور- انستیتوت ملل آسیا- اکادمی علوم اتحاد شوروی بسال ۱۹۶۱ در مسکو به ظهور رسانیده شد . این چاپ نیز که مانند چاپ هند حروفی نیست واز روی خط صورت پذیرفته است(۸،)صفحهٔ مقدمه بزبان روسی، ۳۶۱ صفحه متن و ۲۰ صفحه «ضمیمه» دارد .

در « ضمیمه » در باره خصو صیت های دستوری، واژهای مخصوص و ابیات بی معنی دراشعار داستان- ودر مقدمه از روش تصحیح، اختلاف نسخه ها و دیگر خصوصیات مر بو ط به تصحیح گفت وگو شده است .

مثنوی شیرین وخسرو به قول خود شاعر درین بیت:

درآغاز رجب شد فرخ این فال زهجرت شش صدوهشت ونود سال

بسال ۶۹۸ سرو دشده،

و باستناد این بیت دیگر:

چهل سال اندرین بستان زدم گام نخوردم میوه ای کش خوش کند کام

عمر او هنگام نظم این داستان چهل سال تصور گردیده است.

و اماباساس این گفتهٔ او :

کنون که شش صدوهشتادو چار شدتاریخ مرازسی و سه آمد نوید سی وچهار

اگراو در ۶۸۴ در پایان ۳۳ سالگی قرار داشته، پس در ۶۵۱ تولدشده(که بعضی از تذکره ها همین تا ریخ را ثبت کرد ه اند)و بدین حساب در موقع نظم مثنوی شیر ین وخسر و ۴۷ سال د اشته است نه چهل سال، واز بیت :

«چهل سال اندرین بستان زدم گام... » نباید در آن فرصت او را چهل ساله

پند اشت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند دمیر امان الدین

غرایز یا انگیزه های طبیعی، مقصد

اظهار. پس زنی و تصاعد

جان لاك درمقاله خود بعنوان « درباره فهمیدن انسان » نظریه یی را پیش انداخت که مخالف مفکوره دیکارت در باره افکار غریزه وی قرارگرفت. لاك فیلسوف قرن هفدهم با این نظریه مخالف کرد که مابایك عده افکار وخیالاتی که قبلا درذهن ما وجود دارند تولد میشویم وبدین ترتیب اصلا گفت که ذهن هنگام تولدو جود ندارد در آن وقت ذهن طفل نوزاد، یك تخته پاك وصاف است واین تختهٔ یا لوحه بعد بوسیلهٔ انطباعات حسی وی مملومیشود هرقدر سنش زیادتر شود ازین انطباعات درذهن اوزیاد ترثبت شده ودر زندگی اش تاثیر واردمیکند :برتفکر، اراده واحساس وی، خیالات وی صرف ازطریق تامل برانطباعات حسیش بمیان میاید وبدین ترتیب پیش از آنکه فکر کرده بتواند بسیار چیز ها را تجربه میکند یا بسیار حالات رااحساس مینمایدوهرگاه مانند هلن کیلر، کور، کروگنگ باشد اندازه انطباعات نسبت بیك طفل نورمال بسیار محدود تروضیق تر است. که این البته چنین معنی میدهد که افکاروخیالاتش جامع وقوی نخواهد بود. اما که گفته میتواند که هلن کیلر به نسبت یك شخص عادی ونورمال وباتجارب زیاد تر، کمتر متفکر بود؟ این حقیقت که وی مقایسةً کمترمتفکر نی بلکه بیشتر متفکر بود تجویز می دارد که حتما کدام سائقه ذاتی وداخلی وجود داشته که شخص رابرانگیخته واورا آماده آن میسازد که خیالات خود را اظهار کند.

این تجویز رافرضیه تکامل تدریجی یاراتقائی تقویه می بخشد. اگر انسان از سویه حیات حیوانی وابسته این نظریه بنزد تمام روانشناسان قابل قبول است ـ ارتقا جسته است، معلوم میگردد که وی وارث چنان غرایز وسوق هایی است که مساعی طبیعی حیوان رانمایشگر است. محصلین حشره شناسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

چیزهای شگفتی آ و رو د لچسپی را راجع به کردارزنبور ان‌عا دی مورچگان‌وزنبوران عسل بما میگوید وشواهدی‌ر ا که‌ایشان ارائه‌میدارند بیانگراین و اقعیت است که این حشر ات حایز یك‌عده اسواق طبیعی اند که بنام غرایزیاد میشوند.برای‌مثال ز نبور ماده پیش‌ازآنکه بجفت‌شدن شروع کند اگرلانه مناسب نیابد به‌تنهایی شروع بساختن لانه میکند ولا نه یی را که میسا زد باندازه کافی بزر گ‌است که‌تخم‌ش وهم‌یك گهو اره جنبان که آن را د قیقا نه سا خته است درآن‌گنجیده‌بتو اند وگهواره جنبان را ازیك فاصله کش کر ده بلانه‌آورده‌است‌وموقعی که چو چه زنبور ازتخم برآید ازهمین‌گهواره جنبان‌تغذیه‌میکند وقتی که‌لانه‌تیاروآماده شو د تخم وگهو اره جنبان دران نهاده‌شده‌خود زنبور که کارش راتمام کرده‌راه‌خو دراگر فته‌عقب کارش میرود.ازآغا ز فعالیت های‌این زنبور تاآخر آن هیچ شواهدی برای‌اموزش ازتجارب نبو غ آ زمایش و خطا بنظر نمی‌رسد. دوران فعالیت های‌فوق‌الذکر به‌بسیاردرستی‌وانسجام‌وبدون کدام‌تذبذب‌انجام‌می‌یابد.

حال ملاحظه کرده‌می توانید که‌نظریه «لوحه‌پاك» جان‌لاك این کردار زنبو ر را ا یضاح کرده نمی تواند زیرا واضح است که تمام فعالیت‌ها چنان بصو رت‌خود بخو د ا نجام می یا بد که‌تمام‌اندیشه وفکر آموز ش ازتجارب سابقه را ازجامیبرد.عین کیفیت‌در پرند گا ن مثلا عنچی که اشیان‌خود رامیسازند ـصدق‌میکند.حتی‌نخستین آشیانی را که یك‌پرنده میسا زد نمیشود که با پارچه های‌خس وخاشاك که‌برای‌آشیان سازی‌بدول‌خو دگرفته میارد تجربه کند.موقعیکه آشیان سازی شروع میشود بدون‌اینکه کدام معلمی ویا کدام نقشه وجود داشته با شد کار آن پیشرفته انجام‌می‌یابد .این فعالیت راصرف میتوانیم باساس سو ق های‌طبیعی‌یاغرایز ایضاح کنیم ودیگر کدام‌ایضاحی‌برای‌آن سراغ شده نمی تواند همچنان است پاره‌یی‌ازاعمال‌انسان .

درزنبورسه سوق طبیعی یاغریزه‌وی‌راشاهده‌میتوانیم: تعمیر لانه، تهیه‌غذا پیش‌از پیش برای بطیطه اش وجفت‌شدن‌درپرنده‌گان‌لااقل همین‌سه غریزه در ایام بها ربمشاهده میرسد اما نسبت بزنبور پاره یی ازفعالیت های‌پرنده طو لانی تراست مثلا تغذ یه چو چه ها که از تخم‌می برا یند برای‌مدت درازتری دوام‌میکند ودرانسان غرایز طبیعی‌بسیارز یاد اند .وروان شناسان درفهر ستی که‌ازغرایز ساخته اند باهم یك‌اندازه اختلاف‌دارند .مکدوگل دراثر خود بنام« خا که یی از روانشناسی »درحدود ۱۴ غریزه را ذکرمیکند وتعریف‌وی‌از غریز ه‌این است :«غر یز ه یکنو ع حالت ذاتی وباطنی است که جسم زند ه را آما ده آن میسازد که شی معینی راشنا هده و در قبال آن یك ا شتغا ل یا تحریك هیجا نی را ا حساس نما ید و به فعا لیتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحریك شود که همان فعالیت و عمل وی به یکنوع معینی در برابر آن شی تظاهر میکند» هرگاه این تعریف را بپذیریم لازم است که لست وی را هم قبول کنیم در غیر آن امکان دارد که یالست را کم بسازیم ویا مقابل او بمنازعه ومشاجره بپردازیم .

حال زمانیکه اصطلاح سوق طبیعی یا غریزه را استعمال میکنیم باید از خطای غیر علمی بودن خودداری کنیم وچنین نشود که غریزه را بنام دلچسپی ها ویا مشغله های ذوقی طبیعی یاد بنمائیم. قبل ازاینکه یک فعالیت رابصورت مطلق غریزه بنامیم لازم است که بکدام شکل مماثل کردار حیوانی قابل ارجاع باشد ازین لحاظ درست نیست اگر بگوئیم غریزهٔ خواندن کتاب ، استماع موسیقی یاساختن وپختن کیک .این اعمال هم نتیجهٔ ذکاء وهوش اند که جز عبارت از استعداد اصلاح تجارب گذشتهٔ ما است حال آنکه غریزه یك کیفیت ذاتی طبیعی وفطری است برای یك عمل (متضمن هدف یا مقصد) مقصودي.

بمظور سهولت صواب پنداشته شده که ازسه غریزهٔ مهم نام گرفته وسایر غرایزی که مکدوگل ذکر کرده، است بحیث صفات مشتقهٔ همین سه غریزه تلقی شود .این ها عبارت انداز غریزه خودی، غریزهٔ جنسی وغریزهٔ اجتماعی . هریک ازین ها مقصودی بوده وبطرف یك هدف مشخص رهنمونی شده هدف غریزهٔ خودی، پیشرفت وحفاظه خود و یانفس است. مطلب ازغریزهٔ جنسی ادامهٔ نسل وازغریزهٔ اجتماعی صیانت وحفاظه نفس است .

حال سعی میکنیم فهرست غرائزی را که مکدوگل تجویز نموده ملاحظه وآن را تحت این سه غریزه تقسیم کنیم :

غریزهٔ خودی	غریزهٔ جنسی	غریزهٔ اجتماعی
جنگ ـ گریز ـ خندیدن	جفت شدن وآمیزش	التماس ـ اجتماعی
تنفر ـ تسلیم ـ حصول ـ طلب غذا	باجنس مقابل	
ساختن ـ اثبات خودی	والدین	

اگر چه بمنظور سهولت صفات مختلفه سه غریزه رابشرح فوق محدود و مختصر نیستند زیرا امکان دارد هر کدام بادیگری امتزاج یابد. برای مثال صفات جنگ و اثبات خودی میشود که باتمایلات والدینی غریزه جنسی جهت حفاظه چوچه و بچه از دشمنان باهم امتزاج یا بند همچنان حصول و ساختمان امکان دارد که حصول تحت غریزه اجتماعی واقع شود. که شرح میدهد که چگونه شخص یا دیگران برقابت می پردازد در جاییکه ثروت مطمح نظر باشد امکان دارد اثبات خودی با جفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدن التصاق یابد باین معنی که شخص بمنظور نمایش سعی کند اثبات خو دی نماید تا توجه و دوستی یکی از افراد جنس مقابل خود را جلب نما ید .

آنچه برای مطلب ما مهم است اینست که نیرو های طبیعی یا غرایز در شخص مو جود است که او را مجبور میسازد که بنحوی بعمل و فعالیت بپردازد وهم اینکه هنگام تو لد صرف سودلی نیست که از سوم ساخته شده و در نهایت توسط انطباعات حسی خود بقسمی که لاك و کر داربو ن معتقدند بقالبی ریخته نده میشود این غرایز بمنزله جریبار های نیرو و انرژی حیاتی انسان اند. هرگاه جریان آب را تصور کنید که از زیر زمین سعی میکند بقوت بیر و ن برا یدو فور ان کند و بعدا بچار طرف قطرا ت بخار پرا گنده و تیت شو د انگاه تصور خواهید توانست که در ذهن یا نفس ما چه واقع میشود. جریان زندگی از کدام جائی از داخل مانبعان کرده و در سو یهٔ شعوری بحیث تظاهرات غر ایز جلوه گر میشود از آن جا که غرایز حامل نیروئی است که بوسیله آن ز ندگی میکنیم. مهم است که هیچ گاه نبایستی در مجرای آن سوا نعی تولید کنیم وگرنه سا یقه شخصیت انسان بضعف مواجه میشود . در یک شخصیت کاملا انکشاف یافته اگر چنین شخصیتی پیدا شده می تواند- سا یقات آزا دند که بسطح یا به سویه متصور ذهنی ظاهر گردند وهرگاه موقع مناسب میسر نشود که اینها بهدف مناسب حیاتی خود رهنمونی شوند امکان دارد که مکرراً رهنمائی شده ونیر و های آن برای هد ف دیگری بصرف برسد واین نکته ما را بموضوع اظهار فر و نشانی و تصاعد میکشاند .

اظهار:- مجرای طبیعی غر یز ه باستقامت راهی است که آن را بهدف سخت صران رهنمون میشود. یعنی غریزه خودی بطرف پیشرفت یا ارتقای نفس سوق می یا بد .

غریزه اجتماعی فرد را به نشست و برخاست با دیگر افر اد همجنس تشویق میدهد. اما علی الا کثر ظاهر ساختن غریزه ها و تضمین طبیعی آن ها با و صف آنکه تحریك و تشویق قوی باشد- امکان نمیداشته باشد. برای مثال زمانیکه یکنفر به نگر انی اشخا ص دیگر مصروف است امکان دارد بر ای اثبات نفس خود بصورت طبیعی موقع پیدا کند اما اگر وی به یکنفر سائر سپاهی خود چیزی بگوید وبدان وسیله اثبات خودی کند. یا اگر یك مر د و یکزن همدیگر را دوست داشته باشند اما بمقررات مذهبی و جا معه که و صل ا یشا ن را مشر و ط بعروسی کر دن موقوف ساخته است احترام و عقیده دارند بتحریك بیولوژیکی غر یزه جنسی تن در نخواهند داد از این گذشته شاید نتوانیم ویا امکان نداشته باشد که در بین زنان و مر دان باشیم ولو که بسیار میل و آرزوی آن را داشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشیم وهم امکان دارد نتوانیم باایشان به رقابت بپردا زیم زیرا نقطهٔ رقابت با دیگران همین است که خود را بحیث مافوق‌ایشان‌و یا ازایشان خود را برتر ثابت ساخته تحسین و رضا مندی جمعیت مربوط رابدست آریم .

اظهارغریزه ها شاید بدوی یامترقی باشد.در بین اقوام مترقی وپیشرفته یا متمدن امکان دارد بطرف غلبه علیه امراض،مجادله علیه فقروبیعدالتی های اجتماعی سوق یابد.اما دربین اقوام بدوی تجاوز کاری شکل جنگ را علیه یکدیگر اختیار میکنند.

غریزه اظهار نفسی یا اظهار خودی شاید شکل بدوی رابخود اختیار کند وشاید ما سعی کنیم که مردم بخواهشات نفسانی ماجبراً تسلیم شوند امادر جامعهٔ متمدن این هدف را از طریق مجهز ساختن به علم و معرفت و اندوختن لیاقت و اهلیت در کاربه منظور اینکه به جمعیت خود بیشتر مفید و مثمر ثابت شویم تامین میکنیم . در هر دو حالت غرایز یکی است اما هدف‌های هر دوباساس سویه ، کلتور وثقافت متفاوت‌است.

پس از این رهگذر همیشه امکان ندارد یا مساعد نیست که‌غرایز خود را بشکل طبیعی آن‌اظهار یا تطمین بخشیم. پس دیگرچه چاره‌است بلی طریقه فرونشانی طریقه کنترول‌یاپس‌زنی و یا روش تصاعد .

پس زنی یا فرونشانی :

هرگاه غریزه براه طبیعی خودراه‌نیابدبك‌حالت کشش‌یا تصادم‌بمیان می آید که‌ممکن است دردناك باشد وچنان معلوم میشود که طبیعت آن حالت را از طریق پس زنی یا فرونشانی تحریك غریزه رفع میسازد. یعنی‌تحریك آن‌غریزه ازسطح شعوری‌وحیات ذهنی برداشته شده ونه سطح غیرشعوری یا به تحت الشعور رانده میشود . برای مثال فرض کنید که یکنفر را کسی ازار میدهد واذیت میکند عکس العمل طبیعی او این است که ازطریق‌مدافعه‌اثبات وجود یا اثبات نفس کند اما امکان دارد جرأت‌آن را نیابدکه ازخود دفاع کند زیراسی‌ترسد. نتیجه این است که یکنوع کشیدگی روحی یا ذهنی و یا تصادم بین اثبات نفسی یا خودی ترس ازدست دادن کار بمیان می‌اید . مادامیکه تصادم ادامه می یابد تالم روحی ادامه وشخص قابل‌آزاست که‌نه‌جنگ ونه کارکند. درین حالت مزاج بکمك او شتافته او را ازدرد نجات میدهد وتحریك اثبات نفسی پس زده میشود یا فرد می نشیند وحال این سوال همیشه بمیان می اید که ایا پس زنی یک‌عملیه‌روحی شعوری است ،ویا غیرشعوری است؟جواب این است که‌پس‌زنی یک عمل‌غیرشعوری‌است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

است زیرا در حالیکه آ رزو داریم تجربه درد ناك را فراموش کنیم این حقیقت باقی میماند که خود عملیه پسی زنی غیر شعوری است چه ما نمیدانیم ویا اگاه نمی شو یم که ذهاً یاروحاً چه واقع میشود. اما بعضی چیز ها در باره عملیه فرونشانی و جود دارد که بایستی فر امو ش نگردد. غریزه طبیعی شا ید بصورت موقتی فرو نشانده یا پس زده شود . اگر شخص با همان با دار ظالم خود میماند ترس از دست دادن کار او را مجبور میسازد که تمایل اثبات نفسی یا ا ثبات وجود را باصطلاح دربوتلی قید کند اما اگر اندیشه از دست دادن کار از بین برود پس زنی یا فرونشانی غریزه از بین میر و د .از طرف دیگر امکان دارد که غر یزه بصو رت د ا یمی پس ز ده شود. اگر چه ا ین بندرت واقع میشود اما تحت بعضی شرایط علایم فعا ل بودن آن خو د راظا هر میسازد . پس زنی دا یمی نتیجهٔ تصادمات مدا وم بین غریزه‌هاو پا رهٔ ا ز نیر و ها ی مخا لف ا مت هر گا ه طفل متجسس بصورت مکرر از طرف والدین تخویف میشود که :« بس کن بچیم ! چقد رسوا ل ؟ گم شو! بان مارا . . . . . » امکان دارد که بمقابل علم وآموزش بیعلا قه ودلسرد شود . مو قعیکه این طفل بزرگ میشود یکنفر غیر فعال ببار امده در بارهٔ مسایل حیاتی مغز خود رابکار نمی اندازد وبمقابل تحولات ووقایع سیاسی واجتماعی، مذهبی وغیره بصورت مطلق بیغرض میماند . از همین رهگذر است که در اکثر فامیل ها ی بی تعلیم علی الا کثر اطفال بصو رت اشخا ص ما شینی بز رگ میشوند. عین همین کیفیت بر کسانی هم صدق میکند که در ز مان طفو لت منع شده‌اند که تما یل اثبات نفسی یا اثبات وجود خود راعملی نسازند هر گا ه به مشکلات رو برو شده‌اند علی الفور تسلیم گردیده اند. اظهار ویا کدام راه‌گریز از قبیل مریض شدن یا انزوارا اختیار کرده‌اند بدینوسیله از انتقاد ویا از حالاتیکه بایشان درد نا ك ثابت شود خود را رهایی بخشوده‌اند این مردم از لحاظ عدم جرئت ویا فقدان حرص که هردو از طریق غریزه اثبات و جودمتظا هر میشوند مورد انتقاد قرار میگیرند .

امکان دارد پس زنی ناقص باشد نه کامل و این بتصاد مات زیادی منجر میشو دوبعضی اوقا ت به گمراهی و کجروی‌ها ی خطر نا ك منتهی میگردد. غریزه جنسی رابخاطر آر ید که قبل از ازدواج وبعضی اوقات پس از از دواج علی الا کثر با آید یال ها ي خو د ا شخص و یا جا معه بحیث عموم متصادم واقع میشود . هر جامعه ازجوامع بدوی گر فته تا بجوامع پیشر فته امروز مقر رات وعنعنانی دارد که عملی ساختن این غریزه راتحت کنترول می آورد. بهصورت اجتماعی هیچکس ا جا زه نـد ا ر د کـه ا ین غر یز ه را آ زا د ا نـه قنا عت بخشد ا لا تحت قـوا نین و مقررات جنسی فعالیت در خارج ساحهٔ قانونی ومشروع باسعا یری که جامعه برای بهبود جمعیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحیث عموم قایم ساخته بتصادم میاید .حالاتی وجود دارد که‌پس زنی ظاهراً کامل بوده‌اما درست است اگر بگوئیم که در اکثرحالات ناقص یا غیر کامل بوده وبعضا فرد رابتصادمات خطرناك مواجه ساخته ویا وی راتشویق داده است که طرق ووسایلی را بکار برد که‌غیرصحی ویا از طریق معمول منحرف است . یك زوج جوان که میخواهند به آیدیال های که حیات جنسی شان را تنظیم میدهد پا بند باشند امکان دارد بتصادمات جنسی مواجه شوند مخصوصاً اگر نامزادی یا نامزادبازی ایشان بنا برمشکلات اقتصادی و یامشکلات‌دیگر بتعویق می افتد الادر صورتیکه ایشان طریقه های کنترول و تصعیدرا بدانندایشان‌نمی‌توانند این غریزه را بطاق فراموشی بگذارند و یا غیر فعال بسازندتا زمانیکه ازدواج‌شان عملی‌نگردد اگر بالفرض بتوانند بصورت‌غیر کامل‌این غریزه را پس زنند امکان دارد از طرق انحرافی صورت گیرد .

یك نکته‌آخری‌در باره فرونشانی یا پس‌زنی: پس‌زنی‌مضراست.چون نیرو های انسانی از غرایز سرچشمه میگیرند ودرصورت‌پس‌زدن یکی یا اضافه‌از یکی معنی آن‌را امیدهد که سائقه شخصیت شان ضعیف‌میگردد . استعداد وی درتوافق با محیط بیش‌از همه بر اوصاف‌غریزه وی او متکی است . آیدیال هابرای فرد آنقدر ها ارزشی‌ندارند هرگاه، نیرو یا انرژی توصل به‌آن هارا فاقد باشد بهتر است برای یك حیات موفق از پس‌زنی غریزه هاخودداری کند،درغیر آن‌مانندموتری که بنا بر نقایص انجن بسر بلندی بالاشد،نتواند در رفع‌مشکلات خود ناکام‌میماند . همچنان اگرپس زنی موقتی‌و یاغیر مکمل باشد از تصادمات بر کنار ماندن مشکل است .

تصادمات‌ذهن یاروح‌انسان‌را ازنیرو وانرژی‌محروم‌میسازدونمی‌توانیم موفقانه‌بحل‌مشکلات مهم که بصورت آنی بآن ها مواجهیم بپردازیم . (واین واقعیتی است که‌همه ماوشما از تجارب شخصی خود با ن آشنا هستیم) واعمال انحرافی مارا از دلچسپی ها وذوق های‌صحی‌و سالم باز داشته بحیث‌عموم علمیت مارا را جع بخود ماو را جع بدنیا مختل‌میسازد .

کنترول‌و تصعید(تصاعد) :

خوب ، درحالیکه اظهار غرایز بصورت‌طبیعی ممکن نباشد غیر از پس‌زنی‌دیگر کدام تدبیری وجود دارد ؟ بلی کنترول وتصعید نخست از همه باید بطبیعی بودن غرایز اعتراف نمود برای موفقیت هر گونه کنترول این یك شرط مهم است . حتی غریزه جنسی چیزی نیست که از ان شرم باید کرد . درحالیکه اظهارشده نتوانند باید کنترول گردند . نیرو های مربوط شان‌بمجاری دیگر سوق یابداجازه‌دهید که چنین ایضاح کنم . فرض کنید که‌یك‌دهقان یک

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسپ قوی وجوانی رامیخرد. تازگی اسپ بوی پرابلمي عرضه میدارد که باوی چه کند. ازاین میترسد اگراسپ آزادانه درمزرعه بدود فرضاً خیز میزند وبعضی نهال های کوچک وگل بته ها را پامال میسازد ویا یک کرد سبزی را لگد کوب کرده میگریزد- پس دهقان فیصله میکند که یا باید اسپ درطویله قید بماند ویااینکه قیزه ولجام بروی انداخته وبه گادی یاعراده آن را بسته کند وبوسیله لجام فعالیت های ناسطلوب اسپ را جلوگیری کند. هرگاه اسپ را بطویله قید کند امکان دارد که اسپ درآن جابجست و خیزآغاز کرده درخودطویله خرابی ها یی وارد سازد ویااینکه دروازه طویله را درهم شکند. هرگاه بتد بیر اخیرالذکرمتوسل شود غالباً نیروی اسپ را برای انجام مقاصد مفید بکار ببرد که امکان دارد برای انجام همچه مطالب اسپ را خریده باشد. پس زدن غریزه بقید کردن اسپ درطویله قابل مقایسه است اما کنترول کردن ونیروهای آن را بمجاری مفید سوق دادن درحالیکه مجرای طبیعی وجود ندارد بدان ماند که اسپ قیزه گردیده واز آن استفاده بعمل می اید.

برگردیم بنفری که آمر یا بادارش براو سخت گیری میکند ووی نمیتواند درین زمینه با ثبات نفس خود بهردازد پس سوال این است که چه کند؟ اول از همه طبیعی بودن غریزه نفس اثبات خودی را بایستی بداند وعوض اینکه نیروهای مربوطه ان راپس زنی کند بهتر است بکنترول آن بپردازد اما این متقاضی یك شرط دیگر است و ان عبارت از اینکه کدام آیدیال یاآیدیال ها بایستی بوجوداید، پس میتواند غریزه خود رابوسیله آیدیال خانوادگی خود کنترول کند. کارخود رانمی خواهد بخطر اندازد زیرا خانم واولادهایش بایستی درست نگهداری شوند وبفاقه وگرسنگی دوچار نگردند. پس برای خاطر آن ها اگر خاموشی اختیار کند بهتراست. واگر لازم بداند باید درصدد پیدا کردن کدام کار دیگرشود. صبر وحوصله هم ازجمله تدابیر کنترولی است ومعنی ان را نمیدهد که غریزه پس زده شده. یک مثال دیگر آیدیال بحیث وسیلهٔ کنترول عبارت ازپرنسیپی است که مسیحیون تعقیب میکنند. وآن اینکه اگر کسی بروخ تان قفایی حواله میکند شما رخ دیگر تان راهم برایش پیش کنید که بزند.

عملیه تصعید هم مانند عملیه پس زنی غیرشعوری است و معنی آن این است که نیروی غریزه وی بکدام مجرای عملی دیگر سوق یابد. البته نیازمندی آن یک امر شعوری است و توسط شخص احساس میگردد. اگر چه بعضی اوقات عملیه تصعید بدون اینکه شخصی از آن مستشعر باشد وقت آغاز یافته است. برای مثال بعضی زنان مجرد بدون کدام معلوماتی از روانشناسی بکمال خوشی بپرستاری مصروفیت دارند وبدون اینکه مستشعر باشند نیروی جنسی خود را تصعید بخشیده اند. آنها مسلک پرستاری را برای این هدف یا مطلب اختیار نکرده اند بلکه دلچسپی و

(c) ketabton.com: The Digital Library

میل وعلاقه ایشان باین مسلک بحیث وسائل رهنمونی غریزه شان که درغیر آن امکان دارد منجر بتصادمات‌میگردید، کار داده است . بعضی‌او قات‌واقع میشود، که‌فرد خود بخودبتصعید دو چار میشود اما بعضی امثال دیگروجود دارد که‌شخص غریزه راکه خواهان تظاهر است‌با آیدیال های خود در تصادم می یابد وآیدیال مانع تظاهرآن میگردد . پس شخص مجبورمیشود که کدام دلچسپی وعلاقه‌وفعالیت‌تصعیدی‌را سراغ و اختیار کند. برای انجام این عمل موفقیت برای‌او درصورتی‌میسرمیشود که‌علاقه‌وفعالیت‌مناسبی را اختیار کند. برای‌توضیح مزیدباید گفت: غریزه‌دوجنبه دارد: جنبهٔ بیولوژیکی یاتولیدی وجنبه‌والدینی و تصعیدغریزه باید باستقامت‌راه مناسب‌عملی‌گردد . هرگاه‌جنبه بیولوژیکی باشد که‌شخص را باآیدیال‌های اجتماعی در تصادم می‌اندازد. پس اگر اطفاء آن میسر نباشددرست نیست‌اگربه‌شخص‌خواه زن باشد خواه مرد توصیه ننمائیم که‌ازطریق نگهداشتن‌سگ ویاپروردن‌مرغ تصعیدبنماید. چیزی که درجنبهٔ بیولوژیکی مهم است‌این‌است که‌این‌جنبه هدف‌تولیدی‌وادامه‌نسل راحتوامیکندودرین‌صورت‌تصعید باستقامت‌فعالیت های ابتکاری وتخلیقی ازقبیل معماری، تشکیل کلوب ها،جمعیت‌ها، انجمن ها مراکز تفریحی و امثال آن مناسب به نظرمیخورد، اما اگر جنبه والدینی غریزه قوی تر باشد واضحاًعملیه تصعید درفعالیت های که متضمن سرو کارداشتن بااطفال‌حیوانات پرندگان وغیره باشد مفید ومو ثرثابت میگردد. واقعیت های که برغریزه صدق میکند برسایر غریزه های که مجرای طبیعی اقناع آن ها میسر نباشد نیز صدق میکند مادری که نمی تواند بارفقای قدیم خود و با انجمن های که درسابق درآن ها فعالیت داشته باشد استزاج یابدمی تواند غریزه‌های اجتماعی خود را از طریق‌میل وعلاقه عمیق با اطفال خود و باخانهٔ خود به تصعید بپردازد ومردیکه در اطاقی زندانی است‌واز تماس‌های‌سابقه خودمحروم مانده است می تواند همان نیرو های‌خود را ازطریق نویسندگی تصعید بنماید .

مثلیکه جان بنیان و یا اچ جوهن کرد. موخرالذکر کتاب الهام یا مکاشفه را در زمانیکه در جزیرهٔ پاتموس بود نوشت یا علی دشتی که کتاب ایام محبس را بقیدتحریر درآورد.

در اخر باید درین جا متذکر شد که‌غریزه‌ها اگر بصورت‌طبیعی‌مجرائی نیابند میشود بکدام هدف شایسته دیگر سر بوط و منتهی گردد و یا هم امکان دارد که به هدفهای شایستهٔ سر و کار پیدا کند. کسیکه ازطرف آمر طرف مؤاخذه و تشدد قرار میگیرد چون بخانه میرود امکان‌دارد در اثر کوچکترین تحریك وانگیزش زن وفرزندان خود را زیر لت و کوب بگیرد که درین مورد غریزه جنگجوئی خودرا بیك هدف غیر مطلوب وناگوارسوق

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده است. از طرف دیگر امکان دارد وقتی که بخانه می آید سامان ولوازم باغبانی را بدست گرفته درحویلی باانرژی غیر عادی بکارشروع کند. درین جانیرو های غریزه را بیك هدف مناسب وپسندیده معطوف داشته است. درهر دو حالت از اینکه چرا این کارهارا میکند غیر مستشعر است و در هردو حال برای غریزه او مجرائی پیدا شده است، اما یکی براه خطا و نامطلوب ودیگری براه مفید وسالم .

بطور خلاصه غریزه ها برای شخصیت نیرو ها تهیه میکندوغالباً همه این نیروها از یك منبع سرچشمه میگیرندومیشود که نیروهای مذکوره ظاهر یاپس زده شده وکنترول گردد ویا به تصعید بیانجامد. اظهار یا ظاهر شدن غریزه همان قدر بر حالات مناسب وآیدیال های منسجم متکی است که بر خواهش ظاهر ساختن آن. پس زنی ضررناك تمام میشود غیر قناعت بخش وامکان دارد نیرو های شخص رابسمت های نامطلوب وناپسندیده سوق دهد. کنترول وتصعید عملیه ها یا طریقه صحی وسالم است. برای مقابله و معامله باغریزه های ظاهر نشده مشروط باینکه بحیث طبیعی قبول گردیده وبسمت ها یامجاری مطلوب پسندیده وگوارا سوق یابد.

اجر عمل

مطرب عشق عجب ساز ونوایی دارد — نقش هر نغمه که زد راه بجایی دارد

عالم از ناله عشاق مباد اخالی — که خوش آهنگ وفرح بخش هوایی دارد

اشك خونین بنمودم به طبیبان گفتند — در دعشقست وجگرسوز دوایی دارد

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق

هرعمل اجری وهر کرده جزایی دارد

حافظ شیرین سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال محمد امین

سلامت روح و درمان روانی

پیشرفتهای تخنیکی همانطور یکه وضع زندگی اکثرمردم را بهر ساخته باعث ایجادوضع اسفناکی بین ملیونها نفر از نفوس دنیانیز گردیده وآن از سببی است که در اکثر ملل جهان خصوصاً ممالك صنعتی پیشرفتهای مادی موازی به پیشرفتهای معنوی درحرکت نیست وارزشهای معنوی بفرسنگها از ارزش های مادی بدور مانده است. چنانچه عدهٔ کثیری از روانشناسان در این باره همنواستند و از آنجمله لوی کپلان روانشناس معروف امریکایی و نویسندهٔ کتاب «صحت روحی و روابط بشری در تعلیم و تربیه» چنین اعتراف میکند: «کاروان تمدن با چنان سرعت هولناك وهیبت ناکی به پیش میرود که در مقبال آن ملیونها انسان از پای میمانند ونمی توانند خودرا به این سرعت هیجان انگیز زندگی نوین توافق و سازش دهند.» و در جای دیگر همین مؤلف میگوید: «تشوشات واضطرابات روحی امروز معضلهٔ شماره یك صحت عامهٔ این کشور (امریکا) را تشکیل داده ونسبت به هر یك از اضطرابات دیگر، افراد و خانواده های بیشتری رامتاثر ساخته است.» از ینرو تحقیق و بررسی در این ساحه از ضروریات مبرم محسوب می شود. سلامت روحی شعبه یی از روانشناسی وروانکاوی است که هدف آن وقایه و جلوگیری بیماری های عقلی وعصبی می باشد. بیماریهای عقلی دو نوع است: اول خلل دماغی (Psychosis) که شخص مبتلا به آن در ابتدا از نگاه روانی، جسمی، سالم است وآهسته آهسته نظر به فشار های متداوم هیجانی وروحی یاصدمهٔ عضوی به دستگاه مرکزی عصبی و مغز به خلل دماغی مبتلا شده است. دوم کم عقلی (Amentia) که عموماً ارثی یا ذاتی می باشد و نظر به استعداد و بهرهٔ هوش به نامهایی از قبیل ابله، کودن و بی مغز یادمی شود بنا برآن این طبقه کسانی اند که رشد فکری شان به حد لازم نرسیده است واز نعمت وافر عقل وهوش بهرهٔ کافی ندارند. این اشخاص رامی توان بوسیلهٔ تعلیم و تربیهٔ خصوصی تااندازه یی به محیط های سر بوطهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

شان سازگار ساخت . از طرف دیگر بیمار یها ی عصبی آندسته آشفتگی های روانی رادر بر میگیرد که جنبهٔ عضوی ندارد وعموماً عدم سازش رانشان میدهد که باید بزو دی ممکن‌د رجلو گیری آن اقدامات لازم بعمل آ ید .

برای اینکه به‌صحت وسلامت روحی پی‌برده‌و خو یشتن‌ر ا از تشو شات روانی نجات‌بخشید ه بتوانیم لازم‌است تابه‌عکس العمل های خود بمقابل فشار های روحی که‌از دنیای‌ماحول بر ما تحمیل‌می شود متو جه شو یم وراه های بهتر ومناسب تر ی را جهت نیل به ا هد اف خو یش جستجو نماییم و بدینوسیله‌سلوك ورفتار پسندیده راجانشین سلوك ورفتار غیر عادی وغیر پسندیده گردانیم . بصورت عموم سلوك غیرعاد ی‌را به‌سه‌دسته تقسیم نموده می‌توانیم :

(۱) سلوك واعمالیکه جنبه های‌عصبی مز اج انسا ن را احتوامیکند ، (۲) سلو ك و اعما لیکه جنبه های‌دماغی وروحی طبیعت بشر را در بر میگیر د و (۳) سلوك و اعمالیکه جنبه ها ی انحرافی دارد ، یابعبارت د یگر ، می‌توانیم بیماران‌رو انی را به سه دسته تقسیم کنیم : بیماران عصبی ، بیماران دماغی وروحی و بیمار ان انحرافی .

بیماری عصبی یکنوع اختلال روانی است که شخص مبتلا به‌آن عکس‌العمل های هیجانی مبالغه آمیزرا بمقابل منبهات داخلی یاخارجی نشان میدهدومعمولا بمقابل همچو منبهات‌اشخاص عاد ی عکس العمل ها ی هیجانی ملایم‌تری را بروز میدهند . بیما ر عصبی همیشه در یك حالت پر یشانی‌و تشو یش دایمی‌حیات‌بسر میبرد . گرچه این بیما ران میتوانند در وظایف خو یش تااندازه یی موفق باشند ولی‌در راه‌حل‌اضطرابات‌و اندیشه های درونی خو یش را پیدا کر ده نمی توانند،چه‌این اضطرا بات‌واندیشه‌ها ر یشه‌های‌عمیقی‌دارد که‌از شخصیت غیر طبیعی این اشخاص منشأ میگیرد . خوشبختانه بیماران عصبی به کمك اشخاص فنی‌درمان‌شده‌می‌تو انند .

از جملهٔ بیما ر ي ها ی عصبی ، ضعف رو حی (Psychasthenia) ضعف عصبی (Neurasthenia) و هستر ی (Hysteria) را می‌تـوا ن نام بر د . وسو اس فکری و عملی اجبار در تکرار نمودن عمل مخصوص وترسهای‌بی‌مورد و لی مختص ،از خصوصیات‌ضعف روحی است، اما هر گاه بمقابل تشو شات روحی‌ع کس‌العمل های‌جسمی نیز بروز نماید یا بعبارت د یگر هرگاه تشو شات روحی وهیجانی به علا یم جسمی مبد ل شود ا ین حالت را ضعف عصبی (Neurastheni) گو یند . د ر ینحا لت بعضی از بیما ران‌سود ا یی بنظر میرسندو بر خی هم ازعوارضی مثل‌قبضیت ، بی‌خو ابی، دل بدی ، سر د ر دی‌وسرگیجی شکایت دا ر ند و بعضی او قات این‌عوارض جسمی نظر به عوامل هیجانی مر بوطهٔ آن‌شکل دیگری‌را اختیار میکند و به

(c) ketabton.com: The Digital Library

کمردردی ، فشار خون ، پرش قلب ، زخم معده و نفس تنگی مبدل می‌شود .

که این‌حالت را بنام بیماری Psychosomatic یادمیکنند. اگر بیماری صعف عصبی بشکل فلج اعضای بدن تبارز نماید در اینصورت بیماری راهستری‌می نامند. ازخصوصیات دیگر بیماری هستری کوری ، کری، از دست دادن‌صداو لرزش دست وسر میباشد. بیماران‌هستری‌فکر میکنند که بیماری‌شان واقعی‌است وبدین‌سبب از عوارض‌بیماری‌همیشه رنج میبرند . ولی‌درحقیقت‌ظهور علایم‌جسمی در حالیکه کدام سبب واقعی ندارد تدابیر تحفظی و یا تدافعی است که بمقابل اضطرابات یا کشمکش های روانی درونی حل‌ناشده تظاهر و تبارز می‌نماید . اشخاص مبتلا به هستری‌فوق العاده معروض به‌خطر تلقین نیز می‌باشند به این‌معنی که به‌محض اشاره بر اینکه ایشان مریض‌معلوم می‌شوند دفعتاً‌علایم‌مرض‌را بروز میدهندوچنان معلوم میشوند که گویا واقعاً مریض باشند .

بیماری‌خلل دماغی وروحی برعکس بیماری‌عصبی‌شکل وخیم‌بیماری‌های‌روانی‌است وایجاب‌می‌نماید که شخص‌مبتلابه این بیماری به‌شفاخانه های‌عقلی‌وعصبی‌بستری‌شود، چه این‌بیماران‌گاهی‌باعث‌اذیت خودودیگران میگردند وصحنه‌را برخود ودیگران تنگ میسازند. بیماری‌خلل‌دماغی وروحی یابه اثر محرومیت هاوشکست های‌شدیدبروز می‌نماید که ازعلایم بارز آن‌بی نظمی‌های شدید در اوضاع هیجانی ، عقلی و سلوک شخص‌مبتلا به این بیماری می باشد یا به اثر ضایعه یاضایعاتی که‌در دستگاه عصبی یا نخاع شوکی صورت میگیرد. دبوجود می آید .

پینل‌طبیب فرانسوی که‌بنام پدربیماریهای‌روانی یادمی‌شود درتحلیل‌وتجزیه‌و طبقه‌بندی‌بیماریهای ناشی‌ازخلل دماغی‌زحمات‌خستگی ناپذیری کشیده‌است که‌در نتیجه‌تحقیقات وی‌وپیروانش می‌توان این‌بیماری‌رابدوطبقه تقسیم کرد. اول‌خلل دماغی که‌منشأ عضوی‌دارد. این‌بیماری‌عموماً به‌اثرسفلس مغز ودستگاه عصبی، خوردن‌الکهل یاضعف کهولت بوجود می آید. علایم هیجانی این بیماری زیاد ومتعدد است مثلا بعضی ازین بیماران به خواب‌وخیالهای‌باطل غرق‌اند و گمان میکنند که مردمان اطراف شان برای کشتن آنهاپلان طرح کرده‌اند یا اینکه خویشتن را بحیث شخص روحانی تصور می نمایند .وبعضی‌هم به‌وهم و خطای حسی گرفتار اند . و برخی هم بی‌عاطفه وخونسرد میباشد، گوشه گیری اختیار می‌نمایند .ازخصوصیات‌دیگر این‌بیماری تاثر، افسردگی وترسهای غیر معقول می باشد .بصورت عموم‌افراد مبتلا به امراض عقلی از نگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

احساس ،تفکر ورابطه به دنیای ماحول وواقعیت های آن سازگاری نداشته باشند.متاسفانه که امراض عقلی عضوی قابل علاج نیست و لی طب امروز راه ها وطرقی رایافته است که این اشخاص را به بیماری‌شان توافق میدهد .چیز مهمیکه امروز معضلهٔ عمدهٔ طبابت وروانشناسی راتشکیل میدهدطرق وقایه وراه های جلوگیری از بیماری های عقلی می‌باشدوامیداست که راه‌های سهل ترجهت وقایهٔ این بیماریها هرچه زودتر بدست ایدوملیونها نفوس بشر ازین تهلکه نجات یابند.

دوم خلل دماغی که جنبه عضوی نداردوگمان میرود که به اثرتشوشات وآشفتگی های متواترزندگی بوجود می آید . از جملهٔ اقسام این بیماری شنیروفرینی ،مالیخولیا وجنون دوره بی‌قابل یاد آوری است که البته تحلیل وتجزیهٔ انواع واقسام مختلف این بیماری از حیطهٔ این مقاله بیرون است. ازطرف دیگر سلوک انحرافی به کسانی اطلاق می شود که در راه وروش زندگی اخلاق حمیده ومعنویات را یکسره زیر پا گذاشته‌اند وبرآنها نفس اماره حکمروایی دارد .بنا برآن این نوع اشخاص به ارزشهای دینی،اخلاقی واجتماعی وقعی نمیگذارند وپیرو هوی وهوس می باشد . از جملهٔ این اشخاص می توان مجرمین ،تبه کاران وفریب کاران رانام برد.این طبقه مردم نه از تجارب قبلی خویش آموخته می توانند ونه از تجارب دیگران پندوعبرت میگیرند لذا همیشه درپی آنند تا اعمال وآفکارشوم خود را بردیگران هرطوریکه شود بقبولانند و از بی تجربگی افراد معصوم وبیگناه سوءاستفاده کنند .دیده می شود که درین اشخاص ندای وجدان‌از تاثیر بازمانده ووظیفهٔ خود راطور شایسته انجام داده نمی تواند.

آن بخش روانشناسی که به جستجوی اساسی اختلالات وتشوشات سلوک بشروعلاج آن‌سرو کار دارد بنام روانشناسی کلینیکی یادمی شود که بانی وموسس آن ایتارد (Itard)می‌باشد . مکتب روانشناسی که به درمان روانی سروکار دارد وموسس آن فروید می باشد بنام مکتب روانکاوی معروف است .مکتب روانکاوی عقیده دارد که سلوک بشر متکی است براهداف و غایه های فردی وهر فرددرحیات اهداف وآرزو های زیادی دارد که احیاناً ضد و نقیض یکدیگر اند وسلوک شخص از تصادم همین اهداف ضدو نقیض بوجود می آید.فروید عقیده‌دارد که درعملیه تکامل تدریجی بشراین اهداف یاامیال بدودستهٔ متخاصم تقسیم شده است وآنها عارت انداز امیال نفس اماره وامیال نفس مطمئنه. ونفس مطمئنه وظیفه داردتا از اصل حقیقت گرایی وواقعیت بینی پیروی نمایدوشخص را درتکاپوی زندگی از واقعیت امر آگاه سازد.نفس اماره برعکس به اصل تلذذ گرایی سروکار داردوجنبه ها وامیال ابتدایی سلوک بشر را احتوا میکند وجهت منکوب ساختن ورام نمودن نفس اماره قوهٔ سومیکه بنام نفس لوامه یا وجدان یاد می شود تقریباً به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سن پنجاسالگی ظهورنموده بکمک نفس مطمئنه امیال نفس اماره را مهار ساخته شخص را به اطاعت به قوانین اخلاقی واجتماعی واد ار می سازد. این سه قوهٔ روانی که از آنها یاد کردیم به سو یه های مختلف از قبیل سو یهٔ شعوری، سویهٔ تحت الشعوری وسویهٔ غیر شعو ری د ر ذهن فعا لیت می نماید . آنچه در ینجا اهمیت دا رد اینست که چطور انسان می تواندتوازن را در بین ا ین سه قو ۀ رو ا نی از یکطرف وا یجا با ت محیط ا خلا قی و ا جتماعی از طر ف دیگر ، بر قرار کند. چیز دیگر یکه قابل یادآوری است اینست که چون در تحریک اعمال انسانی قوه های نهانی زیادی دخیل است که اکثرآ نها بسویه تحت ا لشعوری واحیاناً غیر شعوری در فعالیت است بنا بر آن ا نسان بالا ی بسا سلو ک و کردار خو یش مستقیماً کنترول ندارد ا ز همین جهت است که ا فراد مختلف درتکاپوی زنده گی به مایو سی ها، شکست ها وغم وغصه به اشکال مختلف د وچار میشوند. در مان روانی بمنظور اصلاح بعضی از سلوک های غیرعادی است که توافق وسازش اعظمی را بمحیط مر بوطه امکان پذیر می سازد . هما نطور یکه اطباء بکمک دارو ها ی لا زم ا عرا ض عضوی را تداوی می نمایند یا بوسیلهٔ جرا حی امراض گو ناگو ن راعلا ج میکنند به همین قسم طبیبان رو انی به اصو ل وروشها ي روانکاوی، شوک برقی یا جراحی اعصاب، مر یضان رو حی راتد اوی میکنند. طبیبان روانی درتداوی مر یضان خو یش از دار وها یی که جد یداً کشف شد ه نیز استفا ده می نمایند .

مختصصینیکه به علاج ودرمان امراض رو انی می پردازندواجاز ۀتداوی رادارند بنام ها ي مختلف یادمی شوند . بعضی ازین متخصصین را روا نشنا سان کلینیکی تشکیل مید هند که اصولا باید د کتورا در رشتهٔ رو انشناسی داشته کم ازکم یکسال را بحیث دورهٔ ستا ژ تحت نظارت د کتوران مربوطه دریکی از شفاخانه های عقلی وعصبی گذشتا نده باشند. ودرتطبیق استحانات رو انی و تحلیل وتجزیهٔ آ نها مها رت کا فی د ا شته با شد وهم درتطبیق اصول رو ا نشنا سی عـومی وتجربتی د رایت و کفا یت نشان داده بتو انند .

ازطرف دیگر روانکاو به کسی اطلاق می شود که او لتر از همه در علم طب د کتوراحاصل میدارد ودر پهلوی مضامین مربوطه طبی خو یش طرق عملی و نظر ی تداوی امراض رو حی را نیز کسب می نماید . وبعد از سپری نمو د ن دورهٔ ستاژ رسماً بحیث طبیب امراض روا نی بکا ر شروع میکند. روانکاو قانوناًحق دارد که علاوهٔ بر روانکاو ي ، ادو یهٔ لازم را تجو یز کند واصول مختلف شوکهای برقی رانیز بکار برد وهم مطابق به رشتهٔ تخصص خو یش ا حیا ناً به جرا حی ' عصاب نیز اقدام نماید .

جراح ا عصاب،طبیبی‌است که تخصص خودر ا دراسراض‌ر وانییکه جنبهٔ عضوی‌دارد گر فته است .روانکاوان‌وروانشناسان کلینیکی درتداوی امراض روحی مجبو ر ند نظریهٔ جراح اعصاب‌را در حصهٔ بعضی از مریضان روحی حاصل دارند، زیر ا ا کثر اعراض‌رو انییکه جنبهٔ عضو ي‌ندارد (یعنی کدام نقص در دماغ ودستگاه مرکزی اعصاب دید ه نمی شود) علا یم و خصو صیا تی مشا به به امراض روانی دارد که‌جبنه ها ي عضو ي میدا شته با شد . مهمتر ین چیز یکه د ر علا ج امراض روانی حا یز اهمیت است ا ینست که نه تنها متخصصین د ر ر یشه کن سا ختن هیجانات مریضان روا نی مسؤلیت دارند بلکه‌بهمان انداز ه‌بایدر اه وروش‌جدیدرانیز به مریضان خویش یاد بدهند تا در تکاپوی زند ه گی ایشان بتوانند مانند افر ادعا د ي بکا ر و با ر خو یش ادامه د هند، در غیر آن تداوی روحی بدردشان نخواهد خورد. این‌بودمختصری در با رهٔسلامت روح ودرمان روانی.

مآخذومنابعی که از آن‌هادر تحر یر این مقا له‌استفاده بعمل آمده‌است:

Kaplan, Louis, MENTAL HEA LTH AND HUMAN RELATIONS IN EDUCATION, Harper & Row, N.Y., 1959.

Miller, C.H, Guidanee SER VICE, Harper and Row, N.Y., 1965.

Morse, W.C. & G. M. Wingo, PSYCHOLOGY AND TEACHING, Scott, Foresman & Co., Chicago 1955.

Munn, Norman L., PSYCHOL OGY, Houghton Mifflin Co., 3rd ed; Boston, 1956.

معرفت ذات یکتا

و هم کا نجارسد فر و ماند — ابجد سر خواند نتواند

بگذر ازوهم‌واین‌سخن‌بگذار — کی بو د وهم مد رک اسرا ر

دل توانددیکی‌مطالعه کرد — لو ح ا سرار قرب مبدع فرد

هرچه عین کمال معرفتست — خاص‌دل راست کان بهین‌صفتست

د ل چو د ر عالم بشر با شد — زان‌سعانیش کی خبر با شد

تامجر د نشد ز فعل ذ میم — حق خطابش نکرد قلب سلیم

چون بیا بی‌حقیقت‌اخلا ص — ر ه کنی‌قطع تا سرادق خا ص

گرتوخودرادران‌جهان‌فگنی — فر ش عز ت بر آ سما ن فگنی

طریق التحقیق -سنا یی‌غزنوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادبیات افغانستان

درقرن نوزدهم وبیستم

-۲-

در دورهٔ سلطنت اعلیحضرت نادرشاه درسال ۱۹۲۹ م (۱۳۰۹ ه ش) نظم و نسق مجددآ در کابل برپای شد و درساحهٔ ادبیات شاخص مهم این زمان تاسیس «انجمن ادبی» بود که بنیان «اکادمی آینده افغانستان» بحساب می رفت. این انجمن کارهای خود رادرسال ۱۹۳۱ م آغاز کرد که مبتنی برتوسعه وارتقای ادبی زبان دری و پښتو و تتبع وتحقیق وتهیه مواد دربارهٔ اسناد وآثارفولکلوری و قبیله‌شناسی و تهیهٔ مواد برای نوشتن تاریخ افغانستان و کارهای مربوط به تاریخ زبان (فیلولوژی) پښتو بود. و کاراخیرالذکر خصوصا ازمواد مهم و کارهای عمدهٔ «پښتو تولنه» بود که درسال ۱۹۳۵ بنیاد گذارده شد، ودرسال ۱۹۳۷ با «انجمن ادبی» یکجاشد تاازان «اکادمی افغان» بوجود آید. نخستین رئیس انجمن ادبی محمد نوروز (مرحوم) بود که پسانها رئیس شورای ملی گردید وخلف ونائب اوسردار احمد علی درانی بود. وی توسط تراجم خویش ازمولفات انگلیسی وترکی وترجمه اثر نامق کمال شهرت یافت و اولین اعضای انجمن ادبی که ازطرف اعلیحضرت نادرشاه غازی انتخاب گردیده بودند، عبارت بودنداز: غلام جیلانی خان اعظمی، مرحوم سرور گویا اعتمادی، کریم نزیهی، وامین الله زمرلای (زمریالی) (وزمریالی در واقع یک نویسندهٔ پښتو بود).

اعضای دیگر منتخب در بن انجمن، سرورصباء، عبدالعلی مستغنی، عبدالباقی لطیفی و میرغلام محمد غبار بودند. این انجمن جمعآ هشت عضو داشت که اعضای فعال بودند و ده عضو افتخاری نیز داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مجلهٔ کابل» بسال ۱۹۳۱ به‌نشرات آغاز کردو«سالنامهٔ کابل»(۱) که هر سال یعنی‌د ر ظرف‌سال‌نشرمی‌شد ازسال۱۹۳۳ شروع به‌نشر نمود .رئیس هیات‌تحریرسالنامه‌دراول‌حفیظالله‌خان بود .آنان به‌خوانندگان خویش‌پارچه های ادبی‌و اشعاروبقالات‌تار یخی‌تقدیم‌میداشتند. این‌نشر ات نخست بزبان دري نگارش می‌یافت وبعد ازاند کی‌یکقسمت مهم آن‌بز بان‌پشتو پخش‌می‌گردید . ازسال ۱۹۳۶ به‌بعد در واقع افغانستان ازدونوع تولیدادبی برخوردار شد. قبل‌از آغاز حرب دوم جهانی درجنب شعرا ذوات دیگری همچون‌عبدالحی‌حبیبی(که‌درسال۱۹۳۸ آثاری را انتشار داد) وسرور صبا (۲) به‌نشر کردن آثار پر داختند .

ازمشهور ترین کسانیکه اکنون درافغانستان بزبان‌د ری‌چیزی‌می‌نو یسند خلیل الله خلیلی میباشد . وی درسال ۱۹۰۸ بدنیا آمده است.این‌نویسندهٔشاعر که‌در عین حال یك مورخ است سبك‌خراسانی‌را احیاء کرد که‌به‌پیروی‌ازاسلوب‌قرن‌د هم‌عیسوی(همچون‌فرخی‌سیستانی)شعرمی‌گوید.

این اسلوب راپیش از اوقاری عبدالله‌خان هم‌بکار برده‌بود.خلیلی شا عر د ر بار ه‌و ده است. واشعار اوبیشتر قصیده ومثنوی است وخاطرات ومشاهدات سفر خود را درشرق‌نز دیك(تر کیه) واروپا (بالخصوص درپاریس)وجریانات تاریخی کشور خود رازیرعنوان«سروده های‌آ ریانا»(۳) به شعر در آور ده است .

یك پارچه شعر از اشعار این‌شاعر ر ابنا غلی نجیب‌الله‌بنام«قصیده سعدي» به‌انگریزی‌ترجمه کرده است که‌دارای خصوصیت فلسفی منفی گر ائی‌و بدبینانه یی است که غالباًدرآثار کلاسیك زبان دری مبهم است‌و کنایه آمیز ودرآن وضع‌مأیوسانه ازمشاهده‌عظمت بعضی مناظر قدیم‌ترسیم گر دیده‌و بالخصو ص‌جر یان تار یخی‌مدنیت را که‌مدت های‌مدیدی‌در مخاطره‌های‌حملات‌واستبداد افتاده بو د،بیا ن میکند که خیلی گیر ا ست و همچنان د ر« شب کو هستان » (۴) منظره‌شب کو هستا ن و نی‌شبان خیلی خوب مجسم گردیده است .

---

(۱)درابتدا بنام«سالنامهٔ کابل» نشر میگردید مگر بعد ازسال ۱۹۴۰ به«د کابل کالنی» تغیر نام داد وتا سال ۱۹۵۲ بهمین نام بود وازآن پس‌بنام«دافغانستان کالنی» نشر می شود .

(۲) سرور صبا درنثر نویسی شاگردمحمود طرزی است واثر شعری اوبه‌مناسبت‌جشن‌استقلال بشکل«مسدس» نشر شد ورساله یی کوچك است که‌ازطر ف انجمن ادبی به‌مناسبت سیزدهمین سال برگزاری «جشن‌آزادی» پخش‌گردیده‌ودران‌اشعارمستغنی وقاری‌عبدالله‌خان هم‌اشاعه‌یافته‌است.

(۳)آ ریانا اسم قدیم‌و باستانی افغانستان است .

(۴) کوهستان درشمال کابل افتا ده‌است ساکنان آن‌نطقه‌بیکی‌ا زلهجه های دری‌گپ‌می‌زنند.

«بر نشیب کوه‌درختان انبوه بیشه‌و کتله سبزی‌را تشکیل‌داده اند . ستا رگا ن چشمك و برقك میزنند ونور ماه (ما هتاب) روي‌دره را پوشا نیده است .

این شب ،شب جوانی‌و شب عشق ا ست .

بر بستر چمن که‌ازگلهای‌خود روپو شیده است ،بلبلا ن به نو او سر و د ند .

من به آ هنگ‌ملکوتي نی شبان‌گو ش فرا داد ه ام» .

این نویسنده منتخبي از اشعار شاعران‌معاصر افغان رابه‌زبان دری نشر کرده . در نوع خود این‌اولین جنگ است که‌در سال های‌آخربچا پ رسیده است .(۱)

تنها خلیل الله‌خلیلی‌سبك‌خراساني‌جدیدرابه اسلوب‌خراسانی به کارنمی بردبلکه‌عشقري، عبدالحکیم ضیایي (پسر سردارعز یزا لله)،عبدالرحمان پژواك(متولد درسال ۱۹۱۹م) نیز اشعا ری بسبك خراسانی همچون شعرا ی قدیم افغان سروده اند .این شاعر انا ز سبك خرا سا نی از نگاه تفنن پیر وی‌میکنند .زیرابعض مفا هیم و سنخ اندیشه بشکل عنعنوی بر جای میماند ،چنا نکه‌خلیلی آن‌رااحیا کرده‌ومفا هیم افکارتازه‌و ز ندهر ا که‌باسسا یل‌عصری‌سرو کار داردبدان‌لباس‌جلوه‌مید هند .

بهرحال نسل‌جوان بیشتر به‌اشعارنوع دوبیتی (که معمولاچهار بیتي‌خوانندش) تو جه ز یاد و دان تمایل‌دارند ،خصوصاً دوبیتی‌های عامیانه در« جنگ‌اشعارنو » که‌بسال۱۹۵۷ د ر کا بل نشرگردیده ،شاعر ضیا قاری زاده (متولد درسال ۱۹۲۱م) بزبان ساده گفتگوي کند که‌با زبا ن تکلم وروز مره نز دیك است .وی‌در آن‌جنگ«مفهوم عشق‌وطن»و«سوز جو انی»را بیان د اشته که‌ازبیکاری‌وعطالت‌بیزارواز زند گی‌سبکسرانه متنفر است.وآرز و دارد که‌هموطنانش‌علم‌بیاموزند ونور معرفت را نیك‌دریابند. این جنگ(مجموعه) بیك‌عصرودور ان‌خاص‌تطابق دار د: دوران واقعي کشایش دروازه افغانستان به‌دنیاي خارج در حقیقت پس ازمساعی ومجاهدات‌بی‌ثمر اعلیحضرت امان‌الله وعکس‌العملی راکه به‌دنبال داشت ،در میا ن سنو ا ت ۱۹۲۹ و۱۹۳۹ که با دوره اعلیحضرت نادرشاه شهید» آغاز یافته بعضا انکشافات ثقافی‌بظهور پیوست وپایه تاسیس پوه تون

---

(۱) خلیل‌الله خلیلی، منتخبات اشعار ،مطبعه عمومی۱۳۳۳- ۱۹۵۴.

منتخب‌اشعاراستادخلیلی‌نیزاز طرف‌مطبوعات‌نشرگردیده‌است.در ان‌جمله یکی‌ازمقالات‌الفو نس‌دودی شاعر فرانسوی‌بنام «ستارگان» نیزبه‌شعر درآو رده‌شده‌است که‌خیلی‌رسا و دلپسنداست.(مترجم)

کابل گذاشته شدواین آغاز شجیعانه درجنگ‌دوم جهانی متوقف گر دید .و در آن مد ت کشور بیطرف بودو اجبار آ مجدداً خود را از د نیا ی خا رج منز وی نگه داشت . هنگا میکه بجای سردارمحمدهاشم خان که صدراعظمی بااداره بود ،درسال ۱۹۴۶ سپه سالار شا محمو دخا ن غازی بحیث صدراعظم مقرر گردید ، طلیعه امکان تحو لا ت اجتما عی که نما یان گشته بو دبه انتظار ایام بعد بسرمی بر د . **تا در سال ۱۹۵۱ که هنگام صدارت بنا غلی محمدداود بود طرح اسا سی تحول ر یخته شد.**

ا مد ا د تخنیکی ملل متحده ، ا یا لا ت متحدهٔ ا مریکا و ا تحا د جما هیر شو روی از نگاه مادی ازلون دیگرآغاز یافت و بعداز سال ۱۹۵۵ کشور راهی رابرگزید که دیگر بایست خود را ازانزوابدر آ رد وبیش ازپیش به آرزوی تغییر اساسی مملکت قدم برداشته شودوبه انزوا پایان وشرایط جامعه راتطو ر دهد .

همردیف ضیاء قاری زاده میتوان شاعرانی دیگر همچو ن آبینه ،الهام ، نیسان، .با ر ق شفیعی و ابراهیم خلیل را تذکر داد . این شاعر ان در کابل زیست دار ند وهمچنان درولایات هم دسته های کوچك ادبی وجود دارند.مثلادر هرات درسال ۱۹۳۲ یك حلقه ادبی (کلوب ادبی) عر ض وجود کرد که مجله یی ما هوار نشرمی نمود وآنر ا «مجله ادبی» نام گذاشتندوسپس به نام «هرات» شهرت یافت .دربدخشان نیز که همچون هرات به یکی دیگرا زلهجه های «دری» مکالمه می نما یند (۱) نویسندگان وشاعرانی هستند .مرحوم محمد قاسم وا جد✿ اثری را به لهجه هما ن محل نشر نموده است .(۲) وآن اثراز جهتی که بزبان محلی است مهم است زیرا همه به ز بان کابل گو یا یند، وبدان زبان می نویسند.در منطقه شغنا ن که در گوشه مشرق بدخشان مو قعیت دارد شا عر ان محلی هستند: شمشیر ،شاه فتور ،محبت شهزاده .اینان اشعاری موزون (بوز ن عروضی) سرو ده اند وشاعر ی بوده است که بزبان محلی شغنان اشعارمی سرودو نام آن شا عر «لاچین» بوده است.(۳)

---

(۱) در عصر گذشته بدخشان مر کز مهم ادبی بوده است .درسال ۱۹۳۶ شاه عبد الله بد خشی زبانشناس افغان زیر عنوان «ارمغان بدخشان» شعرای بدخشان را معر فی کرده است .

(۲) مجموعه اشعار واجد ، مطبعه بدخشان (فیض آباد) ۱۳۳۲-۱۹۵۳ .

(۳) Cf. M. Bakoev V. Poiskah **Vostocnyh rukopisej dans Nar-**ody Azii i Afriki, 1962

✿ محمد قاسم واجد از کابل است ومدتی مدیر روزنامه بدخشان بودو از ین فرصت استفاده کرده چار مجموعهٔ اشعار وبرخی تراجم منظومش ر ادربدخشان به نشر رسانده واین آثارهیچ یك به لهجهٔ محلی بدخشان نیست. البته تنی چند ازشاعران معاصر بدخشان به لهجهٔ محلی بدخشی اشعاری دا رند. (نگهت)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مگر قسمت اعظم شغنان در خاك تاجکستان داخل است. در این جمهوري شوروی ادبیات قابل تذکر وسهمي هست که این ادب معاصر و جدید نباله وهمردیف لهجهٔ نوشته شدهٔ تاجیکي (زبان دري تاجیکستان) است که بزبان کابل نزدیک است .

نوع عامیانهٔ شعر دری را که بنام « چهار بیتي » مشهور است (۱) از برکت کتاب دانشمند افغانی بثاغلی عبدالغفور فرهادی شناختیم که زیر عنوان « دری گفتاری در افغانستان » تالیف ونشر گردیده است . درضمن نشر همین اثر دستوري (گرامری) که سکمل ترین اثر نشر شده تاکنون است که در بارهٔ لهجهٔ کابل نوشته شده ، آقاي فرهادی (۷۷) دو بیتي رادرآخر کتاب خود درج کرده است . دو بیتي ها بدواً در مجلهٔ « کابل » و «آریانا» و «روزنامهٔ انیس» نشر گردیده بود . این چهار بیتی ها خیلي بکرو تازه اند ودنیای عشق و جوانی و واقعیات زندهٔ حیات را انعکاس میدهند وعلی رغم قیود و بند و بست شرایط اجتماعي میباشد (۲)

هرچند که مطبوعات افغانستان جسته جسته دو بیتي های دری را نشروطبع کرده مگر تاکنون بصورت اساسی جمع وطبع نگردیده است . (۳) کار تتبع و تحقیق در ین ساحه در کشورهای همجوار خیلی پیش رفته است . در ایران دو بیتی ها را W. Ivanow بنام « مجموعهٔ دو بیتی های خراسان » (۴) گرد آورده است .ودر تاجکستان بثاغلی م . تورسون زاده و بولدیریف هفت صدو سه دو بیتي رادر کتابی گرد آورده و زیر نام « فولکلور تاجیك » نشر کرده اند . (۵)

---

(1) ‘Abd—ul—Ghafür Farhàdi, le persan parlé en Afghanistan Grammaire du Kaboli, accompagnèe d’un recueil de quatrains populaires de la règion de Kabôl Paris, C. Klincksiek, 1955.

۲ - چون عین ترجمهٔ فرانسوی دو بیتي های مذکور درشمارهٔ سوم سال ۲۲ مجلهٔ ادب وهمین شماره نشر گردیده است از آن رو از ترجمه و نشر مکرر آن خود داری میکنیم.از جمله دو بیتی ها فقط ترجمه هفت دو بیتی در مجله «اوریان» نشر گردیده است. (۳) مترجم یك دو بیتی به لهجه دری هزارگی از مجله «باختر» اقتباس ودر ضمن مطالعه « هزارگان ومغل ها درافغانستان » درشمارهٔ ۹ سال ۱۹۶۱ مجلهٔ سه ماههٔ « اوریان » نشر گردیده است .

مترجم : درین باره رك : شمارهٔ سوم ، سال بیست و یکم مجله ادب (۱۳۵۲).

(4) W. I Vanow, Rustic Peotry in the dialect of Khorasan dans Jaurnal and Procedings ofthe Asiatic society of Bengal, 1925.

۵ - بثاغلی تورسون زاده و A.N. Boldyrev ،فولکلور تاجیك، نشریات دولتی تاجیکستان ستالین آباد (شهر دوشنبه حاضره) ۱۹۵۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

یگانه نمونهٔ ادبیات عامیانه (شعرعامیانه) دو بیتي هانیست بلکه‌اشکال دیگر آن‌نیز وجود دارد. بنا غلی‌دکتور فرهادی چهارسرودنشرنا شدهٔ دیگر رانیز درکتاب‌خود درج نموده‌است که بشکل دو بیتی میباشند مگروزن عروضی آنها از نوع وزن عروضی دوبیتی‌نیست و بوزن دیگر است. مفهوم یکی‌از آنها «وصول‌ناگهانی» است:

«یار ریزگکم تو به گلها همانندی.

اثر قدمهای‌تودردل میماند.

اگر میدانستم که‌میآیی

درطول راهت گل میکاشتم» (۱)

بناغلی رنه‌دولو ترجمهٔ مکمل یك سرود رادر مورد «اغتشاش داخلی افغانستان» (۱۳۰۷ ه ش) وهمچنان سرود های عاشقانه رادرکتاب خود درج کرده است:

«سر کوه بلندیکدانه گندم

غریبی‌میکنم درملک مردم

غریبی کرده کرده‌خوار گشتم

به چشم دوست ودشمن زارگشتم

و اینك سرود دیگر:

«ای یار قامت را بزبان نمی‌آرم

چلم را بردست گرفته بروی‌صفه برآی

یارت رتماشا کن که ازعشق‌سرگشته‌است،

دو چشمانت همچون ستارگان آسمان رخشان اند.

حیات کابلم دردست دخترمیرزا است.

نمیدانم دخترمیرزا بکابل‌چه کاردارد.

زندگیم بدست‌دختری باشدکه چارگل به بینی‌دارد».

---

(۱) اصل‌سرود ها با ترجمهٔ فرانسوی آن‌در «کتاب دستور زبان کابل» درج است‌و ترجمهٔ فرانسوی‌آن را درهمین‌شماره‌نشرنموده‌ایم ازآن‌رو ازتذکر وطبع‌مجدد آن‌خودداری کردم. مترجم

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان سان که جمع آوری وتدوین دوبیتی ها در افغانستان کار ضروری است حکایت ها و داستانهای روایی محلی نیز قابل درج و نشر است که بعضی از آنها در ادبیات تحریری درج میباشدو قسمتی از آن را خانم ریاها کن (همسر ژوزف ها کن) که رئیس هیأت باستانشناسی فرانسوی در افغانستان بود وسورخ افغانی ښاغلی احمدعلی کهزاد گرد آورده به فرانسوی ترجمه و نشر نموده اند. (۱)

نثر زبان دری به معنای واقعی وانکشاف حقیقی خود جایگاه مهمی رادر ادبیات که عبارت از دیاد ناول ورومان وتیاترو تمثیل است نگرفته. بلکه بیشتر در سلحهٔرو زنامه نگاری ، تاریخ نویسی وعلوم بکار برده شده است. و در فلسفه اندکی ، بغیر ترا جمیکه از آثار بیگانگان صورت گرفته.

رومان نویسی در افغانستان در زبان دری وهمان سان در پښتو ناپیدا است. در حالیکه در ایران از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم شایع بوده است. ناول اصلا در زبان دری وجود نداشته ✡ در حالیکه تخم این جنس ادبیات قبلا باموفقیت در زبان پښتو افشانده شده است. مع ذلك آقای عبدالرحمن پژواك (متولد در سال ۱۹۱۹ ع) درسال ۱۹۵۷ مجموعه یی از داستانهای کوتاه و ناول ها را تحت عنوان (افسانه های مردم) در کابل نشر نمود (۲). در پهلوی داستانهای مبین زندگی مردم درین مجموعهٔ داستانهای دارای مفهوم فلکلوری هم هست مثلا تاریخ (مومن خان) یا تاریخ ((فرمانروای بست)) (۳) وهمچنان داستان ((رودابه وزال)) که در شاهنامهٔ فردوسی نیز وجود دارد.

ښاغلی پژواك گذشته باشکوه را بشکل قهرمانی و شاعرانه ارائه میدارد. تیاتر و تمثیل در افغانستان رسم کهن نداشته است وفقط در عصر اعلیحضرت امان الله غازی به صحنه آمد. در آن

---

(1) Ria Hackin et Ahmad Ali Kohzad. Legendes et Coutumes Afghanes (Paris, Presses universitaires de France 1953).

و همچنان داستان پروتی Parwati را ښاغلی کهزاد ضمن مقالتی بزبان فرانسوی در مجله افغانستان جلد هفتم شماره اول ۱۹۵۲ درج کرده است.

(۲) «افسانه های مردم» در سال ۱۳۳۴ در روزنامه ((خراسان)) ایران نیز نشر گردیده است.

۳ـ این داستان تاریخی مربوط به فتح خان بارکزایی است.

✡ سابقه داستان نویسی اعم از داستانهای کوتاه و دراز در ادب دری بقرن پنجم هجری واحتمالا پیشتر از آن میرسد. داستان سمك عیار، وحکایات کوتاهیکه در لابلای کتب زبان دری ومجموعه های داستان، به نظر میرسد شاهداین امر است و درسدهٔ بیستم نیز، رمان وناول به تعبیر فرانسوی (یعنی داستانهای دراز وکوتاه) در ادب دری افغانستان وجود دارد. مترجم

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمان در کابل نمایشهایی داده می شد. سپس، از ۱۹۲۶ به بعد در شعر تابستانی پغمان که آن مرد متجدد در ۲۵ کیلو متری نزدیک مرکز احداث کرده بود نمایش های تمثیلی آغاز یافت. طوریکه M. G. F. Girs (۱) بیان داشته در آن زمان صحنه یی را اینام «فتح اندلس» تمثیل نمودند که خیلی جالب ومورد دلچسپی بوده است. مگر تیاتر پغمان در سال ۱۹۲۹ مسدود گردید.

در ظرف ده سال متعاقب آن چند تن از افغانان به نوشتن پارچه های تمثیلی آغاز کردند که بناغلی زکریا هم پارچه ها یی را نوشت مگر تا کنون نشر نشده است. بناغلی ((رنه دولو)) خلاصه یی از یک اثر تمثیلی (منظوم) را که توسط بناغلی محمد حیدر نیسان زیر عنوان «مکن همشیره گریان» نوشته شده در کتاب خود درج نموده است. اثر مذکور صحنهٔ پیروزمندی اعلیحضرت نادر شاه (شهید) را برغاصبان در سال ۱۹۲۹ نشان میدهد. در سال ۱۹۳۹ اکادمی افغان دریافت جایزه یی را برای بهترین اثر تمثیلی به مسابقه و اقتراح گذاشته بود. در همان سال بناغلی رشید لطیفی (تولد در سال ۱۹۰۶ ع) که بحیث بهترین نویسندهٔ درامه و تمثیل در زبان دری افغانستان دانسته می شود، اثری را بنام ((متخصص سالون)) نوشت ودر آن جوانی بی دانش وناکام را بباد مسخره گرفته انتقادمی کند که از کار نفرت دارد وبه آینده مملکت می اندیشد.

چه مردی کند در صف کارزار که دستش تهی باشد وکارزار

در آن زمان در کشور فقط دسته یی کوچک ممثلان شوقی وجود داشتند ولی تاسیس دفتری بنام ((دفتر نمایشهای ملی)) در چارچوب مطبوعات دریمن ساحه جنبشی را پدید آورد ونمایشها منظم ومنسجم ودرشهر های دیگرنیز رایج گشت که بعضی از آنها را ممثلان دلقک سروساسان دادند که از کابل، بدان شهرها می رفتند. همان ممثلان نخستین خانه تمثیل رادر کابل بنام «پوهنتون» تاسیس کردند که صحنه های آن بزبان دری تمثیل و نمایش داده می شد. آن صحنه ابتدا از طرف مرحوم رشید لطیفی اداره میگردید وازسال ۱۹۵۰ به بعد جایی مشخص پیدا کرده درسال ۱۹۵۶ در «پوهنتون» کورسی برای تربیه ممثلان افتتاح گردید که درظرف دوسال دران دروس خود رافرامیگرفتند. بعداً در گوشه یی دیگر ازشهر کابل تیاتر دیگری را بنام «د کابل نندارې» بنانهادند که بدواً توسط یکی ازممثلان معروف بناغلی محمد علی رونق تاسال ۱۹۵۸ اداره می شد. درهمان سال شخص موصوف «رژیسور» (کارگردان) پوهنتون مقرر گردید. د کابل نندارې ازسال ۱۹۵۹ به بعد در کنارچمن حضوری جای و عمارت مناسبی یافت که

۱- رک : Sovremennyj Afghanistan, Moscou 1960.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جشن های سالانه آزادی ونمایش های صنعتی نیز درجوارش برگزار می‌شود .درزمان حاضر درامه نویسهای افغان که درنوشتن پارچه های تمثیلی شهرت دارندودرامه‌های‌شان‌درمعرض نمایش قرارمیگیرد در پهلوی‌مرحوم لطیفی و بنا غلی رونق ،«مرحوم»برښنا و احمد علی (۱) حکمت وضیاء قاری زاده، عبدالصبور نسیمی،مقدس نگاه ،دانشمند عبدالرحمان پژواك بناغلی محمدعثمان صدقی ونجیب‌الله‌تورو ایانا«فقید» راتذکر میتوان داد .

تا سال ۱۹۶۰م درتمثیل ها سردان رول‌زنان رادرتیاتر ایفا میکرد ند اما تیاترزنا ن هم در «جمعیت کمك بازنان »(۲) ✿ وجودداشته‌ودارد.(این‌جمعیت درسال ۱۹۴۶ توسط زنی‌فرانسوی الاصل میرمن‌الیزابت نعیم بنیاد گذاشته شد که درعمارتی وسیع جا داشت ویك مرکز ثقافی مشغولیت را برای‌زنان‌تشکیل‌میداد ،البته قبل‌از آزادی‌زنان که درماه‌اگست ۱۹۵۹ آغازگردید.)

درکشوری همچون افغانستان که آثار تیاتر وتمثیل بالنسبه کمترتولید میگردد این یك امر طبیعی است که‌به تراجم‌آثار اروپایی‌دلچسپی‌و علاقه میگیرند.وبنا براین‌آثارنویسندگان معروف همچون مولی یر (۳)، شکسپیر و چخوف ترجمه وبر روی صحنه آورده شده است .

کار ترجمه آثار ادبی بیگانگان‌ازسوی دیگر در افغانستا ن به پیمانه‌وسیع صورت گرفته واین عمل بعداز تراجم‌محمود بیگ طرزي‌رونق یافته است.

---

(۱) یك‌بخش(فصل) ازیك‌پارچه تمثیلی احمد علی خا ن دریك پرده بنام « برگ‌چنار» به‌لهجه‌دری کابل را آقای‌عبدالغفور فرهادی دراثرخویش«دری گفتاری‌در افغانستان»درج نموده است .

(۲)درباره‌این‌جمعیت مطالعه شود :الیزابت‌نعیم‌الان،زیرعنوان‌اناث‌در افغا نستان ،ج اول شماره ۳-۱۹۴۶ .این موسسه ازسال ۱۹۵۳ به‌بعدبه‌نشرمجله یی‌اقدام کرد بنا م «میرمن» که مقالات رابزبان‌های‌دری‌و پښتو نشر می نما ید .

✿نام‌اصلی‌آن «جمعیت‌زنان» (دمیرمنوټولنه) است .مترجم

۳- Cf. N. Dvojankov, Moljer V Kabule Sovremennyi vostok.1958.

یعنی مولی یردرکابل،شرق معاصر .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نبودن مطابع تا مدت زیادی مشکلات راد ربرابر ازدیاد نشرات پدید آورده بود(۱).

باآنهم از جمله مترجمانی که از آثار فرانسوی بزبان دری ترجمه کرده اند میتوان بناغلی سیدمحمد قاسم رښتیا راتذکر داد که رئیس هیات تحریر مسا لنامه کابل بود و بعد از آن مدیر «شعبه مطبوعات» گردید ودر سال ۱۹۶۴ و زیر مطبوعات بود. بناغلی رښتیا اثری از مریمه را که کلومبا نام دارد ترجمه کرده است.

بناغلی غلام جیلانی جلالی اثری از احمد زکی پاشا مصری راد ر باره «تمدن اسلام دراندلس» ترجمه کرده است. و احمد علی خان اثرهای توماس مور، ادگار پووگیت آنجلي (۲) تاگور وپارچه تمثیلي نویسنده ترک نامق کمال را بنام «جلال الدین» ترجمه نموده است. واین اثر در باره «خوارزمشاه» گفتگو دارد، رنه دولو درسال ۱۹۳۷ از آن تذکر داده است. تذکر باید داد که درنمایشنامه نامق کمال، جلال الدین منکبرنی را بصفت حامی و مدافع کم طالع افغانستان دربرابر حمله چنگیزخان شناسانده است و این انتباه وتلقی یك نویسنده بیگانه است ودرین جابی مورد نیست ازآثار دیگر ادبی که ازهمان حادثه الهام گرفته اند تذکر هم مثلا د رفرانسه میتوان ازنوشتهٔ گوبینو بنام «دلدادگان کندهار» که یکی ازناول های آسیایی است ودرانگلستان خصوصاً اثر Rudyard Kipling را د رمثنویات «اشعار افسانوی» تذکر داد که یکی از آنها بنام «امیر عبدالرحمان» است و همچنان بعض حکایات دیگر آن و نیز د راتحاد جماهیر شوروی میتوان ازنوشته های L.V. Nikulin و ازیك رومان S.M. Vodkin (۳) وداستانهای Oleg E. Erberg. Larisa M. Rejsner

---

(۱) تا سال ۱۹۶۰ در کابل تنها یك مطبعهٔ، عمومی وجود داشت و آثار طبع شده هم تنها دریك جا «پانو ځای» بفروش میرسید وهمان یگانه کتابفروشی بود و اثار مطبوعه خارجی هیچ جا فروخته نمی شد. (۲) گیت آنجلی تاگور را دانشمند دکتور روان فرهادی از روی نسخ مختلفه وتراجم آن بزبانهای فرانسوی، ترجمه آندره ژید نویسنده معروف فرانسوی، وانگلیسي و نسخه بنگالی آن دقیقانه مقابله وبه نظم بسیار زیبا بزبان دري ترجمه کرده است که ما برخی از آن رادرشماره اول سال ۲۲ مجله ادب نشر کردیم. امیداست روزی همه آن بصورت کتابي نشرشود. مترجم

(۳) Sed'moe nesčatie Ataulla یعنی هفتمین بد بختی عطاء الله که توسط س. م. ودکین نوشته شده دوران غصب قدرت راتوسط بچهٔ سقا و نشان میدهد، چاپ مسکو ولیننگراد درسال ۱۹۳۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) و بالخصوص اشعار نیکولای سن، تیهو نوف وحکایات او یاد آوری کرد. (۲) علاقه به ادبیات روس تازه در افغانستان پدیدار گشته واز میان مترجمان از ان زبان میتوان بناغلی محمد صدیق طرزی (۳) رانام برد که آثار لرمونتوف و تورگینیف و چخوف را ترجمه نموده است .و.م .ی عطیه ،واجدوافت ودیگران اثر های پوشکین را ترجمه کرده‌اند. خلیل احمد خروت،عبیدالله ، احمد نظیف و احمد سیفی‌اثار تولستوی را ترجمه نموده اند . منور وواسع به آثار ماکسیم گورکی دلچسپی نشان مدهندوازان ترجمه کرده اند . مگراین ترجمه‌ها بحیث طلیعه (طلایه) شمرده می شوند و همگان از ان مستفید نگردیده اند .در مقابل آن ترجمه قرآن کریم وتفسیر های آن کتاب مقدس‌بزبان دری وهمچنان بزبان پښتو که هردو موازی اند یك کار بسیار عمده شمرده می شود ودربیست سال اخیر پیش رفته است.

در ساحهٔ نظریات وآراء ادبی وتاریخ ادبیات دری میتوان ازآثار درسی ملك الشعراء مرحوم عبدالحق بیتاب نام برد که بنام های «قافیه وعروض » و«علم‌بدیع» نشر گردیده است. (۴) وسطالعات مرحوم صلاح الدین سلجوقی‌زیر عنوان« افکار شاعر» قابل ذکر است.

در سال ۱۹۵۵ انجمن آریانادایرةالمعارف تحت عنوان « ادبیات افغانستان » که توسط بناغلی احمد علی کهزاد وبناغلی پوهاند عبدالاحمد جاوید (استاد ادبیات‌پوهنتون کابل) نگارش یافته مجموعه یی رانشر نمود که در تاریخ ادبیات دری افغانستان خیلی مهم است.ودر زمینه بایست از کارهای بسیار پرارزش فقید محمد حیدر ژوبل یاد آورشد که در بارهٔ ادبیات معاصر افغانستان نوشته است.

---

(۱) ده ناول در میان‌ناولها یی‌مربوط به‌افغانستان‌راجع به‌زحمتکشی های کارگران هزاره نوشته شده وحالات بین سالهای ۱۹۲۰ و.۱۹۳۰ افغانستان را یادهمیدهد که تحت عنوان (د استانهای مختلف راه‌نوبهار) put, K. Naubeharu (Izbrannie ras kazy) نشر گردیده است ، مسکو ۱۹۵۷ .

۲ – Dva potoka یعنی «دو سیلاب» باسی پارچه اشعار از نشرات ۱۹۵۳ مسکو و raskazy gornoj strany (داستانهای کشور کوهسار) ،مسکو ۱۹۵۴ .

(۳) این شخص نواسهٔ غلام محمد خان طرزی وخواهر زادهٔ محمود بیگ طرزی است .

۴ ـ استاد مرحوم ملك الشعراء بیتاب در بارهٔ « تاریخ ادبیات » به مفهوم مختص آن چیزی ننوشته اند بلکه آثارشان صرف تعمیمی است . در بارهٔ معانی ،بدیع وبیان ،عروض قافیه،دستور زبان‌دری، اثاری‌نوشته بودند که‌تاکنون هم درپوهنځی‌ادبیات‌تدریس میشود.مترجم.

د ر بارهٔ سیر واحوال ادیب دانشمند سید جمال‌الدین افغا نی ، کا راسد آ با دی که پیشتر یاد کرده شد ه ، بناغلی‌محمد امین خوگیانی نیز اثری را به نشر سپرده است.اثرمذکور در سا ل ۱۳۳۹ در کابل طبع گردید (۱).مجلهٔ ادب (که از پوهنځی‌ادبیات‌وعلوم بشری‌نشر می‌شود) رومجلهٔ عرفان (۲) مقالات مهمی‌درمورداد بیات‌و زبانشناسی نشر می نمایند.

مطا لعات دینی قبلا توجه نویسندگان افغان را بخود کشا نده بود که بعضی‌از آنهابه «فلسفه» متوجه گشته اند و آنهم از نگاه علم «اخلاق».نویسند گانی که درین موردچیز نو شته‌اندعبارتند از :بناغلی محمد ابراهیم صفا در بارهٔ منطق (۳)،مرحوم صلاح الدین سلجو قی (که پیشتر از انتقاد ادبی اوتذکر دادم) «مقدمه یی بر منطق » نوشته است واز زبان انگلیسی علم الاخلاق نیکو ما خیس ارسطو را ترجمه کرده است .(۴) وبناغلی محمد قدیر تره کی اثری را زیرعنوان «مفهو م دوات از نقطهٔ نظرحقوق اجتماعیات وفلسفه » نو شته است.(۵) .

آثار متذکره را میتوان آغاز تولیدات بسیار مهم آینده دانست زیرا افغانان ذوق خوب و اندیشهٔ مناقشهٔ‌علمی وطبع فلسفی دارند که باوجود نامساعد ت‌روزگاران تا کنون‌هم آن‌استعداد های شان بر جای وجدی بوده است.

تاریخ نویسی از عرصهٔ‌سی سال بدینسو((تا ۱۹۶۴-مترجم))توجه نویسندگان‌افغان‌رابخود جلب نموده است وگرنه همه شان به نوشتن‌آثار ادبی تمایل داشتند. تنهابه‌نوشتن تاریخ باستان متوجه نگشته اند بلکه در بارهٔ سیر واحوال شخصیت های معاصر که برای وطن خود خدمت نموده و شخصیت شا ن درمعرفی کشو ر اهمیت دارد نیز توجه‌مبذول داشته اند ومعرفی چنان اشخاص در شناسایی هر کشور مفید است. و درین باره تا یك کتابخانه ((آرشیف ملی))وجود نداشته باشد اسناد موثق و دست اول‌نمیتوان یافت. درسال۱۹۳۱ مرحوم برهان الدین کشککی

۱- محمد امین خو گیانی ، حیات سید جمال الدین افغان ، کابل ،مطبعهٔ عمو می ، ۱۳۱۸ ه ش- ۱۹۳۹م

۲ - این مجله نشریه رسمی وزارت معارف است .ومدیر مسئول آن در سا ل های‌آخربناغلی اکبر روشن ضمیر بود . ۳- سوا ف مختصر منطق ،بحثی ازتعلیل ایستور یقاومتودولوجی، کابل مطبعهٔ عمومی ۱۳۳۲ -۱۹۵۳ .

۴- صلاح الدین سلجوقی مقدمهٔ علم منطق،۲ جلد، کابل ،مطبعه عمومی ،۱۳۳۱-۱۹۵۲ وعلم اخلاق نیکوماکو سی از ارسطو، کابل ،مطبعهٔ عمو می .

(۵) طبع کابل ،مطبعهٔ عمومی،۱۳۲۶- ۱۹۴۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

کتابی مهم در باره سیر واحوال اعلیحضرت نادرشاه شهید نوشت(۱) که حیات شان را تا زمان رسیدن به سلطنت (۱۹۲۹م) در بر میگیرد. این مرد که بعدها زمامدار افغانستان شد در جنگ سوم افغان وانگلیس (۱۹۱۹م) سهم بارز گرفت واز همان رو بحیث قهرمان معرکهٔ استقلال کشور تمجید گردید.

در سال ۱۹۳۱ استاد خلیل الله خلیلی افغان اثری عمیق ومحققانه را درسه جلد راجع به عمارات و آبدات قدیم هرات واشخاصیکه در گذشته به شهرت این شهر کمك کرده بودند نشر نمود. (۲) وهمچنان در زمرهٔ اثر کمیاب ومهم (رهنمای قطغن وبدخشان که برهان الدین خان کشککی آن را نوشته بود) میتوان بعض نشرات هیات باستانشناسی فرانسوی را درافغانستان تذکر داد. این موسسهٔ علمی در سال ۱۹۲۲ تاسیس شد و توسط بناغلی ا. م فوشه از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹ و توسط ژ. هاکن از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱ و توسط گیرشمن از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲ اداره می گردید.

و از ۱۹۴۶ به بعد، شلومبرژی آن را اداره میکرد.) وهمه آن آثار رابناغلی احمدعلی کهزاد به زبان دری ترجمه کرده است. او امروز ازمورخان بارز افغان است. ومدتی دراز رئیس ((انجمن تاریخ افغانستان)) بود. این انجمن در سال ۱۹۴۲ تاسیس شد. بناغلی کهزاد در پهلوی آثار یکه بزبانهای فرانسوی وانگلیسی نوشته، آثاری زیاد هم بزبان دری نوشته است، خواه بشکل کتاب خواه بشکل مقاله که حاوی مطالبی در بارهٔ تاریخ کشور است. از اثارا ومیتوان از: بگرام(۳)، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان(۴)، لشکرگاه(۵)، بالاحصار کابل و رویداد های تاریخی(٦) ذکر

---

(۱) برهان الدین کشککی، نادرافغان، کابل، مطبعهٔ عمومی ۱۳۱۰-۱۹۳۱. وی آن رابه پښتو نیز نوشته است.

(۲) خلیلی افغان، آثار هرات، ۳ جلد، هرات، مطبعهٔ فخریهٔ سلجوقی (این مطبعه توسط مدیر مسؤل مجلهٔ تاریخی «هرات» ۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۹۳۰-۱۹۳۱ اداره می شد.)

(۳) کابل، مطبعهٔ عمومی، (۱۳۱۷-۱۹۳۸م) بگرام یك منطقهٔ باستانشناسی قبل از اسلام درشمال کابل است. (۴) کابل، مطبعه عمومی، (۱۳۳۱-۱۹۵۲م).

(۵) کابل، مطبعهٔ عمومی، (۱۳۳۲-۱۹۵۳) لشکرگاه از قصبات قدیمی دورهٔ اسلامی افغانستان درمغرب کندهار واقع است. (٦) کابل ۱۳۳٦-۱۹۵۷ م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمود . بناغلی کهزاد درا یاسیکه رئیس انجمن تاریخ بود در کا رهای آن جنبشی پدیدا ر بود ودر گرد آوری آثار تاریخی‌واتنو گرافی(قبیله شناسی)سعی لازم بعمل آمد ونیز در امورجمع کردن فرهنگ ورسوم عوام و دانستنی های مردم اقدام شد،وعلاوه برآن به‌نشر تاریخ عمومی افغانستان پرداختند. سه جلد نخستین این اثر(۱) بین سالهای۱۹۴۶ و۱۹۵۷ به نشر رسید که گذشته مملکت را تا قرن دوازدهم باز گویی میکند و مؤلفان این اثر وزین و مفصل علاوه بر بناغلی کهزاد، بناغلو میر محمدصدیق‌فرهنگ(که اخبارنویس معروف‌است)، میرغلام محمدغبار وشاعرخلیل‌الله خلیلی،احمدعلی مجبی،علی‌احمد نعیمی(نقید)وبناغلی‌محمدعثمان‌صدقی میباشند .

عدهٔ زیاد مؤلفان((تاریخ افغانستان))خود شان نسخه های مختلف تاریخ این کشور را نوشته بودند. بناغلی‌میر غلام محمد غبار یك جلد تاریخ((احمد شاه بابا))(۲)را نوشت‌بناغلی خلیل الله خلیلی (۳) «سلطنت غزنویان» و بناغلی محمد عثمان صدقی «یفتلیان» (۴) را نوشته است.

ازآثار دیگر که‌تازه‌نوشته شده میتوان‌اثربناغلی‌عبدالرؤف بینوا را دربارهٔ حاجی«میرویس» و «هوتکیان» (۵) تذکر داد . همچنان بناغلی عزیز الدین فوفلزایی راجع به «تیمورشاه درانی» (۶)نوشته‌است. تاریخ محل‌مزار شریف‌وبلخ را که‌دوشهر شمال‌افغانستان‌است‌بناغلی‌حفیظ‌زورمحمد

---

(۱)تاریخ افغانستان جلد های ۱-۲-۳-کامل، پیش‌ازآن تاریخی بدین حجم‌درافغانستان وجود نداشت و تنها مختصری ازمیر هاشم‌خان بنام((تاریخچهٔ افغانستان))موجود بودو کتابی را هم سردار حبیب الله سابق معلم لیسهٔ حبیبیه درسال ۱۹۲۹ در لاهور طبع کرده‌بود .

۲-احمد شاه بابای افغان، کابل ۱۳۲۲-۱۹۴۳م .

۳-سلطنت غزنویان، کابل ۱۳۳۳-۱۹۵۴م .

۴ — یفتلیان، کابل ، مطبعهٔ عمومی کابل ۱۳۲۶ - ۱۹۴۸ .

۵ - میرویس نیکه ، کابل ، ۱۳۲۰ -۱۹۴۱ و هوتکیها کابل ۱۳۳۲ - ۱۹۵۳ . لقب «نیکه» برحاجی میرویس گذاشته شد و درآغاز قرن هجدهم وسیلهٔ استقلال افغانان گردید وقبیلهٔ هوتك سهم بارز ومهم در جنبش آزادی و بوجود آمدن‌دولت‌افغان‌داشت.

۶ - عزیز الدین فوفلزایی ، تیمورشاه‌درانی ، کابل ، ۱۳۳۲ - ۱۹۵۳ م .

(۱) نبشته است . یك تاریخ باارزش رابناغلی سید محمد قاسم رښتیا در بارهٔ ((افغانستا ن درقرن نزده »(۲) تالیف ودران با دقت وضع سیا ست خارجی کشور رامطالعه نموده است .

در بارهٔ تا ریخ موسسات و شرایطا قتصا دی که درآن تحو ل زندگانی ملت نشان دادهشودتا کنون تما سی گر فته نشده است ودرین مورد آ ثا رد قیق بسیا راند ك تا کنو ن فرا هم شده است.

(د ر این ساحه لازم بوداسناد خصوصی وشخصی یاتعهد نامه های تاسیس اوقاف بررسی می‌شد) مگرا ین کار هم مر بوط و سنو ط به‌ذوق‌محافظه کار انهٔ افغانان درجهت تار یخ عنعنوی شان میباشد که این خو د شخصیت های مهم‌سیاسی را در بو ته فراموشی میگذارد .

بالاخره از جهت سبك خاص وسهمیکه مولف درتار یخ کشور خود گرفته است خا طر ات ما رشال‌شاه‌ولیخان که‌درسال ۱۹۵۶ نشر گر دیده ، قابل‌تذکراست . این اثر در چا رچوب آثار تا ریخی‌همانقدرواردا ست که‌درزمرهٔ‌آثارادبی(۳)و آنچه درین جاسز اوار یاد آوری است‌آن است که مقالات ز یادیکه جنبهٔ تار یخی داشته است در مجلهٔ « آریا نا » که از انجمن‌تاریخ افغانستان نشر میگردد ، درج شده است و همچنان درمجله های « کابل » و«عر فان » و در سا لنا مهٔ افغانستان «د ا فغانستا ن کالنی » ونیز درمجلهٔ«هرات » که از کلوب اد بی هرا ت انتشار می‌یابد مقاله‌هایی را مرحوم فکری سلجوقی دربارهٔ تار یخ‌گذ شتهٔ آن‌شهر نشر کرده است ومقالات خود وی‌بیشتر در بارهٔ شا عر هروی استاد« بنایی» میبا شد .

---

۱ - تا ریخ مزار شر یف وو قوع بلخ ، کابل‌مطبعه عمومی ۱۳۲۵ - ۱۹۴۶ م .

۲ - افغانستان‌درقرن نوزدهم کابل ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲ _ ۱۹۵۰ - ۱۹۵۳ . این اثر راا.ل .ن. د ورو فیوا ،م. ك. کور کین و محمد رحیم ضیایی به زبا ن روسی تر جمه کرد ه ا ند و Y.V. Gankovskij تحت عنوانAfghanistan V. XIX veke مقدمه‌یی‌بران نبشته‌وبسال ۱۹۵۸د رمسکو چاپ شده است .

۳ - ما رشال‌شاه‌ولیخان، یادداشتهـای‌مـن ، کـابـل ، ۱۳۳۵ - ۱۹۵۶ . این اثر رابناغلی پ . ب، زو دیم تحت نظرر. ت اهر مو یچ بز بان‌روسی‌تر جمه وتحت‌عنوان Shahvali mojvos Pominanija نشر کرد ه است، مسکو، ۱۹۶۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخن را بدین پایه بپایان میرسانم که بزبان دری قبل ازپښتو «دایرةالمعارف» افغانی از سال ۱۹۵۵ به نشر آغاز کرد ودایرة المعارف پښتو از ۱۹۵۹ به نشر شروع نموده است. این دائرة المعارف بنام «آریانا» از طرف انجمن آریانا دایرة المعارف انتشار می یابد.

ادبیات (بمعنای وسیع تولید آثار معنوی) بر وی دلایل زیاد در افغانستان، آیندهٔ روشن دارد. خصوصاً به خاطرآنکه درمرکز کشورزبان «کابلی» را بیشتر بکار می برند. از طرف دیگر تحول جامعهٔ افغان یقیناً خواهان توسعه وارتقای ادب افغانی میباشدوبدان علاقهٔ زیادنشان میدهد. ختم.

مترجم- شاه علی اکبر

استاد مرحوم «ملك الشعرا بیتاب غزلی از ملك الشعراء بهار را اقتفانموده بودند وهردو غزل بقلم استاد موجود است. اینک چندبیت از غزل بهار را با غزل استاد نشر میکنم.

از بهار:

سکتب دل

شمعیم و دل مشعله افروزود گر هیچ — شب تا بسحر گریه جانسوزود گر هیچ
خواهی که شوی درهنر استاد زمانه — در سکتب دل عشق بیاموزود گر هیچ
روز یکه دلی رابه نگاهی بنوازند — درعمر حسابست همان روز ودگر هیچ
خواهد بدل عمر «بهار» از همه گیتی — دیدار رخ یار دل افروزود گر هیچ

از استاد بیتاب:

دل معرفت اندوز

قوتم غم عشق است شب وروزود گر هیچ — درسینه همین آه جگر سوز ود گر هیچ
زان چشم که دارم نگه لطف تمنا — هردم رسدم خنجر دلدوز ود گر هیچ
رعنایی من رفت بهمراه جوانی — نقدم بود امروز قدکوزود گر هیچ
ازخرمن هستی که دمباد فناهست — بردار دل معرفت اندوز ود گر هیچ
ازآینهٔ دل بزدا ز نگ جهالت — تا عمر بود علم بیاموز ود گر هیچ
تاجای گزین دردلت اخلاق ذمیمه است — همخانه ای باخوك وسگ ویوزود گر هیچ
ازمهر ومحبت نتوان یافت نشانی — جاییکه بود مردم کین توزود گر هیچ
باید به نوایی دل ما را بنوازی — ای آنکه بود کارتو کمپوزود گر هیچ
در مسلك تعلیم مرا عمر بسر شد — «بیتاب» کنونم ادب آموز ود گر هیچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور شعیب اعظمی ازشعبه‌دری
جامعه ملیه اسلامیه دهلی جدید

دهلی و شعرواد بیات دری درقرن چهاردهم میلادی

عهد خلجیان دراواخر قرن‌هفتم هجری بپایان‌رسیدودیگراثری‌ازشکوه‌ایام‌بلبن به نظرنمی‌رسید وزندگی پرجلال ورنگارنگ کیقبادفقط دراوراق تاریخ‌دیده می‌شد ونوبت‌به‌سلاطین تغلق‌رسیده بود. بانی‌سلسله‌تغلق ،غیاث‌الدین تغلق(۷۲۰-۷۲۵ھ)(۱۳۲۰-۱۳۲۵ ء)میباشد. او با غیان را بسز ارسا نیدو ازدهلی تابهار وبنگال رادر قلمرو خودشامل کرد . وبه‌زمین سنگلاخهای‌دکن حمله‌برده‌دیوگیر راز پرنگین خویش‌درآورد.

سلسله تغلق غالباً نودوپنج سال(۷۲۰-۸۱۵ھ)(۱۳۲۵-۱۴۱۵م)برتخت‌دهلی تکیه‌زدند. محمدبن تغلق (۷۲۵-۷۵۲ھ) وفیروز تغلق (۷۵۲-۷۹۰)اکثرمناطق و نواحی هندرابه‌تصرف خویش درآوردند .

اگر اوراق‌تاریخ راملاحظه کنیم درخواهیم یافت که‌اکثر سور خان آن‌دوره عهد علایی را تمجید کرده ولی‌در دوران تغلق‌ها تنهاصفحات‌راسیاه کرده‌اند،علماوشعراونویسندگان‌عهدعلایی را ستوده اند وعهدتغلق رادوران سقوط وانحطاط وزوال می‌دانند .

اماحقیقت چیست؟ دراثر مطالعه ادبیات‌آن‌دورهٔ این‌واقعیت را بخوبی درک میکنیم . جهة ادراک آن‌واقعیت هاسه‌وسیله دار یم:

۱ - سفر نامه‌های علما وجها نگردان .

۲ - کتب علما ومشایخ که احوال هند را شنیده ونقل کرده اند .

۳ - اهم‌مآخذ ،آثار صوفیان وعلمایی است که همه‌احوال زمان خود را رقم کرده اند . ودرین دسته شعراوسورخان نیز شاملند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مطالعه درین آثار درمی یابیم که عهد تغلق ازدور های دیگر فرمانروایان هند، در توجه بعلم وادب کمتر نبوده است .

جود وسخاء وعلم دوستی محمد بن تغلق آنقدر روشن است که حاجت به بیان ندارد. آنچه راحاتم خاندان برمکی بلخ ومعن زایده درسالها بخشیدند، محمدبن تغلق به یک چشم زدن عطاسی نمود . ضیاالدین برنی اورا درعلو همت وسرفرازی همپایه اسکندر اعظم وفرعون قرار میدهد ودرحشمت همسنگ جمشیدوخسرو می گوید .

ازهمین لحاظ بود که سخنوران، ازخراسان، عراق، بخاراوسمرقند، خوارزم، سیستان، مصرودمشق گروه گروه رو به بارگاه خاندان تغلق آوردند وهرچه خواستند یافتند چنانکه برنی نویسد :

« ...آوازه سخاوتش چنان گشت که مردم ازقندهار، سیستان، خراسان وعراق و مصرو بغداد به درگاه سلطان محمد آمده منتظر اکرام، و انعام بودند ،نوازشها یافته ونوا خته شد ند ـ ص ۸ . ۴ تاریخ فیروز شاهی» .

ابن بطوطه نیز کشان کشان سوی پایتخت هندآمد واز مهربانیهای محمدبن تغلق بهره یافت. نویسندگانیکه درین عهد چیزی نوشته اند بسیار اندوازمیان آنان، کسانیکه مهمتراند قلقشندی، خلال شیخ مبارک، شهاب الدین عمری، وابوصفا عمر که هر چه نوشته اند قابل خواندن است، ابن بطوطه درسفر نامه خود مملکت هندرا چنان توصیف کرده است که دیگری نکرده .شهاب الدین العمری راجع به اهل دهلی می نویسد که: «ذهین وهوشمنداند ، بفارسی وهندوبی حرف میزنند ودر هر سه زبان : تازی ، فارسی و هندوبی سخن میزنند .ودر فنون لطیفه ومخصوصاً در طب وریاضی مهارتی دارند . »

درمسالک الابصار است که :اهل دهلی دلداده جامه سپیدند وعلماواولیا ودراویش جامه پشمینه می پوشند ،پادشاهان وامراءلباس تاتاری به تن میکنند، عمامهٔ شان بطول پنج مترمی رسد.

ناصرالدین محمد چشتی زمردی که درروقت سیاحت خویش دوبار به هندواردشده بود می گوید: که مردمان این شهر گیسویی طویل دارند،سپاهیان شمله هامی بندند، قاضیان وعلماءمانندلشکریان لباسهای تنگ می پوشند و زنان درگیسوان خود مو باف می آویزند .» .

خلال نیزگوید : «دردهلی عمارتها بی عالی و ساختمان های سنگی دوطبقه است: درین شهر یک هزار مدرسه هست که یکی از شافعیان است و بقیه مسلک اصناف راست واین شهر هفتاد بیمارستان دارد بازارعام ،خانقاهای بسیار و مسجد جامع ششصد دست طول دارد.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن بطوطه هفت سال (۷۳۵-۷۴۲ ه) به دربار محمد بن تغلق ماند و به وظایف مختلف مامور شد. وی در سفرنامه خود احوال و وقایعی را که در مملکت هند پیش آمده بود، ضبط کرده است. می نویسد که: در تمامی شهر هندوان کثرت دارند، عیدها و جشن های ملی خود را با دغدغه برپا می کنند و بتان خود را می پرستند و در هنگام برگزاری: دیوالهی، سهره، هولی، و بست که مشهورترین عید های هندوان است، جشن برپا میکنند. سلطان به عقاید مذهبی آنان مداخله نمی کند، در لشکر وادار ۀ شهریاری شرکت می نمایند. سلطان گاهی بتی را نشکست و نه معبد های ایشان را ویران نمود. هندوان زر و نقد را می اندوزند و به دفن کردن آن بزیر خاک معتادند. اشعار تازی و دری و حدیثها ازبردارند. در رقص و موسیقی ماهراند .... خوردن نان شیرین و خشک، برگ سبز بکثرت مروج بود.

شیخ مبارک دربارۀ احوال دربار چنین میگوید: به دربار محمد بن تغلق، طبیبان و قوالان و سخنوران زیاد بودند، شعراء به سه زبان شعر می گفتند، و از خزانه دولت برای آنان سواجب می رسید.

در کشور هند از یکطرف فرمان روایان سیاسی فرمان می راندند و از سوی دیگر صوفیان در سینه ها جا داشتند. شیخ نظام الدین اولیا به «محبوب الهی» مخاطب و به لقب «سلطان الاولیا» موسوم بود. اجتماع مردم بدور او غیاث الدین تغلق را چنان هراسان کرده بود که مقبولیت برامکه بلخی مامون را. از فیض شیخ در هر گوشه هند گروه زیاد صوفیان مشهور وجود داشتند. دو مدرسه بزرگ از دو سلسله صوفیه یعنی «سهروردیه» و «چشتیه» دران کشور برپای بود. پیروان طریقه چشتیه همیشه در مقابل سلطان آن عهد بودند مگر پیروان «سهروردیه» با سلاطین منسلک و به مناصبی هم رسیده بودند. شیخ نصیرالدین مشهور به «چراغ دهلی» فخرالدین زراد، برهان الدین غریب، رکن الدین ملتانی یحیی منیری، جهان بان جهان گشت، بنده نواز گیسو دراز، نه تنها به تصفیه روح هزاران کس پرداختند بلکه به علم و ادب نیز خدمت کردند.

چنانکه حسن سجزی «فوائد الفواد» و حمید قلندر «شبر المجالس» را نوشتند، یحیی منیری «ارشاد الطالبین»، «ارشاد السالکین» «آداب المریدین» را ترتیب داد. برهان الدین غریب و بنده نواز نیز کتب زیاد تصنیف کردند، این تصنیفات بر قلوب نقشهای عمیق گذاشت. یحیی منیری و مسعود بک «فلسفه وحدة الوجود» را اشتهار دادند و د را شعار خود اظهار نمودند. مسعود بک نعره «اناالحق» زد و «انوارالعیون» و «مرآة العارفین» که اهم تصانیف مسعود بک است از فلسفۀ وجودی بحث میراند. از همین رو بعضی از علمای دهلی برخلاف مسعود فتوی دادند و او را به سر نوشت منصور

(c) ketabton.com: The Digital Library

حلاج گرفتار کردند (۱).

علاوه بر ین شعرایی همچون امیر خسرو بلخی، حسن سجزی، بو علی قلندر پانی پتی، عصا یی، بد رچاچ، جما ل‌الدین بانوی که درسخنوری مانندومثال نداشتند؛ هریك‌ترجمان اوضاع واحوال خو یش بود و در افق علم وشعر همچون کو کب می‌درخشیدند. مور خان مانند «برنی» و «عفیف» که‌تار یخ شان آیینهٔ عهد تغلق بود و همه احوال مملکت هند در ین هر دوتصنیف خصو صاً در «تار یخ فیروز شاهی» برنی ثبت است.

رسم «سماع» درحلقهٔصوفیان خیلی‌مقبول بودو خصوصاً «چشتیه» به‌سماع میل‌د اشتند وبا «مز امیر» به وجد می آمدند. شیخ نظام الد ین‌اولیا که‌سر کرد ه صوفیا ن چشتیه بود در «سماع» مطعون ومقهور سلطان‌غیاث الدین تغلق شده بود وعلمای متعصب درجلسه‌یی که کر د ه بود ند، نظا م الد ین او لیا را در آن کارملامت کردند. مسعود بك که یکی از سخنوران‌مسلك‌چشتیه‌بود در بابت سماع اشعاری سر وده است که در ینجا نقل میکنیم:

آن طائفه کز اهل‌سماعند، کیا نند؟ آ نانکه بجز د و ست‌نبینند و ند انند
در رقص درآیند چو از غا یت مستی ازگردن دل رشتهٔ جان را گسلا نند
د ستك‌چو زنند ازسر مستی به تواجد هم‌ازازل و هم ز ابد د ست فشا نند
دروقت تو ا جد بجهند از سر مستی وآن را که‌بخوا هند زکو نین‌جها نند
بی پای ورای فلك و عرش خر ا مند بی چشمتر ا ما به ثر یا نگر ا نند
باآنکه به ظا هر همه د رو یش وفقیر ا ند درملك قنا عت همه شاه د و جها نند
دیو انهٔ یا رند زاغیا ر رمید ند بیگا نهٔ خو یشندیگا نه شد گا نند
د ا ئم بسما عند همه وقت بر قصند د ر عین عیا نند و ا ز اغیا ر نها نند

(دیوان مسعود ص ۳۸)

اثر نصیر ا لدین معروف به «چراغ دهلی» یعنی «خیرالمجالس» از همه مهمتر ا ست. چر ا غ دهلی نیز بسان پیران خود مخالف شاهان وقت بود و محمد بن تغلق درحضور خود شیخ را اذیت‌میکرد، سگرشیخ چیزی‌نمیگفت. در بارهٔ خانقاهی‌چنین فرمود: «امروز این کار (شیخی) بازی‌بچه گان‌شد»، در همه آثا ر چراغ دهلی‌فلسفهٔ تصوفش نما یان است، ا گر چه شا عر نبو د

---

(۱) مسعو بك گفته است:

باز این‌دل‌د یوانه ام‌بانگ ا نا الحق‌میز ند سر باز چو ن منصو ردم از سر مطلق میزند
دیدی که‌ازهرقطره‌خون‌نقش‌اناالحق‌گرد خود تاتو ند انی این نفس عا شق بناحق میز ند

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی باآنهم غزلی دارد که خیلی لطیف وسلیس وساده است .وتشبیهات و کنایات آن خیلی رساست کذا از نویسنده :

بی کازم و با کارم چون . . . بحباب اندرد خاموشم و گویایم چون خط به کتاب اندر
ای زاهد ظاهر بین ازقرب چه می پرسی اودرمن ومن درو ی چون بو بگلاب اندر
از فلسفه و منطق، جز عشق نفهمیدم چندان که نظر کردم شبها به کتاب اندر
گه شادم وگه غمگین از حالت خود غافل می خندم وسی گریم چون طفل بخواب اندر
می خندم ومی گریم چون گل به ته شبنم می سوزم ومی سازم چون خون به کباب اندر
درسینه نصیرالدین جز عشق نمی گنجد این طرفه تماشا بین دریا بحباب اندر

(ص ۱۳۲ مقالات الشعری .)

سر سلسله سخنوران این عهد امیر خسرو بلخی است . او اگرچه منسلك به عهد علائی است ولی چون « تغلق نامه » را نوشت از آن رو د رز مرهٔ شعرای این عهد نیز شمولیت یافت. خسرو د هلی را خیلی عزیز می داشت واز هما ن رود ر مد ح دهلی سرو د ه است :

حضرت دهلی کنف دین و داد جنت عدن است که آباد باد
هست چوذات ارم اندر صفات حرسها الله عن الحساد ثابت
ملك زد روازه او فتحباب سیز ده د روازه صد فتحباب
نام بلندش ره با لا گرفت تا به ختن شد ره یغما گرفت

بعدازامیرخسرو بلخی« عصامی» نیز یکی ازسخنوران این عهد بوده است که اورا« فردوسی هند »می نامند بمقابل امیر خسرو شاعردلداده شهردهلی است ودر «فتوح السلاطین» دهلی را خیلی عظیم واهم خوانده است .

برنی ساختمانها،مساجد، عمارات وقلعه ها وبازارها را بیشتراز دیگران ستوده است . چنا نکه در وصف دهلی گوید :

تماشا گه جمله اهل نظر دیا رش چمن در چمن سر بسر
برشك ازسواد ش سوادا زم مضا فات او مصرو بغداد هم
درو مسجدی همچو بیت الحرم بر آورد ۀ خسر وا ن عجم
منا ره ذرا ن مسجدبا صفا بفرد وس چون سدرة المنتهی
همان حوض شمسی زپا کی آب ببرد آب از چشمه آفتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهر چار فصلش هوا معتدل — شد از رونقش باغ رضوان خجل
با طراف او با غهای سمن — چوپرچین بکرده سواد چمن
نسیمی شد آن باغ هر صبحدم — بر و بهر رونق صبا دارم

(ص ۴۳۴ فتوح السلاطین)

عصامی نیز درباره دهلی سروده است :

ازان شهر عالم بسی خاسته — همه در همه علم آراسته
اگر مشکلی در بخارا فتاد — وگر فتنه یی در سمرقند زاد
گروهی که مفتی آن کشورند — زاصحاب این شهر فتوی برند
دران شهر هر جنس صنعتگران — همه کامل از صنعت بیکران

(ص ۴۳۴-۳۵ فتوح السلاطین)

چون محمد بن تغلق از اهالی دهلی آزرده خاطر گشت وآبادانیش را به دولت آباد منتقل کرد، ورونق دهلی نماندو بشهر خموشان تبدیل گشت و کوچه وبرزن خالی ماند، مردمان شهر همچون کاروانی که دستبرد زده باشد ازین شهر دل ناخواسته، حیران وپریشان وافتان وخیزان وگریان ونوحه کنان روبه دولت آباد نهادند» عصامی» این واقعه را چنین ترسیم میکند ومن آن را ازفتوح السلاطین ص ۴۰۳ نقل میکنم :

همه خلق گریان پی خان خویش — رها کرده مالوف اوطان خویش
بسی گوشه گیران پرهیزگار — بسی کنج شینان شحنه گذار
عوانان به تکلیف و تعذیب شان — برون کرده از خانه ها موکشان
گروهی که گشتند در خانه پیر — ز غوغای عالم شده گوشه گیر
چه پیرو چه کودک، چه مرد وچه زن — رها کرد هریک دیار ودمن
بسی طفل بی شیر گشته هلاک — بسی سر بی آب خفته بخاک
بسی نازنین داد جان باگداز — چو حجاج مانده براه حجاز
همه نازکانی که اندر بخواب — نخورده غم از گرمی آفتاب
دران راه دیدم که هر دلبری — بهر گوشه گاهی نهاده سری
یکی پا برهنه رهی می نوشت — همه دشت ازایشان صنم خانه گشت
برویی که جز داغ صندل نبود — شد از کویش گرد زردو کبود

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌چشمی که‌جز در گلستان نر فت　　بها مون بر فت‌و بیا با ن بر و فت
بسی آ بله ا ند را ن پا نشست　　بسی‌خار گردون‌در ان پاشکست
ا زان قا فله با غذا بی شد ید　　سوی د و لت آبا د عشر ی‌ر سید

درنیمه‌قرن‌چهاردهم‌میلادی فیر وز تغلق(۷۵۲ه‍ - ۱۳۵۱م)سلطان دهلی شد. برای ترقی کشور هند کارهای مهمی انجام داد، برخط مشی محمد تغلق یك‌قلم خط کشید، روش‌نرم فیروز تغلق،مردم را فرحتی داد که با سکون وآرام بسر برند.او به‌صوفیان، خانقاهها و ز یارتگاهها وفقراء توجه‌زیاد داشت.مزارات و مقابر شکسته را از نو تعمیر کرد.و به سرسبزی دیه ها افز ود.در دهلی مدرسهٔ شاهی، بناشد. برنی درتوصیف مد ر سه‌ومسجد چنین گو ید:

«این عمارت عجیب‌وغـریب که‌در ساحهٔ حوض علایی آباد گر دیده‌است. باقیه های بلند ورواقهای زیبا وستون های موزونش بر زینت آنجا افزوده ورشك قصر کسری و ازآ نهم عالی تر است، و در آن اساتذهٔ فن گرد آمده اند: تفسیر، فقه‌وحدیث در آنجا برای‌شاگردان تدر یس می شود وحفاظ هر روز دران قرآن میخوانند واز تکبیرشان غلغله در آسمان افتاد است .

نباشد این چنین زیبابنایی　　وگر باشدچنین ز یبانباشد»

مولینا مطهر کره، شاعر دربار فیروز تغلق(۷۰۰ه‍ - ۱۳۰۰م)بیان بر نی را تصدیق میکند. و شعر مولانا حرف به حرف مؤید بر نی است. مدر سه‌فیروزی که‌مر کز علم‌و فضل بود، مامن مسافران هم بود. مطهر کره بایکی از دوستان‌خود برای‌تماشای‌دهلی‌می‌رود و مدرسه‌وباغ راچنین‌می ستاید:

اند رآ یی ز د ر سد ر سه‌شاه جها ن　　آ سما نی نگری تا ز مجها نی ا نوا ر
بینی‌آنجای که درعمر ند یدست کسی　　آن‌چنان‌جای نه درگوش‌شنیده اخبار
نه‌چنان‌جای به‌حمدان نه‌خورنق نه‌سدیر　　نه‌چنان‌نقش‌به‌روم ونه بچین و بلغار

(ص ۴۴۴ فتوح السلاطین)

درین دیار علم، مهمانان را گرامی میداشتند، مصارف خوراك ونو شیدنی اساتذه ازکار خانهٔ، دولت داده می شد. چنانکه مطهر کره میگوید :

آ سمان رنگ بیا را ست ز نان ما ئده‌ای　　کاسه صحن‌در وهمچو کواکب اقطار
همه دراج‌و کبو تر بچه و کبك‌و کلنگ　　ماهی و مرغ مسمن بره و کسوه دتار
نا ر د ا ن وشکر و لو ز نو ا فج دروی　　زعفران، صندل و مشك‌وهمه‌چیز ازابزار

(ص ۴۴۰ معاشر ی وعلمی تار یخ)

در دهلی به طفیل مشایخ و اولیا، مردم به امن می زیستند ومسرور بودند.

خسروبلخی در بارهٔ بتان خوش خرام دهلی گفته است:

ای دهلی و ای بتان ساده — یک بسته وریشه کج نهاده(۱)

خون خوردن شان به آشکار است — گرچه پنهان خورند باده

فرمان نبرند ز آنکه هستند — از غایت ناز خودمراده(۲)

نزدیک به دل چنانکه جان را — بردا شته گوشهٔ نها ده

جا یی که به ده کنند گل گشت — در کوچه دمد گل پیاده

آسیب صبا رسید بر دوش — دستار چه بر زمین فتاده

نشان دررهٔ عاشقان بد نبال — خونابه زدیدگان گشاده

ایشان همه باد حسن در سر — دینها همه دل بباد داده

خورشید پرست شد مسلمان — زین کج کلهان شوخ و ساده

کردند مرا خراب و سرمست — هندو بچگان پاکزاده

(ص ۱۶۱ م قران السعدین)

در آخر قرن چهاردهم میلادی عهد تغلق باختتام رسیده بود. فیروز تغلق خودش شاعری ذی فهم وباذوق بود که در اشعارش تصوف جاداشت. اگر چه دیوانی ندارد و لی چند شعر و غزلهای مختلف ازو باقی است. و ازوست:

ماهمه عاشقان یک رنگیم — کشته زلف شاهد شنگیم

در غم عشق و روی وموی بتان — گاه در روم و گاه در زنگیم

همچو فیروز خاک راه توییم — گرچه بد نام تاج و اورنگیم

(ص ۸۳ روضة السلاطین)

---

(۱) یک بسته ورسته کج نهاده. (دیوان تصحیح نفیسی)

(۲) خود مراده : یعنی خود کام

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از عهد فیروز، سخنوری به آن مرتبه نماند،جما ل الد ین نسوی یکی‌از شعرا ی آخر آن عهد بود. باحملهٔ امیر تمیور بردهلی بساط سخنوری هم از آن جا چیده شد .

زوال سلسله صوفیانه خصوصاً بانحطا ط طر یقه چشتیه تو ام بود.ز و ال سلطنت دهلی گویا باخاموش شدن چراغ خواجگان چشت یك‌جا بو د.

بنابران از تذکـر مختصریکه در بارهٔ عهدتغلق دادم،هو یدا گشت که دران عهدنیز بـه سور ادب وتربیه ادبا،علما،وغیر ه کمتر از عهد خلجیان توجه بعمل نیامده است.وآن دوره‌یکی از دوره های تصنیف‌وتالیف آثار بوده است .

مآخذ این مقاله

۱ـ ضیاء الدین، برنی	تاریخ فیروز شاهی،	دری
۲ـنصیرالدین چراغ دهلی	خیرالمجالس	«
۳ـ امیر خسرو	قران السعدین	«
۴ـ «	تغلق‌نامه	«
۵ـ بوعلی قلندرپانی پتی	مثنوی بوعلی‌قلندر	«
۶ـ عصامی	فتوح‌السلاطین (معروف به شاهنامه)	دری
۷ـ خلیق احمدنظامی	تاریخ مشایخ چشت	اردو
۸ـ سید معین الحق	معاشری وعلمی تاریخ	«
۹ـایشیاتیک‌سوسایتی بنگا ل هند ـــ	اندوایرانیکا(رساله)	انگلیسی
۱۰ـتتوی	مقالات‌الشعرا	دری
۱۱ـ ابن بطوطه	رحلته	ترجمهٔ به اردو
۱۲ـ حباب‌الدین عمری	مسالك الابصارفی ممالك الامصار	ترجمهٔ انگلیسی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاعر

کیست شاعر، راز دار کائنات — مایه دار از فطرتش مرگ و حیات

رنگ هستی‌د رنوایش آشکار — رونق افزای جهان بی‌مدار

د رکلامش معجز عیسی نهان — نغمهٔ اوراحیات جاودان

بر رموز هر نهانی آشنا — هر شکستی رانوایش موسیا

دردبین و دردفهم و دردار — راست دان وراست‌گوی وراستکار

گلستان فکرتش بر رنگ و بو — عندلیب طبع او پر آرزو

کاروان ذوق را بانگ درا — رهروان عشق را او پیشوا

جملهٔ مضمون او حکمت فزا — چشم دل را هر بیانش توتیا

گرم سازد مهر او هر مرد را — حرف او مردی دهد نامرد را

هست ره آورد فکرش درجهان — پایه‌داری و ثبات ای نکته دان

رنگ استعداد بر مضمون دهد — قطره را پهنائی جیحون دهد

او نوامیس سخن را پاسبان — از کمالش مرد می در مردمان

شور مستی گر زسر بیرون زند — زخمه بر تار دل گردون زند

نقش گردون را صفا آئینه یی — پاك طینت، خوش‌ادا، بی کینه‌یی

آستان بوسی نه اندرشان او — سر بلندی ما به ایمان او

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهر نانی در پی‌دونان کجا ست　　خست اند رمذهب او ناروا ست

همتش با لا تر ا ز اوج فلـك　　د رس استغنا دهد ا و با ملـك

مظهر د ر د است شعر نا ب ا و　　سفته کی گردد در نا یاب ا و

گا ه با ا نجم گهی د ر ا نجمن　　ا ز ز بان بلبل وگل د ر سخن

پر تو ا ند یشه ا ش سر د م نوا ز　　عقل ها ر ا بابـیان ا ونها ز

مر د می ا ز لا بلا ی شعر ا و　　ا شکا ر اد رجهان چون مهر او

رنگ ر ا در اجتماع تفر ین کند　　احترا ز ا ز لکـه ننگین کند

صیت آ گا هی ز مضمو نش بلند　　ا ز طنینش بهره گیر د هوشمند

ر است گو یم هم بگو ید بر ملا　　بر حقیقت چشم جان زو آ شنا

مذ هب‌رو شند لا ن د ا ر دهمی　　را ز ها با را زد ان دار د همی

ا ین صفا ت شا عر ر وشن بیان　　هست ای نیلا ب د ر سیر زمان

نکته گو یی‌ا ر کند ا ین را پسند　　میشود د ر نز د مر د م ارجمند

زند گی را شیوه اش نقش امید

چشم‌را مضمون اوصبح سعید

«نیلا ب رحیمی»

کـا ر ته‌پر وا ن

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور «رهین»

تأثیر داستانهای سامی بر ادبیات دری

داستان در فرهنگ وادب ما پیشینهٔ درخشانی دارد و از روزگار ان بسیار کهن به این پدیدهٔ ادبی که بازتابی از آمال و عقاید و خواست هاو نیاز های درونی مردم ما بوده اهتمام بخرج رفته است .

مقارن ظهور اسلام وورود این آیین مقدس بدیار ما کشور ما از فرهنگ وادبی استوار و نضج یافته که یادگار دوره های پیش بود برخورداری داشت. پس از انتشار و پخش اسلام در مرزوبوم ما اعراب با پدیده های گوناگون فرهنگی واز جمله داستان هاو قصص مختلف در آثار ما آشنا شدندو از ین مظاهر فرهنگی تاثیرات عمیق وشگرف در زبان وادب عربی وما ثر فرهنگی آنان بجا ماند .در مقابل این تأثیر، فرهنگ وادب ما نیز ـ از جمله داستان سرائی ـ از اثرات عقاید وثقافت سامی بی نصیب نماند. درین گفتار اثراتی را که داستان ها و فرهنگ سامی بر داستان هاو آثار زبان دری گذاشته است بر رسی می کنیم .

برای بیان تاثیرات داستان های سامی در زبان دری باید داستان های مورد نظر را در زبان دری به چند دسته تقسیم کنیم .

۱ـ داستان هائی که بعداز ظهور دین اسلام وگرویدن خراسانیان به آن آیین از طریق آثار دینی وارد زبان دری گردیده است .

۲ـ داستان ها وروایاتی که مربوط به اعراب جاهلی وقبایل وامرای آنان بوده ودر دورهٔ اسلامی از طریق آثار متفرقه عربی وارد زبان دری شده است .

۳ـ داستان ها وروایات غیر دینی عرب دورهٔ اسلامی که به زبان دری راه یافته است .

۴ـ داستان ها وقصصی که اصل ومنشأ آن بسته به فرهنگ کشورماوسایر آریائیان است ولی تاثیر فکر ورسم عرب یا اشاره به روایات سامی درجاهای مختلف آن بچشم می خورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

داستان های که بعداز ظهور دین اسلام وگرویدن مردمان ما به آن آیین از طریق آثار دینی وارد زبان دری شده است :

بخش عمده داستان هائی را که ریشه سامی دارند داستان های دینی تشکیل می دهد و منشأ اصلی بیشتر آن ها قرآن مجید بوده وبعد از ورود اسلام این داستان ها بار اول در تفسیر هائی که از قرآن مجید در خراسان به زبان دری می نوشتند وبعد بتدریج در بقیه آثار ادبی رسوخ کرد .

قرآن کریم به سبب ایجاز خاصی که دارد وبخاطر آن که غرض اصلی سور و آیات آن قصه گوئی وداستان پردازی نیست ، حکایات وقصص انبیاواصفیاء را طی مطالب اصلی با ایجاز و بصورت اجمالی بیان می دارد، اما حکایات و روایات مربوط به زندگی پیغامبران و قهرمانان دینی در کتب تفسیر وآثار بعدی کامل وحوادث آن ها زنجیروار باهم بسته و مرتبط است. پیداست که محققین ومفسرین با جستجو در آثار زبان عبری و یا آثار دیگر این حلقه های مفقوده را در زندگی وسیر پیامبران و بزرگان پر کرده اند .

همانطور که گفتیم این حکایات وقصص بار اول درقرن سوم وشاید پیشتر از آن در تفسیر هائی که از قرآن بزبان دری در کشور ما برشته تحریر درآمد، راه یافت و این تفسیر ها بعد از ترجمه یك یا چند آیت شان نزول وروایات وقصص مربوط به آن آیت یا آیات را یاد می کنند .

داستان های که در کتب تفسیر وقصص انبیا بیان شده است حاوی قصص مربوط به آفرینش عالم وخلقت آدم از خاك وسجده کردن فرشتگان او راوابا نمودن ابلیس از نماز بردن ونافرمانی آدم به اغوای عیالش وراندن پروردگار هردورا از بهشت وزندگی آن زوج آسمانی در زمین وآوردن فرزندان وزندگانی پیامبران بعدازو وداستان ارشاد آنان مردمان را بسوی خدا، وسرکشی طاغیان وسرانجام بعثت پیغامبر اکرم وکیفیت مبارزه وپیکار های او برضدیت پرستی وشرك وبیدادگری وروایات مربوط به رفتار منافقان وموافقان با پیامبر وگرویدن یاران ونزدیکان او به آیین نو و شرح جنگ ها وفداکاری ها وپیروزی ها ست، که با کمال سادگی وشیرینی و نوعی صمیمیت وایمان برشته تحریر وترجمه درآمده است .

درسواردی روایات سامی وآریائی با هم درمی آمیزد وحضرت آدم وکیومرث را یکی می پندارند. سلیمان بن داود را می پندارند که همان جمشید (یما) است، شهریار بلخ که برجهان فرمانروائی داشت ودیوان بفرمان او بودند تا سر انجام درخداوند عاصی شد وفرهٔ ایزدی ازو برفت وبادا فراه منی کردن خویش رادید .

بخش زیادی ازین داستان ها که مطابق میل وموافق ذوق مردم ما بوداز راه کتب دینی

(c) ketabton.com: The Digital Library

درمیان مر دم پخش شدواشار ه به روایاتو رجال سامی‌دردواوین نخستین سخنسرا یان بزرگ کشور مار ا ه یافت .

پیداست که غایت‌شهرت این داستان ها میان مردم که‌هم‌از نقل کردن‌وخواندان آن ها لذت می‌بردند وهم مطالعه آن هارا مایه کسب ثو اب اخر وی و نو عی عبا د ت می دانستند .موجب گر دیده بود که شاعران هرجا که خواستند ازروایا تو داستا ن های دینی هما نطو ر در شعر مایه بگیرند (۱) که از اساطیر وقصص وروایات ملی ،چنانکه رود کی روی‌ودل‌خو یش را به دوپیراهن‌خو نین ودریده‌یو سف تشبیه می کند ودر انتظار پیراهن‌وصلی که‌بوی‌آ ن چشما ن یعقوب رابینا کرده‌بود دل‌راشاد میدارد (۲) ودقیقی ماجرا ی د ید ن عیسی کشته بی‌را که بر رهگذاری افتاده بودبه‌شعر می آ ر د .(۳)

شاعران‌ونویسنده‌گان زبا ن‌دری این روایات وداستان ها را با مواعظ وحکم‌ونکته های‌بدیع وریز ه کاری های‌لطیف‌می‌آمیزند وا زما جر ا های سا ده‌زند گی پیا مبر ا ن و صلحا لطا یفی از اندرز وحکمت‌وگنجینهٔ بی‌از درر بیش بهای‌معانی ارجمند بوجو د می آورند .

ازگناه وتوبه آدم « که‌صد سال برسر کوه می گریست وآب‌از چشم‌اوفر ومی‌دو ید تاجوی ها گشتا زآب چشم اوی» (۴) ،از قابیل‌و جنایت او که سنگ اول بنای برادر کشی را ما ند ، از

---

(۱) زلفینک تو بر نها د ه‌د ارد — برگر دن‌ها روت‌ز اولانه «رود کی»
به‌منجنیق‌عذاب اندرم‌چوابراهیم — به‌آتش‌حسراتم‌فکندخواهندی «رابعه»
اگر قا رون شوی زا لفختن مال — شوی‌د رزیر پا ی خا ك پا مال
ابو شکوربلخی

(۲)نگار یناشنیدستم که‌گاه‌محنت‌وراحت — سه‌پرا هن‌سلب بوده‌است‌یو سف‌را به‌عمر اندر
یکی‌از کید پرخون‌شد، دگرشدچاك ازتهمت — سوم یعقوب‌را از بو ش ر وشن گشت‌چشم‌تر
رخم‌ماند بدان اول دلم ماند ندان ثا نی — نصیب‌من‌شوددروصل آن پیرا هن دیگر

(۳)عیسی‌به ره‌ی‌دید یکی کشته فتاده — حیران‌شدوبگر فت به‌د ندان سر انگشت

(۴)ترجمه تفسیر طبری-ج ۱-ص۵۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادریس وحکمت او، ازنوح وطوفان ، ازصالح وشترش وماجراهای که قتل شتر بپا رآورد ، از ابراهیم بت شکن فرزند آزر بتگر وآتش وگلستان او ، از لوط وانحراف قوم او ، ازاسماعیل و تیغ مالیدن پدر برحلق او ، از یعقوب وچشم گریان ودوری و جدائی از فرزند دلبند و از جمال پیغمبر چاهی وخیانت برادران وعشق زلیخا «ازجهت آن غلام عبری که دلش باوی آویخته » (۱) بود وپاکدامنی یوسف وازماجرای موسی وبیرون آمدن اوبرفرعون وآن عصای اژدها کردار و سکر سامری وپرستش گوساله وسائدهٔ آسمانی وناز وادای بنی اسرائیل وخرده گیری آن دوفرشته بر آدمیان وآمدن به زمین وگناه کرد نشان که «خدای عزوجل ایشان را به بابل به کوه دماوند در زیر زمین بچاهی اندر عذاب همی کند وایشان نگونسار اندران چاه آویخته اند .»(۱) وازندگی یونس درشکم ماهی وصبر ایوب وآفت کرمان وفرمانروائی وجهانبانی داود و آواز دلنوازاو و پیغمبری وشهریاری سلیمان که زبان مرغان می دانست وشرکت کردن اوبالشکریان در ضیافت ملکهٔ مورچگان وآنچه آن پیغمبر جهاندار را بابلقیس ملکهٔ شهر سبا گذشت واره کردن بنی اسرائیل زکریارا و حکایت ذو القرنین وماجرای او با خضر و تلاش او برای دست یافتن به آب زندگی (۲) وجنگ اویا یأجوج ومأجوج وحکمت لقمان وزندگی جاوید خضر که « چون به زمین خشک بگذشتی سبز شدی» (۳) وراهنمائی کردن او گمگشتگان بیابان ها را و خواب طولانی اصحاب کهف ووفای سگ ایشان وداستان مریم که کودک آورد درحالیکه «هیچ شوهر تن او را بنسوده بود» (۴) وسلامت مردمان وسخن گفتن عیسی درگودکی ومرده زنده کردن اووشدنش به آسمان وداستان ستمگران وجباران چون نمرود وفرعون وجالوت و عوج بن عنق که «از بزرگی و بلندی چنان بود که ابر چون درگرفتی یک نیمهٔ او بالای ابر بودی وابر تا زیر ناف اوبودی و به بلندی چنان بودی که دریاها تا ساق او بودی .»(۵) و نیرنگ و مکرابلیس که در هر رویدادی دست به دامان شرارت ها وپلیدی ها بود وستیزهٔ جاویدیان یکتا پرستی و شرک وسپیدی و سیاهی وروشنائی وتاریکی. از این ها وجز این ها

---

(۱) قصص الانبیا ـ ابو اسحق ابراهیم ـ ص ۹۵

(۲) اعتقاد به آب زندگی بخش در ادب یونان باستان نیز به چشم می خورد.

(۳) ترجمهٔ تفسیر طبری ـ ۱ ـ ص ۹۷

(۴) قصص الانبیا ص ۳۳۸

(۵) همان کتاب ص ۲۸۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

خمیر مایهٔ صدها وهزار هانکته وداستان‌نغز وشیرین در اد بیات‌پردامنهٔ دری بدست آمد وهست بعضی از همین داستان ها بکلی رنگ خراسانی خورده است چراکه در چشم خراسانیان جمال زلیخا چون زیبائی بتان فرخار ودلربائی او به کردار طنازی لعبتان قندها رمی آمد ودر روی یوسف نقش نو شادونوبهار بلخ را می‌دیدند .

ازمیان این داستان ها چند تائی بیشتر از همه ، در ادبیات‌دری مورد توجه‌داستان‌پردازان قرار گرفت که مهم ترین همه داستان عشق وزندگی یوسف وزلیخا بود .

داستان یوسف و زلیخا :

این داستان در اصل از حکایات بنی اسرائیل است وبار اول در سفر تکوین کتاب‌تورات وبعد از ان در قرآن مجید آمده است که باوجود داشتن‌اصل و مبنائی‌واحدشرح آن‌در تورات مبسوط تر و مفصل تر و با ذکر جزئیات است‌ولی در قرآن مجید بخاطر ایجاز معمول‌درین کتاب‌آسمانی به صورت مختصر وسو جز ذکر شده است . از اسم هائی که درتورات‌بکار رفته درقرآن مجید تنها نام یعقوب ویوسف آمده ودر عین حال جزئیاتی از ین داستان در قرآن مذکور است که‌در تورات بیان نشده است .

ازقرن اول هجری ارباب تفاسیر و محققان به تفصیل و کشف جزئیات ورفع ابهامات این داستان پرداختند وحوادث ورویداد های داستان را بهم ارتباط بخشیدند .

ازجملهٔ نام های قهرمانان این داستان که باسعی وکوشش مفسران روشن شد یکی نام «زلیخا» است که بعضی گفته اند اسمش «راعیل» ولقبش‌زلیخا بوده است .

درشان نزول سورهٔ یوسف آورده اند که «سعد بن ابی وقاص گوید : قرآن بر پیغامبر علیه‌السلام‌فرو می آمددر مکه‌وپیغامبر صلی‌الله‌علیه‌و سلم‌بر یاران‌می‌خواند، مگر ملاتی به طبع ایشان راه یافت . وگفتند: یارسول‌الله لو قصصت علینا چه بودا گر خدای‌تعالی‌سورتی‌فرستد که‌درآن سورت‌امر و نهی نبود و در ان سورت‌قصه یی بود که دل های ما بدان بیاساید . خدای گفت عز وجل : نحن نقص علیك احسن القصص ، اینک قصهٔ‌یوسف ترا برگوئیم . تاتو بر ایشان خوانی واین قصه را احسن القصص‌خواند، زیراکه‌درین قصهٔ ذکر پیغامبران وبسامانان است و ذکر فرشتگان وپریان‌وآدمیان وچهار پایان ومرغان وسیرپادشاهان

(۵) ترجمهٔ تفسیر طبری -۱- ص ۹۰

وآداب بندگان واحوال زندانیان وفضل عالمان و نقص جاهلان ومکرو حیلت زنان و شیفتگی عاشقان وعفت جوان مردان ونالهٔ محنت زدگان وتلون احوال دوستان در فرقت و وصلت وعزوذل وغنا وفقر واندوه وشادی و تهمت و بیزاری وامیری و اسیری، این همه نکته درین قصه بجای آید ودرین قصه علم توحید وعلم سرو علم فقه وعلم تعبیر خواب وعلم فراست وعلم معاشرت و سیاست وتدبیر معیشت می‌در آید ومدار این قصه برنیکوئی است، یعقوب صبر نیکو کرد، از برادران تضرع نیکو، از یوسف عفو نیکو واین قصهٔ نیکوگوی و نیکوخوی از نیکوروی. ودرین قصه چهل عبرت است که مجموع آن در هیچ قصه یی بجای نیست، برای این وجوه راست که خدای عزوجل این قصه را احسن القصص می‌خواند(۱)

داستان یوسف وزلیخا از راه قرآن و تفاسیر تازی به ادبیات دری سرایت کردو درمیان مردم شهرت تمام یافت و بزودی از کتب دینی وآثار منثور بمتون نظم راه یافت و ازعهد سامانیان ببعد چند تن ازشاعران بزرگ زبان دری یکی پس از دیگری بنظم کردن این داستان شیرین مبادرت جستند.

ازجملهٔ کسانی که این داستان را بنظم آوردند ابو المؤید بلخی و شاعری هروی (که اشتباهاً مثنوی او را به فردوسی نسبت دادند) و بختیاری وعمعق بخارائی و جمال ارد ستانی و مولانا جامی و ناظم هروی وشوکت بخارائی وموجی بدخشانی ومسعود قمی و محمود بلک سالم و مقیم قزوینی و لطفعلی بیگ آذر وشهابی ترشیزی و جز اینان بودند.

ازروی شواهد و قراین موجود می‌توان گفت که در حدود سی منظومهٔ یوسف و زلیخا دری سروده شده است. مثنوی یوسف و زلیخای ابو المؤید بلخی بدست ما نرسیده و قدیمترین منظومهٔ موجود یوسف وزلیخا همان منظومهٔ منسوب به فردوسی است که گویا سرودهٔ شاعری از اهل هرات است و به غلط به فردوسی نسبت داده شده. نسخ متعدد خطی و چاپی این منظومه که درشرق وغرب موجود است از نظر تعداد ابیات تفاوت بسیار دارند. شمارهٔ ابیات در بعضی از نسخ ۶۵۰۰ و در بعضی ۹۰۰۰ و در برخی ۱۲۰۰۰ بیت است. صاحب کشف الظنون در بارهٔ این منظومه می گوید که نویسندهٔ آن در بغداد بدستور خلیفه در ده هزار بیت آن را سرود (۲) بیت اول این منظومه این است:

---

(۱) از تفسیر تربت جام ـ یوسف وزلیخا ـ ص ۷ و ۸　(۲) کشف الظنون ـ طبع معارف ـ ج ۲ ـ ص ۲۰۵۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنام خداوند هر د و سرای که‌جاو ید ماند همیشه‌بجای

سپس مقد مه یی می‌آورد در پشیمانی از سخنانی که‌در باب افر یدون وکیقباد وکیکاوس آو ر د ه است وعهد می کند که دیگر داستان‌سلو ك نراند .

در میان تمام منظو مه های مو جود یوسف و زلیخا که د ر ز بان د ری‌سروده شد ه است منظومهٔ یوسف‌وزلیخای جامی از حیث‌پختگی سخن‌ولطافت‌بیان‌و استوا ری گفتار ممتاز است. این منظومه را مو لانا جامی در چهار هزار بیت در سال ۸۸۸ ه د ر هفتاد سا لگی سر و د ه و به سلطان حسین بایقرا تقدیم‌نمو ده است . منظومهٔ مذکور بروز ن‌مفاعیلن مفاعیلن فعولن سروده شده و در پاره یی از موارد رنگ عرفانی وصو فیانه داردو یکی از اختلافات آن‌با یوسف‌وز لیخای منسوب به فردو سی همین تفاوت وزن است . یوسف‌وز لیخای‌جامی‌از حیث‌وزن‌وشیوهٔ‌بیان و مو اد نظم برتمام منظومه های‌بعدی‌یوسف وزلیخا تأ ثیر کر ده است .

علاوه بر ین داستان های‌طو یل که‌در کتب قصص و منظو مه های د ری آمده ، حکا یات رجال دین و پیامبران در بیشتر آثار نظم‌ونثر دری‌ر اه گشودند و پایهٔ‌حکایات و دا ستا ن های ز یبا و حکمت آمیز مختلف‌گر دید ند . از مثنوی‌های عر فانی مانند حد یقهٔ سنائی وآ ثار عطار ومثنوی خداوندگار بلخ مو لانا و جز ا ینها تا دیگر کتب‌متفرقه بصدها وهزا ر ان حکا یت ا ز نوع مذکور را در بردارند .

این حکایت ها گا هی در یکی‌دو سطر اند مانند‌این حکایت‌سعدی‌در گلستا ن :

موسی علیه السلام قارون‌راگفت : احسن کما احسن الله الیك . نشنید وعاقبتش شنیدی (۱)

و گاهی‌در چند صفحه بیان شده که نمو نه های آن رادر کتب مختلف می توان یا فت .

در جملهٔ این حکایات‌دینی همانطور که گفتیم روایات وداستان های‌مر بوط به‌ر جال‌د ینی دورهٔ اسلامی رانیز می توان آورد ، مانند حکایات‌مر بوط به ز ندگی وایمان آوردن یا ر ا ن و نزد یکان‌پیغمبر وقصهٔ معرا ج‌نبی(ص)وجنگ‌های‌آن حضر ت‌با کفار قر یش‌وجماعت یهودوقصص مر بوط به زمان‌خلفای راشدین و حکایات مر بوط به صدق ابو بکر و عدل عمر و حیای‌عثمان و علم علی رضی الله‌عنهم‌وما جرا های‌پیا مبران دروغین ومسموم شدن‌حسن بن‌علی (ر ض) وواقعهٔ جانگدازی که‌حسین بن‌علی (ر ض) را افتاد .

حوادث‌مذکور اگر چه‌تار یخی و مضبوط در تو ار یخ اندامانوسط قصه‌گو یان‌و دا ستان پر دازان

---

(۱) گلستان‌سعدی - خطیب‌رهبر - باب‌دو م

(c) ketabton.com: The Digital Library

و عرفا و متصوفه‌و دیگر نویسندگان زبان دری‌شاخ و برگ های شاعرانه‌و حکمی یافته‌اند.
بخش مهمی از داستان ها وقصص مربوط به‌زهد و پارسائی‌و سیرت صوفیه وزهاداولیهٔ اسلامی نیز از راه روایات تازی وترجمهٔ آن‌ها درآثار دری‌راه جسته است ، مانند حکایاتی که در کتبی‌همچون رسالهٔ قشیریه ، کشف المحجوب ، تذکرة الاولیا ، مصباح الارواح ، کیمیای سعادت و دیگر آثارآمده است . این حکایات نیزگاهی بصورت موجز ومختصر در چند سطر بیان شده ، مانند این حکایت سعدی : «عبدالقادرگیلانی رارحمةالله‌علیه‌دیدند درحرم کعبه روی برحصبا نهاده همی گفت : ای‌خداوند ببخشای ! وگر هرآینه مستوجب عقوبتم‌در روز قیامتم نابینا برانگیز تادر روی نیکان شرمسار نشوم » (۱)گاهی هم در چندین صفحه بیان شده است مانند احوال‌و کرامات وداستانهائی که‌از رجال بزرگ تصوف چون حلاج،ذوالنون مصری سفیان ثوری ، رابعه ، جنید ، حسن بصری ، ابو بکر شبلی و جز ایشان از مشایخ درآثاری چون حدیقة الحقیقه ،تذکرة الاولیا و مثنوی‌معنوی‌وغیره آمده است .

۲ ـ داستان ها وروایاتی که‌مربوط به‌اعراب جاهلی‌وعشایروامرای آنان بوده ودردورهٔ اسلامی از طریق‌آثار متفرقهٔ عربی‌وارد زبان دری‌شده‌است. بخشی‌ازداستان‌هاو حکایاتی که‌از زبان عرب وارد ادبیات ماشده است برجال وقبایل وامرای عرب تعلق می‌گیرد که ازمعروف ترین آن ها حکایت های مربوط به حاتم بن عبدالله بن سعد الطائی جواندمرد معروف عرب و شاعر عهد جاهلی است که کمی قبل‌ازظهور اسلام درگذشت (۶۰۵م) ودر جوانمردی وسخاوت‌زبانزد ومورد تمثل‌بود وشهرت جود وسخای او به ادب دری نیز سرایت کرد (۲). حملهٔ ابرهه‌واصحاب‌الفیل به‌مکه‌و روایات

---

(۱) گلستان مذکور ص ۱۴۵

(۲) حاتم طائی توئی اندر سخا　　رستم دستان توئی اندر نبرد ـ رودکی۴۰۳
حاتم طائی که‌چندان نام دارد درسخا　　اشتری کشتی‌ودادی‌سایلی‌را زوطعام ـ فرخی ۲۳۹
که‌باشد جودر احاتم‌جز از او تخمهٔ آدم　　که هردستش‌یکی‌عالم‌هرانگشتش یکی کشور
عنصری‌ـ۱۰۲

بزم را یاد آید از تو جود های حاتمی　　رزم را یاد آیداز تو حمله های‌حیدری ـقطران ۳۶۶
به رادی هست از حاتم فزون تر　　به مردی‌بهتر است از رستم‌زر ـ ویس ورامین ۱۲
تا به رادی است نام حاتم طی　　تا به مردی است نام رستم زال‌ـبوالفرج۷۶
حاتم‌میان مابه‌سخاوت سمر شده است　　حاتم توئی اگر به‌سخاوت چو حاتمی‌ـناصرخسرو. ۴۵
ای ابر زبحر تاهوایی‌شده ای　　گوئی که کف حاتم‌طائی شده ای‌ـمسعودسعد ۷۳۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

مربوط به امرا و فرمانروا یان عرب‌جاهلی‌چون سیف‌ذو یزن(۱)نعمان‌بن امرءالقیس (۲)و منذر بن نعمان وکاخ های سدیر و خورنق (۳) سنمار (۴) واختلاف‌و جنگ های عشیره یی مانند دشمنی و عداوتی که میان اوس و خزرج وجود داشت جای جای در آثار

---

(۱)سیف بن ذي یزن از پادشاهان حمیری یمن است که برای رهائی بخشیدن یمن از چنگ مهاجمان حبشی از خسروانو شیروان یاري‌خواست و به کمك او حبشیان را راند و خود برتخت یمن نشست. سیاست‌و جنگاوری وجود وسخای‌او مورد تمثل است :

اندر کفایت صاحب دیگر است — وندر سیاست سیف‌بن ذوالیزن فرخی۳۱۸

سیف را با توگه فضل نباشد برهان — سعی را باتوگه جود نباشد معنی

معزی ۷۲۴

(۲)نعمان‌بن امرء القیس‌از ملوك حیره است . مردی‌شجاع وزورمند ودور اندیش بود . می‌سال فرمان راند و در پایان ترك دنیا گفت وناپدید شد . جاه و جلال‌و خواسته ودایی او مورد تمثل است :

مگر گنجور نعمانی و یاد ریای عمانی — و یاروزی گذرازدست‌مرد کاسران کردی-قطران- ۳۹۰

(۳) سدیر وخورنق نام‌دو قصر که‌بنا کنند ، آنها نعمان بن امرءالقیس است . این‌دو کاخ در زیبائی واستواری‌و شکوه در ادب تازی ودری شهره بود :

کارجهان بدست یکی کاردان سپرد — تازو جهان همه چوخورنق‌شدوسدیر

فرخی ۱۹۱

دومسکن است عجم را سرای‌و مجلس او — یکی‌بجای‌خورنق یکی‌بجای‌سدیر-عنصری، ۵۶

(۴) سنمار نام‌معماری رومی‌است که کاخ خورنق را برای نعمان بن امرءالقیس آباد کرد . نعمان بخاطر آنکه سنمار کاخی مانند آن یا بهتر ازآن برای کسی دیگر نسازد ، دستور داد تااورا ازفراز قصر به‌پایین افگنند و « جزاء سنمار » بعنی پاداش سنمار ازاین‌رو درادب‌عرب مثل سؤمکافات است :

جزی بنوه اباالفیلان عن کبر — و حسن‌فعل کمایجزي سنمار

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان دری موجدحکایات بیشتر کوتاه وتعدادی هم دراز شده‌است، چنانکه نمونه‌های آن در قابوسنامه سیاست‌نامه، آثار عطار، مثنوی مولانا، هفت پیکر نظامی، گلستان و بوستان سعدی وجوامع الحکایات وغیره آثاری که حکایات اخلاقی وحکمی وپند آمیز را در خود جمع دارد، دیده‌می‌شود.

۳ـ داستان ها و قصص غیر دینی عرب دورهٔ اسلامی که وارد زبان دری شده‌است:

این دسته از داستان ها را می توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱ـ داستان های عاشقانهٔ عرب در دورهٔ اسلامی:

از میان عاشقان و معشوقگان وعرایس شعری عرب مانند لیلی ومجنون، عروه وعفرا، کثیروعزه وقیس ولبنی وسعدواسماء، بشروهند وغیره بعضی در ادبیات دری شهرت بسیار یافت و حتی منظومه هائی درشرح عشق و دلدادگی وهجران واندوه آنان فراهم آمد مانند داستان لیلی و مجنون(۱) وعروه وعفرا(ورقه وگلشا)، برخی دیگر تنها وارداشعار غنائی شدند ودر غزل ها و قصاید جای گرفتند ومثل عشق وهجران وشیفتگی ودلسوختگی گشتند مانندعدور باب و جمیل و بثینه وقیس ولبنی وعزه و کثیر.

در بارهٔ دعدورباب بعضی از محققین چنین گفته اند که هردوی آنان زن بوده اند وبغلط در ردیف عشاق و معاشیق قرار گرفته اند.

ابن ندیم ضمن ذکر دلدادگان ودلدارا ن معروف عرب از«کتاب الرباب وزوجهاالذین تعاهدا»و«کتاب عامر ودعد جاریهٔ خالصه»یاد می کند و در ذیل عنوان«اسماءعشاق الانس للجن وعشاق الجن للانس»از کتاب دعدورباب یاد می کند.(۲)از روی این روایات می‌توان اذعان داشت که عاشق و معشوق بودن این دو استبعادی چندان ندارد.

همچنانکه گفتیم بجز معدودی، بقیه عاشقان عرب آن شهرت وقبول را نیافتند که گویندگان دری زبان داستان دلدادگیشان را به‌نظم ویانثر بیان دارند، ولی دانشمندان وشاعران واهل‌ادب وباسوادان وشاید هم گروهی از عامهٔ مردم ما از عشق و دلدادگی دعدو رباب و جمیل وبثینه باخبر بوده اند، چنانکه درعهد غزنوی وسلجوقی حدیث عشق اینان و رد زبان خوانندگان و خنیاگران مجالس ومحافل بوده است واین را از لابلای اشعار آن روزگار می توان دانست:

چند گفتی و بر رباب زدی غزلی دعد بر صفات رباب

ناصر خسرو ـ دیوان ۳

---

(۱) برخی از محققان معتقد به قدمت بیشتر این داستان اند.

(۲) الفهرست ـ ابن ندیم ـ چاپ قاهره ص ۳۳۹ و ۳۴۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

بس کن آن قصهٔ رباب کنون زرد ونالان شدی چو رود ورباب

ایضاً ص ۳

چند چو رعد از تو بنا لید دعـد تاش بخوردی به‌فراق رباب

ایضاًص ۳۸

رعد پر کن وصف عشق دعد گوی تاچه شد کارش به آخرباررباب

ایضاً ص ۳۵

چون بخوانی حدیث دعدو رباب یا حدیث بثینهٔ و ان جمیل

ایضاً ۲۳۱

و اما از داستان های عاشقانهٔ عرب که در زبان دری موجد داستان های کوتاه ودراز فراوانی شده است داستان عشق لیلی ومجنون است که چند تن از گویندگان بزرگ زبان دری دران طبع آزمائی نموده اند و در ادب غنائی ما هزاران مضمون ونکتهٔ بکر وشیرین عاشقانه و عارفانه پدید آورده است .

نوابغ هنر و ادب ما آن دخترك «سیه فام باریك اندام» بیابانی را چنان آراستند که قرن ها بر چاربالش جمال وپاکیزگی وفداکاری ودلدادگی وحتی حکمت وعرفان تکیه زدو از ان پسرأعرابی قیس نام قهرمانی ساختند که تا جهان جهان است عاشقان بیدل وعارفان سوخته جان درس دلدادگی ور هروی وشیوهٔ آه وزاری وزمزمهٔ اندوه را در پردهٔ عشق از و خواهند آموخت و فریاد ناشاد و ناله زار او در هجر قرن ها فضای عشق وشوریدگی را انباشته خواهد داشت .

ابن داستان در شرح عشق قیس بن ملوح بن زاحم عامری معروف به مجنون ولیلی بنت مهدی بن سعید عامری است .

در میان راویان عرب برخی منکر وجود مجنون شده اند . برخی معتقد اند که اشعاری که از مجنون مانده است سرودهٔ جوانی از بنی مروان است که دختر او در (۱) خود را دوست می داشت وچون نخواست که روابط آشکار شود، اشعاری سرود وبه مجنون نسبت داد . (۲)

---

(۱) کلمهٔ او در به معنی کاکا وعمو از کلمات اصیل رایج در زبان دری افغانستان وصورت تحول یافته کلمهٔ افدر است . کلمهٔ افدر: آ ادات نفی + فدر (پدر) است به معنی کسی که پدر نیست (برادر پدر، کاکا) و همین کلمهٔ افدر به او در تبدیل شده است .

(۲) الاغانی - ج ۲ - ص ۲ تا ۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروهی معتقد اند که چندین مجنون وجود داشته‌است. اصمعی می گوید: اعرابیی‌را ازبنی عامر د ربا رهٔ مجنون عامری پرسید م گفت در بارهٔ کدام مجنون می پر سی؟ در میان ماعده‌یی بودند که به ایشان مجنو ن گفته شده،مقصود تو کدام یکی است؟

گفتم. همان مجنونی که عاشق لیلی‌بو د ودر عشق او شعر می گفت.

گفت: همهٔ آنان لیلی را دوست دا شتند و د رعشق او شعر گفته اند.... (۱)

بعضی‌معتقدا ند که‌مجنو ن‌شخصیت‌و اقعی بود لیکن‌بیش ازآنچه‌سرو ده‌بود به‌اوشعرنسبت داده‌اند. جاحظ می‌گو ید که هرشعری که‌شاعرمجهول در باب‌لیلی گفته است ،مردم به مجنو ن (قیس بن ملوح) نسبت دا دند .

بقیهٔ راویان اسم و نسب‌مجنون‌را بدان گو نه که‌درداستانها آمد ه است‌صحیح میدانند. مجنون از شاعران‌عذری‌عرب‌بود واخباروحالات‌اودرعشق لیلی‌از ز بان‌تاز ی‌بز بان‌د ری‌انتقال‌یافته است پیش‌از آنکه در باب‌این‌عاشق‌ومعشوق‌عرب‌صحبت کنیم با ید بر سبیل تمهید فصلی د ر کیفیت عشق پاک ومحبت عذ ر یان ومنشأآن وصفی کلمهٔ جنو ن‌و تغیر یکه‌درآن عارض شده‌واطلاق آن نزد صو فیه‌وعرفا وار تباط آن بامنظومه های لیلی‌ومجنون د ر ز بان‌د ری، برانیم .

درعصر اموی در بیابان های حجاز ود رمیان‌اعراب ساکن‌درآ ن‌بادیه ها نوع تازه‌یی‌از غزل بوجودآمد که‌غزل عذری نامیده‌شد (منسوب‌به‌قبیلهٔ عذره که‌در شمال‌حجا ز بسر می برد ند و انتساب‌اینگونه‌غز ل‌به‌عذر یان به‌سبب رقت‌احسا س آ نان‌است .) غزل‌عذری از عشقی‌پا کیزه و سو ز ان حکایت‌می کندواز عذابی که‌عاشق‌در این‌عشق می کشدوبااشعاردورهٔ‌جاهلی که‌سرشار ازلهو جوئی‌وروی‌آوردن‌به‌حظو ظ نفسانی‌وتمتع جسمانی‌از معشو ق‌و جو انی‌است‌فرق‌فاحش دار د .

دررو زگار اموی‌ا وضا ع اجتماعی و سیاسی‌مسلمانان در عر بستان حالت دیگری بخود گرفت گروهی‌در کام ستانی وخوش‌گذرانی‌وجمعی در دینداری‌وپارسائی و تر ک دنیا و د شمنی با دنیا پرستان‌مستغرق بو دندو جامعهٔ‌اسلامی‌درهر زمینه‌بی‌بامسایل تازه وپیش‌بینی‌ناشده رو بروگردید تضاد های‌تند اجتماعی‌در د ورهٔ اسلامی بو یژه در این‌عصر بروز کرد و عامل‌مهمی گر د ید برای نشوو نما ورشد افکار تازه یی که‌تأثیر آن حتی‌د رحیات‌علمی‌وادبی واجتماعی ادوار بعد نیز کاملا محسو س بو د .

تحت تأ ثیر این تضاد ها ود ر برابر گرائیدن شاعران مراکز قدرت وشهر ها به‌عنا ن گسیختگی وکام خواهی وشهوت پرستی‌در شعر وبر ا ثر تو جه گرو هی از ز هادو پارسایان ومحیط خا ص بادیه وتأ ثیری که دشت های فراخ‌وفضای باز بیا بان ها برعواطف می گذارد و احتمالا با تاثیر

---

(۱)الاغا نی - ج ۲-ص ٦

پذیرای زشیوهٔ زندگانی راهبان وغزلت گزینان مسیحی در بعضی از نواحی عربستان واطراف آن که در دیرها وصومعه ها دوراز گیر و دارهای زندگی شهری ودر غایت زهد وپارسائی به‌سرمی‌بردند، در بادیه حجاز، غزل عذری به‌وجودآمد که در واقع عکس‌العمل طبیعی و پاسخی بود به غزل اهوجویاندشهرهای حجاز. بدین معنی که چون اهل بادیه بی‌بندوباری اخلاقی غزلگویان شهرهای حجاز را دیدند ددرصدد ریختن عواطف در نوع دیگری از غزل که‌دران هوای‌نفس با خواسته های‌روح آشتی‌می کرد برآمدند وغزل‌راجامهٔ عفت‌وتقوی‌ومعصومیت و صفا پوشانیدند ودر عشق نیزبه عوالم آسمانی وقدسی‌روی آوردند تا به‌مظاهر جسمانی وامیال‌نا پایدار، درشعر غزلگویان عذری‌انصراف ازسیاست‌و نا امیدی‌و گریز اززندگی آرام وسرفه ومقرون به‌خوشگذرانی ودرعین حال سادگی وصفای اهل بادیه وتاثیرات عمیق دین‌اسلام نمودار است .

شاعر عذری‌به عشق‌رنگ‌حماسی می دهد وخودرا بسان‌قهرمانی می سازد که بلای عشق ورنج حرمان وخواری وفرازونشیب‌محبت‌را بجان خریدار است. (۱)

در پرورش ونشوونمای عشق پاك وآسمانی شاعران عذری (۲) بدون تردید دین‌اسلام نقش بزرگی داشت . علی رغم آنکه اسلام تمتع از لذائذ حیات راسباح می‌داندوچنانکه درین آیات می فرماید : «قل‌من حرم زینة الله‌التی اخرج لعباده والطیبات من‌الرزق (۳) و ابتغ فیما اتاك الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبك من الدنیا »(۴) بهره وری ازحظوظ ولذائذ را روامی‌دارد ،آیات دیگری‌نیز درقرآن مجید هست که دران ها از زهدو انصراف‌از دنیاسخن می‌رود : « والذین یدعون ربهم‌بالغداة‌والعشی یریدون‌وجهه ولا تعد عیناك عنهم تریدزینة الحیاة الدنیا » (۵) بدینگونه درقرآن دربسیاری

---

(۱) رك : لیلی‌والمجنون في‌ادبین العربي والفارسی ـ محمد غنمی هلال ـ قاهره

(۲) باید دانست که‌درین نوع عشق‌افکار وآراء افلاطونی‌تاثیرنکرده است و در دورهٔ اموی هنوز مسلمین با آرای یونانیان‌ازطریق‌ترجمه های‌آثار ناموران‌فکری‌یونان باستان‌آشنانشده‌بودند .

(۳) قرآن مجیداعراف: ۳۲ بگو چه کسی‌حرام کردزینت‌یزدان‌را که‌برای‌بندگان خود پیدا کرده است ؟ چه کسی حرام کرد پاکیزه‌ها را از رزق ؟

(۴) قرآن‌مجیدقصص : ۷۷ وبجوی‌درآنچه ایزد ترا عطا کرده‌است صلاح آن جهان را وبهرهٔ‌خویش را ازین جهان نیز فراموش مکن .

(۵) قرآن‌مجید کهف :۲۸ آنانکه یادمی‌کنند پروردگار خودرا به بامدادوشامگاه رضای اورامی خواهندوباید که‌نگذرد چشم های‌تواز ایشان طلب کنان آرایش زندگانی دنیا را . . .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آیات دنیا را خوار می دارد و بیاد می دهد که دنیا دار غرور و راست واز عذاب درد ناک دنیای دیگر بیم می کند وصور عذاب دنیاپرستان را در ان جهان چنان باز می نماید که مو بر تن مرد مومن راست می شود . ازین روی بود که بسیاری از مسلمانان نخستین ازمتاع این زندگی دو روزه ولذائذ ناپایدار این سرای سپنجی روی گر داندند و به تفکر وتأمل وعبادت پرداختند وکسانی از ایشان حتی از کسب وکار نیز بریدند ویکسره به زهد وعبادت روی بردند، چنانکه این حالات ابریز از پرهیزگاری در زندگی یاران رسول مانندابادر غفاری، سلمان فارسی، ابو درد اء واز تا بعین امثال حسن بصری ومالک بن انس دیده می شود. اسلام برکسانی که بدنبال هوی وهوس می روند سخت می گیرد وقر آن می فر ماید که: « اولئك الذین طبع الله علی قلوبهم واتبعوا أهواء هم»(۱)و«أفمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا اهواء هم . . . »(۱).

تاثیر چنین وعیدی در مقاومت و ستیز عذریان با امیال وهوای نفسشان کاملا پیداست. از سوی دیگر اوضاع اجتماعی دورهٔ اموی تأثیری عظیم درترغیب بسیاری از مردم به زهد و پارسائی داشت ، زیرا مردم از فضایل و مکارم بزرگ اخلاقی ومعنوی که درفرمانروایان می جستند نا امید ودل زده شده بودند وشکافی عمیق میان توانگران وارباب قدرت با تودهٔ اسلامی ایجاد گردیده بود . (۲)

غزلگویان عذری تحت تأثیراین عوامل به زهدگرائیدند واز لذات جسمانی تبراجستندوبدنبال عشقی رفتند که متضمن پارسائی وفضیلت ونما یشگر روح عفت وقناعت وتحمل ودوری از آلایش زندگی این جهانی بود .

---

(۱) محمد : ۱۴ و ۱۶ «این گروه آنان اند که ایزد بردل های ایشان مهرنهاده است و آنان ازخواهش های نفس خود پیروی کردند » «آیا آن کسی که ازجانب پروردگار برطریقهٔ روشن باشد مانند آن کس است که آراسته کرده شد در نظر او بدکاری وما نند آنانکه پیروی کردند خواهش های خود را ؟

(۲) رکك : لیلی والمجنون ص ۲۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازجانبی دین اسلام دردعوت خود به جهاد، به دوگونه جهاد اشاره می کرد.(۱) جهاد در راه خدا وجهاد

---

(۱) روایت کرده اند که چون پیغمبر اکرم (ص) از جهادی بر گشت یاران فرمود که از جهاد اصغر بر گشتیم وجهاد اکبر هنوز باقی است. پرسیدند که ای پیامبر خدا جهاد اکبر کدام است؟ فرمود: جهاد وستیزه بانفس. این روایت در موارد متعدد مورد استشهاد وتفسیر صوفیهٔ ما قرار گرفته است. هجویری گوید: «ورسول ص مجاهدت نفس را بر جهاد تفضیل نهاد، از انچ رنج آن زیادت بود از رنج جهاد وغزو وبدانچ خلاف هوا وقهر کردن نفس عظیم کاری شگرف است پس بدان اکرمك الله که طریق مجاهدت نفس وسیاست آن واضح است وپید او ستوده میان همه ادیان وملل ومختص اند اهل این طریقت برعایت آن ومستعمل وجاری است این عبارت اندر میان خواص وعوام ومشایخ را رضی الله عنه اندرین معنی رموز و کلمات بسیار است ایشان را . . .»

کشف المحجوب ۲۵۲

خداوندگار بلخ مولانا در تفسیر حدیث «رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر» می فرماید:

ای شهان کشتیم ما خصم برون — ماند خصمی زان بتر در اندرون

کشتن این کار عقل و هوش نیست — شیر با طن سخرهٔ خرگوش نیست

دوزخ است این نفس ودوزخ اژدهاست — کاو بدریا ها نگردد کم وکاست

هفت دریا را در آشامد هنوز — کم نگردد سوزش آن خلق سوز

سنگ ها و کافران سنگدل — اندر آیند اندر و زار و خجل

هم نگردد ساکن از چندین غذا — تا ز حق آید سراورا این ندا

سیر گشتی سیر گویدنی هنوز — اینت آتش اینت تابش اینت سوز

. . . . . .

چونکه واگشتم زپیکار برون — روی آوردم به پیکار درون

قدر جعنا من جهاد الاصغریم — بانبی اندر جهاد اکبریم

قوت از حق خواهم وتوفیق ولاف — تابه سوزن برکنم این کوه قاف

سهل شیری دان که صف ها بشکند — شیر آن است آن که خود رابشکند

تا شود شیر خدا از عون او — وا رهد از نفس اوفر عون او

مثنوی معنوی ـ م درویش ۸۵ ـ ۸۶

در برابر نفس(۱) ورسول خدا دوسی را جهاد اکبر خواند وپیداست که مقاومت در برابرخواسته های نفس بهترین راه این جهاد بود که در بعضی از شاعران عذری صورت تند وحاد آن ظاهر شد، مانند عبدالرحمن بن ابی عمار مشهور به القس که اهل مکه بود و به سختی دل درگروعشق سلامهٔ مطرب داشت. روزی سلامه عبدالرحمن را دید وبه او گفت:

ای عبدالرحمن دوستت دارم.

عبدالرحمن پاسخ داد: ومن هم بخدا قسم که ترا دوست میدارم.

سلامه گفت: پس چه چیزی ما را از هم‌دو رنگه می دارد، در حالیکه خانه و جای خلوت هم داریم؟ عبدالرحمن گفت: شنیده ام که خداوند فرموده است: «الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو، الاالمتقین»(۲) و من نمی خواهم که دوستی که بین من وتست به دشمنی بدل گردد(۳) چنین روحیه یی تنها در اجتماعی ظاهر می شود که دین در دل‌ها رسوخ کرده باشد وجان‌ها را در پنجهٔ نفوذ خویش داشته‌باشد .

عروه بن خرام از نخستین شاعران عذری است که در اشعارش تاثیر دین اسلام وتعالیم آن بچشم می خورد . عروه به دیدار معشوقه‌اش عفرا به شام می رود(در غیبت عروه عفرا را پدر و مادرش به عقد مردی پولدار از اهالی شام‌در آورده بودند)ودران جامیهمان شوهر عفرامی‌شوند شوهر معشوق مقدم عاشق دلسوخته را گرامی می دارد و ازو به گرمی پذیرائی می کند. سپس خود از خانه‌بیرون می رود وعروه را بازن خویش عفرا تنها می‌گذارد. آن دو درتنهائی به‌شکوه وگلایه از بازی روزگار پرداخته وعاشق درمانده به تلخی گریست:

---

(۱) باید دانست که صوفیان ما به سه نفس معتقد اند: نفس مطمئنه، نفس لوامه و نفس اماره و هر سه تعبیر مقتبس از قرآن مجید است. درینجا مراد ستیزو پیکار با نفس اماره بسیار فرماینده و امر کننده(به بدی وزشتکاری) است.

(۲) قرآن مجید ز خرف : ۶۸ : دوستان آن روز(رستاخیز) بعض ایشان با بعضی دشمن باشند مگر پرهیزگاران .

(۳) الاغانی-ج۸-ص ۳۳۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهم هر دو عاشق سخن ساختند — ز دیرینه غم دل بهر داختند
جفائی که دیدند از روزگار — بگفتند بایکدگر آشکار
گرست آن برین و گرست این بران — همی درفشاندند بر زعفران
بدین حال بودند تا آسمان — کشیدش به زرآب در طلیسان(۱)

در ان حالت معشوقه جامی شراب آورد که عاشق بنوشد. عروه گفت: بخدا قسم هرگز چیز حرام به شکم من راه نیافته وتا بوده ام به حرام دست نیا زیده ام واگر حرام را حلال می داشتم حتماً ترا حلال میداشتم که تنها لذت من ازین دنیا توئی. (۲)

غزلگویان عذری بانقس جهاد می کردند، جهادی که سخت تراز جنگ با کفار بود. اینان قتیل عشق را شهید عشق می دانستند وبرای او اجر کسی را قایل می شدند که در راه خدا کشته می شود. این اعتقاد در روحیهٔ زنان جامعه نیز بی اثر نبود، زیرا مقام زن را بلندمی برد ورفیع میساخت وبدیهی است که چنین عقیده یی مورد پسند وخاطرخواه بسیاری اززنان نیز قرار می گرفت.

گویند سکینه دختر حضرت حسین رض جمیل را بر شاعران دیگر چون جریروفرزدق و کثیر برتری می نهاد ودر علت این تفضیل می گفت که جمیل سخن ما زنان رابشاشت و کشتگان ما را شهید خوانده است ومقصودش اشاره به این شعر جمیل بود:

وکل حدیث عندهن بشاشة — وکل قتیل عندهن شهید(۳)

از طرفی عفت وپاکدامنی زنان وحرمت گذاشتن به زنان پاکدامن منظور نظر قرآن مجید است، آنجا که خطاب به مریم می فرماید: «یا مریم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علی نساء العالمین(۴) ودر سورهٔ یوسف به عفت مرد مؤمن مثل می زند ویوسف را مثل صبوری در برابر اغراء وتحریك نفس می داند.

---

(۱) ورقه وگلشاه عیوقی ص ۹۹-۱۰۰ ونیزرك: اغانی-ج ۲- ص ۱۵۸

(۲) الاغانی-ج ۲-ص ۱۵۸

(۳) لیلی والمجنون ۶۵

(۴) آل عمران ۴۲: هرآینه ایزد ترابرگزید وترا پاکیزه گردانید وترا بر زنان عالم ها برگزید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حدیثی نیز از پیامبر اکرم روایت نموده اند که‌فر مود: من عشق و کتم‌وعف‌فان مات‌مات‌شهیدا.

این شعائر دینی در زنان نیز روح بخصوصی پدید آورد وبه این گروه ازشاعران عرب‌ادراك تازه‌یی از عوالم عشق وعاشقی بخشید که پیش‌از ان‌و جود نداشت واین عقیده درمیان‌گویندگان عذری عام گردید که عاشق راستینی که از هوسبازی و آلایش بدو راست وپاکدامنی می ورزد وعشق او از پی رنگی نیست خداوند در ازای رنجی که او در تحمل با رعشق می کشد به‌او اجر و ثواب می بخشد و او را بدرجهٔ شهدا می رساند .

بنابرآنچه گفته آمد بشرب عذریان به روش زهادوپارسایان اسلامی نزد یك است و پیش‌روی آنان راهی‌است که دران زهدو خواسته های عاطفی بهم می‌آمیزد ودر کار عشق دورهبرایشان را رهنمون می شود یکی دل‌و دیگری دین اسلام.ازین رو عروه بن اذنیه، یحیی بن مالك و عبدالرحمن‌بن ابی‌عمار القس هم‌از ز هاد بشمار می رو ند وهم از عاشقان مشهور (۱)

همچنان دین اسلام در غزلگویان عذری این تاثیر راگذاشت که آنان‌به مسا یل‌فقهی‌وشرح آیات‌قرآن‌در قضاوقدر و آزادی‌اراده وپیمان‌روزنخستین(روزالست)د ر شعر تماس گرفتند. اینان‌برای تبرئه‌خوددر عشق گفتند که این‌عشق‌قضائی‌است‌ازجانب‌پروردگاروعاشق گریزگاهی‌نداردو ناگزیر است که جان وتن عشق را سپارد وبخاطر این کار قابل سرز نش نیست،چنانکه مجنون‌گوید:

قضاها لغیری و ا بتلا نی‌بحبها فهلا بشیء غیر لیلی‌ابتلانیا (۲)

در منظومهٔ‌نظامی،قیس درجواب‌نصیحت پدر که‌او را ازسودای عشق و بیابانگردی‌وجنون عشق لیلی برحذر می دارد،چنین می گو ید :

زیـن ره که نه بر قرار خویشم دا نی نه به اختیا ر خـو یشم

مـن بسته و بندم آ هنین ا ست تدبیرچه‌سودقسمت این‌است(۳)

تعلیق‌شاعران عذری برآورده‌شدن‌آرز و هایشان‌را به دار آخرت‌وآرزوی‌اینکه‌در روز رستاخیز با دلدار بهم برانگیخته شوند و درزندگی ماورای گور از در خت‌عشقی که‌درین‌جهان کاشته

---

(۱) لیلی‌والمجنون ۳۸

(۲)الاغانی- ج۸-ص ۱۵۰

(۳) لیلی‌ومجنون نظامی-تصحیح‌و حیددستگرد ی‌ص۸۹-۹۰

اند میوه بچینند نیز از تاثیر ات دینی اسلامی است. عروه بن خرام مشتاق و دوستدار روز رستاخیز است تا در ان روز به عفرا برسد .

وانی لأ هوی الحشر اذقیل اننی و عفرا یوم الحشر ملتقیان (۱)

از ینجا معلوم است که غزلگویان عذری را جاودانی وپاینده می دانستند .بهمین دلیل عاشقی و دوست داشتن در نظر شان نوعی عبادت بود و مجنون را وا می داشت که همیش بسوی خانهٔ لیلی روی آرد.

گاهی در عشق عذری(ـعشق پاك وبی آلایش)عاطفه تاسرحد وجد صوفیه غلیان می کند چنانکه در حالات مجنون می بینیم.در چنین مواردی است که عشق عذری و عشق صوفی بهم نزدیك می شود. هر دو عشق تحت تاثیر عوامل دینی ونصوص تا و یل یافتهٔ دین بوجود می‌آیند و در هر دو سهم جسمانی مهمل گذاشته‌می شود .

عذریان در وصال معشوق به اندك قانع اند ولی عشق وعذاب عشق را بیشتر می‌خواهند وعاشق با وجود رنج عمیقی که در عشق می کشد وخونی که می‌خورد،از خداوند این عشق رازیاده تر می خواهد.

وقتی پدر مجنون‌او را با خود به خانهٔ کعبه برد و ازو خواست که دعا کند واز پروردگار بخواهد تابیماری عشق لیلی را در وجود او شفابخشد،مجنون اول به گریه افتاد،سپس خندید و دست به‌حلقهٔ در کعبه برد وگفت:

یارب بخدائی خدائیت وانگه به کمال پادشائیت
کز عشق به غایتی‌رسانم کاو ماند اگرچه‌من نمانم
از چشمهٔ عشق ده مرا نور وین سرمه مکن زچشم من دور
یارب تو مرا بروی لیلی هر لحظه بده‌زیاده میلی ...(۲)

مراتب اخلاص وارادت عاشق نسبت به معشوقه تابجایی است که‌عاشق‌حیف‌می داند که قاصدنام‌اورادرحضورمعشوق‌اوبرزبان‌آرد،چنانکه‌سعدی‌از زبان‌مجنون‌خطاب‌به‌قاصدی آردوماخذ او در ادب عذری‌است .

بگفتا مبر نام من پیش دوست که‌حیف‌است ذکر من آنجا که‌اوست(۳)

---

(۱)لیلی والمجنون ص ۱۴

(۲) لیلی ومجنون نظامی ص ۸۰و۸۱

(۳)بوستان سعدی‌ص ۱۱۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

این ویژگی ها که گفتیم وبسیاری از خصایص دیگر درمیان عذریان مشترک است و از طریق ادبیات عرب به ادبیات دری رسوخ کرده است.

ازمیان قصص عذریان عرب تنها داستان لیلی ومجنون با تأثیری گسترده به ادب دری انتقال و بمراتب بیشتر از آنچه در ادب عرب رایج بود، رواج یافت و سبب آن این بود که بزرگترین شاعرانی که در زبان دری این قصه را به نظم آوردند گرایش های صوفیانه داشتند ودر اخبار مجنون خصایصی یافتند که در سایر عذریان نبود. مجنون بیش از همهٔ عذریان رنج و حرمان دید، عاشق شد واز روی اشتیاق شعر گفت وداغ جدائی دید و تا پایان عمر سر بر خط فرمان عشق نهاد وصوفیان مادراشعارواخبار اوحالاتی دیدند که باتخیل وافکارآنان کاملا انطباق داشت. در اخبار مجنون آمده است که از لیلی ناامید شد ولی از عشق او برنگشت و در راه این عشق سراسر حرمان همه شئون نفس ومشاغل زندگی رایله کرد واز همه کس بریدودر عوالم عاشقانه شعر گفتن گرفت وجنونی او را فرا گرفت که شبیه به وجد صوفیان بود، چنانکه غافل از خویشتن ومستغرق در لیلی گردیده بود. این عوامل مجنون را به صوفیه نزدیک ساخت و در نظر ایشان مثل بدیع انقطاع از دنیادر راه عشق وعاطفه بی که صوفیه به آن ایمان داشتند گردانید، چرا که به اعتقاد ایشان دل منبع عواطفی است که آدمی را بخدا می رساند نه عقل(۱) وقیس چنان در عواطف خویش غرق شد که لقب دیوانه ـ مجنون گرفت ودرین تسمیه معنی مذموم کلمه که عوام الناس از ان می دانند نزد صوفیه وجود نداشت. درچشم عوام مجنون یادیوانه کسی است که مخالف عادات و اخلاق معمول مردم رفتار کند ودست به کاری یازد که مورد انکار مردم است. واز ین روی بعضی از مردم پیامبران (العیاذ بالله) وبزرگانی چون سقراط وامثال اورا دیوانه بشمار می آوردند، اما مجنون نزد صوفیه واهل حقایق کسی است که در نهایت مستی بوده ودر عین آگاهی از خود بی خبر باشد.(۲)

جامی جنون رامی ستاید وسعدی آن را اعلی درجه یی می داند که صوفی به آن می رسد و پیداست

---

(۱) آزمودم عقل دوراندیش را بعدازین دیوانه سازم خویش را

مولانای بلخ

بران ستمزده بیدل زعالم اوهام چه ظلم رفت که مجنون نشد فلاطون شد بید ل

(۲) فرهنگ مصطلحات عرفا ـ سجادی ص ۱۳۶ نیز رک: لیلی و المجنون . . . فصل دوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

که صوفیه از جنون معنی بخصوصی می فهمیدند . از معانی جنون در زبان استتار است و صوفی از خلق مستتر وگریزان است واز ایشان مشغول به تامل درجمال صوری خداوند(آفرینش وجهان)، تا بدو تقرب یابد ودر لغت می گویند جنت الطیر بالحدیقه ، اگر پرنده از روی سرور ترنم کند(۱) وصوفی به جمال آفرینش وخلقت مسروراست وآن را راهی به سوی حق می داند . لاکن نزدیک ترین معانی که صوفی از کلمهٔ جنون اراده می کند آن است که جنون نزد ایشان طغیان شعور است برعقل به سبب قوهٔ عاطفه در قلب ،زیرا چنانکه گفتیم متصوفه در تقرب به خداوند برقلب تکیه دارند نه برعقل وحالت جنون درنتیجهٔ محبت وبر اثر تامل در جمال آفرینش ایشان را فرا می گیرد . پس جنون صوفی اثری است از آثار وجد صوفی ،(۲) پس جنون صوفی اثری است از آثار وجد صوفی. صاحب کشاف در تعریف «وله» می آورد که «وله آنست که آیینهٔ دل را در برابر جمال دوست بداری و مست شراب جمال گردی وبطریق بیماران باشی .» (۳) درمیان متصوفهٔ قرون نخستین اسلامی ازجنون صوفیه به عنوان جنون عقلا بسیار سخن رفته است ودر همان روزگار نیز بخاطر خروجشان از عادات مالوف مردم زمان وگوشه گیری و انزوا جوئی و برتر دانستن زندگی متاملانه وانزوا جویانه برمشارکت در امور از طرف عوام بر آنان لفظ دیوانه اطلاق می شد .

از ین گونه کسان بنا بروایت صوفیه یکی اویس قرنی بود که درد ورهٔ اسلامی نخستین فرزانه یی بود که به او نسبت جنون دادند.

عطار در بارهٔ او آورده است که چون پیامبر اسلام را رحلت فرا رسید گفتند «یا رسول الله مرقع تو به که دهیم ؟گفت به اویس قرنی ،چون فاروق ومرتضی از بعد وفات مصطفی - علیه السلام - به کوفه آمدند، فاروق درمیان خطبه گفت : یا اهل نجد قوموا، ای اهل نجد برخیزید، برخاستند ،گفت : از قرن کسی درمیان شما هست ؟ گفتند بلی ،قومی را بدوفرستادند. فاروق- رضی الله عنه- خبراو پس را از ایشان بپرسید، گفتند نمی دانیم. گفت صاحب شرع مراخبر داده است واو گزاف نگوید، سگرشماا و رانمی دانید . یکی گفت هوا حقر شانا ان یطلبه امیرالمومنین ،گفت او از ان حقیرتر است که امیر المومنین اورا طلب کند ،دیوانهٔ احمق واز خلق وحشی باشد، گفت

---

(۱) اساس البلاغهٔ زمخشری بنقل از قول دکتور هلال ص ۳

(۲) دربارهٔ این اصطلاح عرفانی رجوع بفرمائید به مقدمهٔ حسنات العارفین بقلم نگارنده .

(۳) کشاف، اصطلاحات الفنون ۲۷۳ ،نیز رک : لیلی والمجنون . . . ۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

او را طلب می کنم کجاست ؟ گفتند دروادی عرنه یحمی الابل،در آن وادی اشتر نگاه می دارد تا شبانگاه نانش دهیم ،شوریده است ،در آبادانی ها نیایدوباکس صحبت ندارد و آنچه مردمان خورند اونخورد ،غم وشادی نداند ،وچون مردمان بخندنداو بگرید و چون ایشان بگریند او بخندد، گفت : اورامی طلیم ،پس فاروق ومرتضی رضی الله عنهما آنجا شدنداور ادیدنددرنماز... وچون بانگ حرکت آدمی بیافت نماز کوتاه کرد... گفت شمادوست محمد(ص) هستید ؟ گفتند هستیم. گفت : اگر در دوستی درست بود ید چرا آن روز که دندان مبارك او شکستند بحکم موافقت دندان خود نشکستید که شرط دوستی موافقت است ،پس دندان خود بنمود یك دندان درد هان نداشت ،گفت من اورا بصورت نادیده موافقت کردم...چون اهل قرن از کوفه باز گشتند او پس راحرمتی و جامي پدید آمد درمیان ایشان ،سرآن نمی داشت ازان جا بگریخت و به کوفه شد و بعدازان کسی او راندید.(۱)

چنین حکایاتی نزد صوفیه بسیاراست واین جنون نزد ایشان فضیلتی بشمار میرود ومظهرزهد و محبت است ،به این دلیل که وجد نزد صوفیه حین استغراق محب در تاملی که اورا ازخود دش غایب سازد حاصل می شود .

این بود عاملی که اخبار مجنون بنی عامررا نزد صوفیه اسلامی عزیز گردانید ودراد بیات دری مایه رجحان یافتن آن بر سایر قصص عذریان گردید واخباری که در باره قیس بود یابه وجود آمد ، مانند نخوردن گوشت حیوان واکتفا کردن به خورد ن نبا تات و انس گرفتن با حیو انات صحرائی ورهانیدن آهو از دام صیاد وجز اینها موضوع مجنون را بیشتر آماد ه آن ساخ ت که شاعران صوفی ما آن را بپسندند وافکار وآرای خودر را نیز در قالب داستان ا و بگنجا نند .

هینطو ر کثرت روایات واختلاف آنها مخصوصاً درباب منشا وخانواده وسبداعشق اوبه لیلی و تطوراین عشق ومرگ عاشق شوریده در عالم بیکسی در بین حیوانات صحرا همه قصه لیلی ومجنو ن را آماده آن ساخت که شاعر صوفی درزبان دری بدون توجه به ابها مات موجود درین روا یات یا تحقیق در ر یشه تا ریخي آن ،حوادثی رابه میل خود ازمیان رو ایات مختلف برگز یند و مجا ل خیال پردازی را فراخ گذ ارد وباحفظ جوهر و اصل رویداد ها وبر اصول مشرب عرفانی خو یش مرغ خیال زاد رعرصهٔ داستان به پرواز در آو رد .

---

(۱) تذ کرة ا لاولیا ص ۲۷ ، ۲۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

باوجود ابتکارات عارفانه ونکات ولطایفی که‌شاعران دری زبان د رین داستان به وجو د آوردندود راصل عربی آن وجود نداشت چارچوب داستان‌وروح عربی آن (وصف‌ر سوم‌عرب‌و عادات ورسوم‌اهل‌بادیه) به‌پیمانه‌های گوناگون درمنظومه‌های دری‌لیلی‌ومجنو ن پابر جاما ند .بر خی ازین‌گویندگان ازمحیط وآداب عربی کم وزیادبدور رفته‌اند، بی‌ازآنکه‌ما یه‌اصلی‌آن نابود شود . برخی دیگر بیشتر به‌محیط عرب‌ورسوم بادیه نشینا نی تو جه دا شته اند ، چنا نکه منظومه لیلی ومجنون جامی ازلحاظ وصف محیط عربی وتصاویر ومنا ظر آن و نز د یکی‌تو صیف ا و به زند گی واقعی بادیه‌نشینان عرب‌وعادات ومراسم‌آنان وفضا ی‌وا قعي زند گی قیس غنی تر ین منظومه لیلی و مجنو ن است .

برعکس هاتفی کمتر از شاعران د یگر به‌وصف محیط عربی می برد ازد ،انگارمحیط داستان او ریگزار ها و بیا بان های داغ عربستا ن نیست بلکه از ین د و د لدا د ۀ تا زی در یکی از بوستان ها ومرغزار هاي‌شاداب کشور ما‌پذیر ائی می کند .

درز بان دری غیراز نظامی‌وامیرخسرو وجامی وها تفی شا عر ان متعد د دیگر چون ا شرف مراغه یی ،آذر اسفراینی ،مکتبی ،سهیل چغتائی ،میر حاج گنا با د ی ،هلالی ،قاسم گنا با دی، اسیر ی تربتی ،هدایت رازی،ضمیر ی،محمدشریف کاشف ،ناصر هند ی،روح الا مین‌شهرستانی سالم‌تر کمان وغیراز ایشان این داستان رابه‌نظم آ ورد ند .

همانطور که‌گفتیم ازمیان‌داستان‌های‌عذریان تنها قصه‌لیلي‌و مجنون‌د رادبیات دری اینهمه راه بازکردوای روح عشق عذری یاعشق پا ك که در آن هوای نفس را راه نبود د ر بسیا ری از قصص زبان د ری تاثیر کرد واین روح‌را بیشتر درآثار صوفیان می تو ان یا فت، چنانکه عشق محمود را باایاز، صوفیه بدین معنی‌تاویل‌می کنند وغیرا زین در آ ثار بزرگان‌صوفیه در ز با ن د ر ی حکایات بسیاری‌می‌توان یافت که مشحون از عوالم اینگونه عشق است .مانند حکا یت مردی که‌برفرزند نوح بن منصور عاشق‌شد . نوح‌گفت‌تافرز ند ش آن عاشق را تنگ‌د ربر گرفت می‌فشرد وعاشق درین حالت جان داد ، نوح فرمودتا جسداورا در آر امگاه‌خا ص د فن کر د ند و ین حکایت‌را عطار درمصیبت نامه آو رده است ، ویا حکا یت دیگر او در همین کتا ب در عشق درویشی که‌دل به امیر زاده‌یی بست . این ا میرزاد ه زیبا روی که هر روز برای‌تمر ین تیراندازی به صحراسی رفت ،مرد عاشق چو ن نمی توانست‌عشق خودرا به ا و اظهار کند به

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌محل تیراندازی معشوق برفت و در پس توده‌خاکی که هدف تیر دلدار بود پنهان شد ، چون معشوق تیر بینداخت راست بر سینه اوآمد . عاشق سراز خاك بدر آورد درحالیکه توده خاك ازخون اورنگین شده بود امیرزاده ازو پرسید که چرا چنین کردی ؟

گفت ازان این کار کردم بریقین　　تا توام گوئی چرا کردی چنین ؟ !
تیر چون ازدست تو آید برون　　گو بریز از دیده من جوی خون
هرچه از دست تو آید خوش بود　　گر همه دریای پر آتش بود
بود باز لف تو ام راز نهان　　هیچ محرم می‌ندیدم در جهان
دو ر دیدم زلف چون زنجیر تو　　با زگفتم راز دل با تیر تو
کاشکی من صاحب صد جانمی　　تا همه برتیر تو افشانمی (۱)

یا حکایت آن دیوانه که اورا گفتند ، خدای‌رامی شناسی ؟ گفت : چگونه‌او راشناسم که مرا بدین روزگار او افکنده‌است . (۲)

یا حکایت آن درویش درگاستان که‌عاشق بزرگ زاده‌یی شد و به معشوق دسترسش نبود . جماعتی خبرا ورا به‌معشوق بردند . « دانست که‌دل‌آویختهٔ اوست و این گرد بلا انگیختهٔ او ، مرکب بجانب‌اوراند . چون دید که‌نزدیك اوعزم آمدن‌دارد بگریست‌و گفت :

آن کس که‌مرا بکشت باز آمد پیش　　مانا که دلش بسوخت بر کشتهٔ خویش

چند انکه ملاطفت کردو پرسیدش ازکجائی و چه نامی و چه صفت دانی ، درقعر بحر مودت چنان غریق بود که‌مجال نفس نداشت .

گفتا سخنی بامن چرانگوئی که‌هم ازحلقهٔ درویشانم ، بل که حلقه‌بگوش ایشانم . آنگه به‌قوت استیناس محبوب ، ازمیان تلاطم امواج‌محبت سر برآورد وگفت :

عجب‌است که‌باوجودت که‌وجودمن‌بماند　　تو به گفتن اندر آئی‌ومراسخن بماند

این‌گفت‌ونعره یی‌زد و جان به‌حق‌تسلیم کرد . » (۳)

ونظایر این‌حکایات که‌از روح عشق پاك و بی‌آلایش سرشار باشد در ادب‌دری‌بسیار است .

---

(۱) مصیبت نامهٔ عطار ۱۳۲،۸۲

(۲) ایضاً

(۳) گلستان - باب پنجم - ص ۱۱۹ و ۱۲۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقش دوستی

وقتی که‌شب، به‌حلق فرو برد شام را — تا ریکشد افق
مهتاب شد پس از دمی — در جلوه‌و «تتق» (۱)
پاشید هرسو روشنی نقره فام را

* * * *

اندر فضای نیم فروزندهٔ دیار — آیینه شد زمین
تا لاب برگرفت در آغوش و — در کمین :
عکس جمال ماه وسفید ابر از نگار

* * *

در بین عابر ین سرك، مرد پخته‌سال — با ریش همچو برف
گاهی نظر به ماه نمودی — دقیق و ژرف
گه در زمین وسبزه به افکار و با خیال:
گویا به‌آن‌فضاوزمین ، با اشارتی — میگفت آن زمان :
ای برق ماه روشن و — ای نیلی آسمان !
در جسمهای منجمد ما حرارتی !
آری، حرارتی، که‌شناسیم قدر نور — از برقك شهاب
از نور فیض بارو — تجلای آفتاب
از چشم نور بخش که دل میدهد سرور
قدر کسی که درشب سردتو، گرم‌اوست — از دستیاریش
غمخواریش، برادریش — برده باریش
اند رنگین پاك دلش نقش گشته دوست
قدر کسی که خدمت خلق خدا کند — باقلب تا بناك
با عشق و با علاقه و باچشم و — دست‌پاك
هم اعتلای کشور خود اقتدا کند

م . ح . نیسان
تویکنهم، انگلستان
سال ۱۹۷۰

---

(۱) تتق به ضم هر دو (ت) به اصطلاح عوام به‌معنای انتهای زیبایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تلخیص پوهاند رحیم الهام

فلسفهٔ تمدن از نظر آلبرت وایت هید

بحث ما در بارهٔ « تمدن » است .

غالباً پرسیده می‌شود که تمدن چیست ؟ عناصر متشکلهٔ آن کدام است ؟ چه قسم فرد ، یا چگونه جامعه یی را متمدن توان خواند ؟ عوامل و بواعث اضمحلال تمدنها کدام است ؟ در واقع در باب تمدن مباحث معاصر وتازه بسیار است . علی الخصوص اروپا ییان در این موضوع بحثهای مشبع کرده‌اند ، ولی هیچکدام ، چنانکه شاید ، تعریف جامع و مانع از تمدن بدست نمیدهد . در قاموسها دوایرة المعارفهای غربی نیز اصطلاح تمدن یعنی civilization به گونه گون صورت وغالباً مبهم ومختصر تعریف شده است . در یکی از قاموسها چنین نوشته‌اند: « تمدن چنان وضع پیشرفتهٔ یك جامعه انسانی است که به مرحلهٔ عالی هنر ، ساینس ، دین وطرز حکومت رسیده باشد . » (۱) همچنان در قاموسی دیگر آورده اند ، « تمدن حالتیست که آداب و رفتار از وضع بدوی به‌وضع مهذب درآید وهنر ها و دانش انکشاف یابد . » (۲)

معلوم است که این تعریفات مهم وعامیانه است واز خلال آن ماهیت تمدن و چگونگی تفصیلوار جامعهٔ متمدن رانمیتوان فهمید . از فلاسفهٔ عصر ما آلبرت نارث وایت هید (متوفی ۱۹۴۷) در باب فلسفهٔ تمدن بحثهای جالبی دارد . این دانشمند ، هر چند ریاضیدانی متبحری بوده، افکار فلسفی و مابعد الطبیعی وی نیز شهرت دارد . وآثار وی در باب فلسفه اجتماعی ، تاریخ علوم تربیتی ، فلسفه ودین باچنان طرح و ترتیبی است که ازورای آن به‌تحلیل ومفکوره یی که از تمدن دارد پی‌میتوان برد .

از آنجا که وایت هید کتاب مستقلی در بارهٔ فلسفهٔ تمدن ننوشته است استخراج جزئیات مطالب در این موضوع از آثار ومقالات متعدد وی دشوار است . باآنهم سه کتاب مهم وی به‌نامهای

---

(1) New college Dictionary
(2) Bebster

(c) ketabton.com: The Digital Library

«علم وجهان معاصر، عملیه و واقعیت، سیر افکار» حاوی مباحث ار زنده یی در فلسفهٔ تمدن میبا شد. همچنان تهداب نحوه تفکر او در مقالاتی که پس از سال ۱۹۲۵ نوشته است موضوع تمدن است. وایت هید، چنانکه گفته شد، در ساینس وفلسفه وعلوم اجتماعی متبحر است وچون مطالعات و کاوشهای عمیقی درر یاضی، فیزیك، نجوم، تاریخ، ادبیات، آرا ءدینی، علوم تربیتی و فلسفه دارد شیوه اندیشه اش د ر باب فلسفهٔ تمدن ارز ش خا ص دارد و در زمانه ایکه نتایج و انطباق ساینس معاصـر در غیر محل آن مشعل تمدن راهردم به خاموشی تهدید میکند شایستهٔ اقتباس وانتشار میباشد. (الهام)

* تمدن

وایت هید معترف است کـه تـعر یف تمدن آسان نیست. با وصـف آن تعریفی ساده و کـلی از ین اصطلا ح را تقدیم میکند وگو ید: فردیا جامعه درصورتی متمدن میباشد که راستی، زیبایی خطر پذیری✡ هنر وآشتی از مشخصات بارز آن باشد، و این پنج مشخصـه د ر سراسر مر احل تجاربش همواره تجلی نماید. وایت هید تمدن را ا ز مقو له چنا ن استهٔ بهادار نمیداند که اقلیتی منتخب وبالا دست از ان متمتع باشد، بلکه آن را «حس خیر غایی» وشر ط لازمی حیات رضایت بخش میخواند.

به خاطر باید داشت که هـر چند وایت هید میخو اهد بر تـمدن به صورت کلی و جهان- شمول بحث کند، بیشتر برجامعهٔ غربی وهمان افرادی نظر دارد که این جامعه را تشکیل داده اند. یعنی در مباحث خود کرداراجتماعی آن مردم ار وپایی نژاد راتحلیل میکند که از شرق تاغرب در حوزه یی واقع در بین جبال اور ال وسواحل بحر الکاهل در امر یکای شمالی بسر میبرند.

اینك عناصر متشکلهٔ پنجگانهٔ تمدن را از نظر و ایت هید تحلیل میکنیم.

خطر پذ یری:

خطر پذیری مهمترین جزء تشکیل دهندهٔ تمدن و به حیث کل جستجوی کما لات تازهٔ بیست

✡ اقـتبا س وتـلخیصی ا ست از قسمتی از کتاب «فلسفهٔ تـمدن وایت هید»، ا. ه. جـالنسن، انتشارات دوور ۱۹۶۲.

✡✡ اصطلا ح «خطر پذیری» را در مقابل adventure بکار برده ایم وشباهت بهمان معنایی از بیت حنظله بادغیسی (قرن ۳ هجری) دارد که گفته است:

گـر بزرگی به کام شیر در است — شو خطر کـن زکام شیر بجوی
یـا بـزرگی وعـزو نعمت وجـاه — یا چو مـرد انت مرگ رو یا روی

(عبارات بعد از نشانه را مترجم افز وده است)

که با مد ا و ست و تا زه گی روش همر اه باشد. خطر پذیری یا آگا هی از تفاوت بین وضعی که ا ست وو ضعی که ممکن است باشد، اوج میگیرد. تخیل ابداعی در ایجاد این خاصیت سهم اساسی دارد. چنین تخیل به فعا لیتهای نوبه نووغنی کنندهٔ فکری و جسما نی میانجامد . خطر پذیری بصورت خاص مفهوم نبرد ومقابله را باخطرات جسما نی شکار شیران در افریقا ندا رد. ممکن است خطر پذیری راستین به شکل کشف امریکا توسط کولمبو س متحقق شود. ولی اساس چنین فعالیتها را تخیل ابداعی انسان تشکیل میدهد. کولمبو س نیز در قلمرو مغز خود خطر پذیرفت و سپس بادبان بر افراشت

نتیجه این است که در پذیرفتن یونانیان باستان به حیث یگانه جامعه متمد ن کامل خطر عظیمی نهفته است. این گونه گذشته گرا یی وحالت ناپو یان ذهنی از روحیهٔ خطر پذیری بدور است . در جهان معاصر پرستش افتخارات ماضی تمدن به بار نمیآورد. یونانیا ن در عصر خودشان نمونه ها یی از خطر پذیرند گان کامل بودند. زیرا نمایشنامه نویسان و فیلسوفان بزرگ آن روزگار ومقلدان ماضیگیرای نبودند. بزرگی آنان از برخورد های ابتکاری شان با مسا یل ومشکلات نشات کرده است. اشیل، سوفوکل، یوریپید، ارستوفان در باب مسایل د ینی، اخلاقی و سیاسی عصر خود اطلاعات جدید به ارمغان آوردند . افلاطون رویای دولتی ایدآل را در خیال سیپرور ا نید . ارسطو دانشهای گوناگونی را بنیان گذاری کرد. هردو فلسفه های جدید ز ندگی را که هم پیچیده بود وهم به درد زندگی میخورد، انکشاف دادند. اگر بخواهیم از یونانیا ن تقلید کنیم باید نمونهٔ کلی فکرابتکاری شان را تعقیب کنیم، نه اینکه در ایجاد افکار، عو اطف وموسسات مخصوص ومفصل آنان بکوشیم. برخی از نظریات وفنونی که جوابگوی احتیاجات ز مانهٔ آنان میبود شاید دیگر در زندگی ابتکاری راستین قرن بیستم محلی نداشته باشد.

وایت هید باطرزدید ودلایلی از این گونه تعریف تمدن را به حیث «آگاهی از بهترین چیزی که گفته یا انجام شده باشد» رد میکند. در این تعریف «ز مانهٔ» فعل نا درست ا ست. زیرا یکسره بر طرزدید ماضی گرایانه استوار است .

افتخارات زندگی مردمان یونان و روم این فکر غیر صایب را بوجود آورده است که گویا تمد ن با هنر مترادف است. وایت هید ثابت میکند که تمد ن به تناسب علاقمندی با هنرحاوی بسا چیز های بیشتر است. این مطلب البته از فهرست عناصر متشکلهٔ تمدن او آشکار است.

زیاده روی در خطر پذیری خطرناك است. ممکن است خطر پذیری باعث هلا کت شود. رو گردانی از مصو نیت مانوس و آشناشك وتردید مجهول وناآشنا را د ر بر دارد. معهذا ناایمنی وتردید علی ا لا کثر مهارتها ونیرو های برخورد باخود را زند، میسازد. بنابراین زمینه یی از برای بدبینی باقی نمیماند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

در نهایت تحلیل، بهایی که از برای پیشرفت پرداخته میشود گران است: فقدان، تباهی جانشین سازی. اگر تمتع از پدیده یی نو و بهتر به دست آید باید از چیزی کهنه و بی ارزش چشم پوشیده شود. از برای اینکه آزادی نسبی بزرگسالی را بیازماییم باید مصونیتهای کودکی را قربان کنیم.

اصرار وایت هید براهمیت خطر پذیری از این نشات میکند که بنظر وی تنها وجود دو بدیل ممکن است:

باری مسایل جدیدی پدید می آیند که با روشهای کهنه حل نمیشوند. بدینسان خطر پذیری یگانه منبع ناامنی نیست. سلامت ظاهری روشهای عمر خورده انواع ناامنیها را ببار میآورد. این ناامنیها بدون شك بزرگتر اند، زیرا با فقدان روحیهٔ خطر پذیری امید نجات محروم است. تاریخ تباهی تمدن های بعضی از جوامع مانند چین و هند باستان شاهد ناامنیهایی است که در نازدانه گیهای سکون و نرمی و ناز کی سنتی مضمر بوده است. نتیجه چنان رونق فریندهٔ زندگیست که سر انجام درز میکند زیرا بنیاد آن به ویرانی میگراید. باید دانست که وایت هید شیدای «تحول به هر بهایی که باشد» نیست، و نه تجارب گذشتگان را یکسره بی ارزش میداند. نه چندان کسان در تحسین عمیق از مفاخر گذشته و اثرات انگیزندهٔ ماضی بر وایت هید پیشی جسته اند. وی گوید: خرد آنانیکه پیش از ما رفته اند خواسته یی گرانبهاست. ولی همهٔ اینها باید به نحوی شایسته تحسین شوند. حال میتواند ضعیف شود، گذشته خواه پیروزمندانه باشد خواه گم شده، چنانکه باری گفته است. هرآنکس که از گذشته عبرت نگیرد از تکرار اشتباهات اجداد خود ناگزیر است. خطر پذیری باید بر تهداب استوار خرد و فنون گذشته گان بنا یابد. ولی نه باید پای تمدن در زنجیر گذشته پیچیده باشد.

آشتی

از آنچه وایت هید در باب خطر پذیری گفته است بر میخیزد که مقصود وی از آشتی وضع سکون و حالت بی احساسی نیست. بلکه در نزد وی آشتی احساس مثبت، پرپیچ و پرتأثیر بیدار کردن و نیرو بخشیدن فعالیت انسان است. وایت هید اصطلاح آشتی را صرف به مفهوم سیاسی بکار نمیبرد. هر چند، بدون شك، جنگ از میان برمیخیزد ـ در صورتیکه تعداد کثیری از آدمیزادگان

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنان حالت ذهنی را که وایت هید آشتی نامیده است دریابند. این حالت ذهنی که با احساس عمیق زیبایی (به مفهوم عام آن و به اصطلاح یونانیان) توأم است اهمیت فوق العاده دارد. اساس آشتی را وقف بودن به هماهنگی کمال مطلوب، که دران راستی اخلاقی در جهانی زیبا جلوه گر میباشد، تشکیل میدهد. درچنین هماهنگی باید راستی که واجد والاترین ارزشهاست احترام شود. وی ایمان دارد براینکه زیبایی عنصر یست پایدار ودر ماهیت اشیاء حفاظت میشود.

چون حالت آشتی دست دهد راش خلل نا پذیری عاید میکند. آتش خود نگریهای شخصی و حساسیتهای کوچك در امور عادی در مواقع مناسب فرومینشیند چیز مهمی از ان بروز نمیکند. صرف کسانی را که دیده بر خسارتعالی کشوده اندنه میآزارد. بدینصورت آشتی به وسعت نظر بسته گی دارد. پشت سر نمونه های قضاوت حقایق می نشیند. آشتی در آدمی بر خورد فارغ از خود را درتمام امور زندگی پدید میآورد. یعنی فرد انسانی دیگر اعاشه واباته وارتقای وضع ذهنی خویشتن راسحور فعالیتهای خودنمیسازد. دیگر کاینات هم به دوراونه میچرخد. میتواندوظیفه یی را که به نیکوئی انجام یافته باشد، به وی تعلق بدارد یانی، بستاید. شهرت با همه سردی وسختی اش کششی نمیدارد چون طبل میان تهی مینماید. آدمی از خود پسندی تنگ نظرانه و اسیر هد وباخوی آشتی جوی در آستانهٔ کاخ شرایط لازمی تعالی به تمدن پا مینهد. انسان را دوست میدارد. وصول به مرتبه خود وارسته از خود پسندی مقادیر هنگفتی از نیرو های حیاتی را که در راه وصول به اهداف حقیر ضایع میشود پس انداز میکند و زمینهٔ رشد فعالیتهای واقعاً ابداعی را هموار میسازد.

وایت هید، جسته، جسته وبا احتیاط راجع به تفریق محبت والدین بافرزند وایثاریکه در آشتی نهفته است هوشدار میگوید. متاسفانه در غالب موارد والدین اسیر چنگال خود پسندی میباشند. از تمرکز دادن فعالیتهای خود بر محور «چیزی برون از خودشان» که نشان تشخص آنان است حظ وافر شخصی میبرند. در موردنادر محبت والدین بافرزند، یا محبت همسر با همسر، مثالی ازایثار خالی از خود پسندی تواند بود. بدینگونه همگونی بسیار نزد یکی به آشتی پدید میآید. درچنین احوال امکانات وصول به هماهنگی کامل فعالیت انسان میسر میشود، وآرمانهای عالی بطرز خاصی بر آورده میگردد.

حتی واقعیات بهیمی وگزندهٔ شر در برهم زدن توان مغز آگنده از آشتی بشر متمدن توفیق نمییابد. آدمی از وجود شر انکار نمیکند. به وجود آلام حیوانی، حیات معترف میباشد. ولی شر صرف به حیث یك واقعیت ستمگار زندگی انگاشته نمیشود. آلام ناشی از شر توجه آدمی را به آنچه باید باشد ولی اکنون نیست، وشاید در آینده باشد، معطوف

(c) ketabton.com: The Digital Library

میگرد اند . شا ید رو حیهٔ خطر پذ یری نمو د ا رآ رما نی باشد که آ لام شر راهش رابسته و در مـوقع مغتنم بـه عرض وجو دنهایی بپر د ازد. هیچ انسا نی‌از بـر ای ظـفر یـافـاتن بـر شر انـگیخته‌نخواهـدشد، مگر اینکه‌تصو یر ی‌از آ نچه «شایدباشد» پیش نظر نداشته باشد . ازاین با بت « الم » به حیث صا فی‌عو اطف خدمت میکند . شر را نیش بر کنده میشو د . ارزش آن‌بمثا بهٔ دستیا رخیر بز رگتر شناخته و ستوده‌میشود.

خرد پختهٔ و ایت‌هید اورا ازا ین‌حقیقت بیخبر نمیگذارد که کبوتر آشتی‌به‌هنگام «جوانی» انسان نیرومند تواند بود. کو تاه‌سخن ، نه‌تنها آشتیی وجوددارد که « ممر الم » است . آشتی دیگری‌نیزهست که « تاج تا ر که جوانی» است،مقصودو ی این‌است که‌چون بر نا یی شیفتهٔ حمامهٔ جمال شود ، آنرا صمیمانه احساس کند ودر ژرفنای‌تجار ب‌ز یبا یی شناسی‌غطه ورشو د آنو قت ،باذ هن خا لی از خلل خو دپسندی‌چشمش‌به‌دیدار آشتی , هم‌آهنگی کر دار در راه تلاش به سوی‌اهداف عالی‌ر و شن میشود .

درو ن بحر معا نی نگر نه آن‌گهر ی — که‌قدر و قیمت‌خودرابها توانی کرد
مگر که درد وغم عشق‌سر زنددر تو — بد رد او غم‌دل را دو اتوا نی کرد

(جلال‌الدین بلخی)

به سا ن هر خواستهٔ بزرگ آشتی نعمت گو نه بیست . این‌نعمت‌نصیب کسانی‌میشو د که به جستجو یش‌از بر ای خو دباقر با ن کر دن همهٔ دیگر کسان دیو انه‌و ار شتا بند . این حقیقت بسیار پیش چنین بیا ن شده است :

آنکه درغم جان خودباشد ، آن‌را ازدست مید هد .

ر ا ستی :

حکمی ، یا احساسی ، آ نگاه راست‌است که گزار ش‌صحیحی از اموری که راجع به آن‌باشد مهیا سازد . بدو ن مقابلهٔ‌راسخ با « حقا یق » وگزارش واقعی در بارهٔ آن مراتب خطر پذ یری وآشتی میسر نمیگردد . جما لیکه انسان متمدن شیفتهٔ آن است متقاضی صداقت انسا ن با خو د و دیگران است .

در حا لیکه وایت هید ا همیت راستی ر اتأکید میکند ، ضرور نمیداند که‌هر نظری‌یاگزارشی یقینی و به معنای کلمه راست با شد . درسرآغاز پژ و هشهای علمی چنا ن فرضیه ها یی‌تأ سیس میشوند که‌از ابن جهات کا مل نمیباشند . امافر ضیه های‌علمی آخر ین تکیه گاه نیست . ین فاصلهٔ تخیلی مر حلهٔ ابداعی هیئت کلی عملیه یست که‌از آ نو قوف‌واقعی‌د ر بارهٔ‌اشخا ص واشیاء حاصل میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مداقعهٔ وایت هید از رو حیهٔ خطر پذیری اورا به‌خودداری ازصدور هرگونه حکمي‌هد ا یت میکند که‌راستی کامل ونها یی‌ازآن مستفاد شود . هیچ حکمی راست نهایی نتوا ند بود زیرا جهان از هر جهت همواره‌در تحول است،امور و موادتازه ظهور میکند. طر یق‌جستجوی راستی‌د ر ا مور حیاتی دراز ودشوار گذارا ست . جای جز میت و تعصب نیست . وا یت هید هیچگاه نکوشیده است تا به « ایقانات » ر یاضی وفز یك که درسا لیان ۱۸۸۰ در کمبر یج میاسوخت ودرآغاز قرن ما بعد عتیقه های از رواج افتاده رامیما نست اشاره بی‌بکند .غا لباً نظر یه های مخالف نه بیخی راستند و نه به تمامی دروغ . بنا بر این‌از تصادم اندیشه‌ها آفت‌نه‌میاید،فرصت مساعد است تاازآثار دیگر ان‌وجستجوی‌دسته جمعی‌خیرمشترک ـ دانش و سیعتر ـ استفادمشود.

با آنهم ، راستی همواره رحمت پاکیزه نیست . ممکن است‌گزارشی متقن از و اقعات مو رد سوء استفاده قرارگیرد . نیزممکن است گز ارشی متقن ازواقعیات با تفسیر سفسطه آمیز مغشو ش گـــر د د .

باید بخاطر داشت که تنهاخطر پذیری ، آشتی وراستی ،کیفیات لازمهٔ تمدن نیست . ز یبا یی و هنر نیز لازمهٔ آن است.در بسا مو ارد ز یبایی و هنر با راستی رابطه ندارد .قسمتي‌ازآثار بزرگ تخیلی ، مثلا نما یشنامه های شکسپیر ، گزارشها ی متقن‌نیست . جلال‌و شکوهٔ آفتا ب آ فل درکبو تر خانه هاي‌تنگ عقلانی‌راستی ودروغ به‌آرامی نمیگنجد. و نیز نه میتو ان باآرما نهای ارزش ـ ز یبا یی ، نیکی ـ چنین معامله یی کرد . ممکن است صدور احکام در بارهٔ آرمانهای عالی یادرباب تحقق آنها (نقشی ز یبا ، کرد اری‌نیک) گزا ز ش راست‌یادروغ ، صحیح‌یاغلط باشد . درانجام‌تحلیل باز شنا ختن ز یبا یی و نیکی (در سر حلهٔ ذهنی یاواقعی) از یکد یگر بر واقعیتی استوار است که‌ازنظر وایت‌هید سه کیفیت جداگانه هستند .این‌سه کیفیت در یکـی مد غم‌نتو اند شد .

ز یبا یی :

ز یبا یی به حیث تطا بق با همی‌عنا صر ساز ندهٔ‌تجر به وفقد ان اخلال باهمی آ نهاتعر یف شده‌است . در عالیتر ین شکل ز یبا یی‌تنظیم هما هنگ ، با تقا بلات دارای‌طرح ازد یادمیبا ید هماهنگی بیش از حد زیبایی را به ناچیزی بیروح تقلیل‌مید هد . آهنگیکه آ شکارا ساده‌باشد به حـد « زمزمه‌یی » یکنواخت فرود آید و بلا اشتباه ا ز عناصر قا بل تشخیص محتوی‌عاری باشد نسبت به ساختمان‌پیچیده ترشعر که‌دران هر فکری از اقتضای لفظی خود قطع گردد فروتراز معیار تعالی قرار میگیرد .هرگاه پیچیده گی بنا ی یك عما رت را با سادگی تنگ ما یهٔ یك خا نهٔ گلین در یك‌دهکده تطبیق کنیم این‌واقعیت آشکار میگر دد .علاوه بر تقابلات دا رای طر ح ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

عوامل دیگر نیزدروصول به‌عالیترین شکل زیبایی اثر دارد از جمله یکی همرنگ‌است .افزایش در غنای‌زنده‌گی ، که ازدرك زیبایی پدید ار میگردد ، ضرورت شمول‌آنرا درفهرست‌عوامل اساسی تمدن نمودار میسازد،حقیقت این امر از تجربه وتحلیل یکی دیگر از عناصر تمدن ـ که‌هنر است ـ روشنتر میگردد .

هنر :

به‌نظر وایت‌هید ، هنر مجردات را به واقعیات وو اقعیات را به‌مجردات مبدل میسازد . به الفاظ دیگر ، کدام معنایی که درتجربه به طرز مبهم وغیرمبهم‌وجودبداردد راثرهنری‌بانیروی جبری جان میابد . مثلاممکن است که هرآلام و مشقات انسانی‌را از حالت‌لفظی به‌عالم‌واقعی حقیقت اجتناب ناپذیر انتقال دهد . از سوی دیگر بعضی ازحقایق مأنوس و معتادتجربه ، که از بسیاری ما نوسیت به‌نظر نرسند ، به سان منبع اطلاع و غنا از محل ووظیفهٔ خود منتزع میگردند چه‌بسا که زیبایی باغی ازداخل چادرچوبهٔ نقشی متجلی گردد واحساس بی‌شایبهٔ زیبایی را پدیدار سازد.

(دنباله دارد)

کوشش پرواز

نگه را تابران رخسار رنگین بازمیکردم
شفق‌خودرابچشمم‌تاکه‌می‌زدنازمیکردم
چه مشکل‌بود شب کیف نیازوناز فهمیدن
سخن در دل تو میگفتی و من‌آواز میکردم
حدوث اینجا درآغوش قدم سوجود میگردد
عبث من صحبت ازانجام یا آغاز میکردم
چو رنگ وبو بقید غنچه یا پا بند برگ گل
بهر وضعی که‌بودم کوشش پرواز میکردم
قبول دل به بزم‌لاله رویان معنیی دارد
من‌این‌آیینه راعمری‌بخون‌پردازمیکردم
ازان ناخن که‌بر دل می‌رسیداز یادابر ویش
به قانون دل الفت‌نوا ،شهباز میکردم
چه‌خوش بودی«صفا» گربرطراز گل‌درین بستان
به پهلو نشتر هر خار را دمساز می کردم

محمد ابراهیم صفا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر مزار رابعه

به شهر بلخم ودر سر هوای کوی تو دارم
هوای کوی دل انگیزوعطر بوی تو دارم
ستا ده‌ام بمزا رسرآ مد همه عشاق
بر وح ر ابعه، ذکر ا زرخ نکوی تو دارم
کنون به دختر همشهر یت ز عشق تو گو یم
غز ل بیا دلب گرم و شعرگوی تو د ارم
به «بنت کعب»ز سر دیی گا هگاه تو نا لم
فغا ن ز سر کشی قلب‌شعله خوی تود ارم
به پیشوای تو ا ز پیشهٔ جفای تو، گو یم
هزا رشکوه ز روح گریز جوی تود ا رم
به همنوای تو، زین بینو ا دلم، همه فریاد:
ا زان نوا که‌بسی خفته درگلوی تودا رم
نشسته ا شک تمنا ی تو بگو شهٔ چشمم
رسیده جان به‌لب از د اغ آرزوی تود ا رم
د و با ره قصهٔ بکتاش ا و ز من شده ز نده
که‌بعد مرگ، هم‌ایدوست ! جستجوی‌تود ارم
فغان به حال طهوری، زگور را بعه خیز د
ببین چه محشری‌از شور های و هوی تو دارم

(ناصر طهو ری)

نویسنده: اقتدار حسین صدیقی
مترجم: پوهندوی حمیدالله امین

سیاست شیرشاه در برابر راجپوت‌ها

مورخین قرون وسطی به شمول آنعده از نویسندگانیکه در مقابل شیرشاه به نسبت اخراج گورکانیان از هند خوشبین نیستند در ینموضوع هم عقیده اند که شیرشاه یك شخص عادل وخیرخواه بود. ایجاد صلح و شکوفانی در امپراتوری بشمول تاسیس پروژه هایی برای بهبود اجتماعی و اقتصادی از امتیازات او بشمار میروند. در زمره نویسندگان معاصر پروفیسور قانونگو اولین شخصی است که رساله یی را تحت عنوان ((شیرشاه)) در سال ۱۹۲۱ بطبع رسانید. پروفیسور قانونگو درین اثر علاوه بر شرح زندگی وموفقیت های شیرشاه درساحه های سیاسی واداری، نظریات مذهبی او را نیز مورد تحلیل وتجزیه قرار داده و او رادر تعقیب یك سیاست مترقی مذهبی در مقابل مردمان غیر مسلمان از جلال الدین اکبر پیشقدم معرفی کرده است (۱) متعاقباً H. Beveridge او را در اغماض در ارتباط با قتل عام راجپوت های پوران مل بعد از فتح رایسین دریك نامه مورد انتقاد قرار داد. (۲) در همین زمینه پروفیسور شری رام شرمانیز بسال ۱۹۴۵ بروی انتقاد نمود ومتذکر گردید که شیرشاه در تعقیب فکر مذهبی ازاسلاف خود فرق نداشت. باساس تذکرات وی شیرشاه راجپوت های پوران مل در رایسین وراجه مالدیو از مروار را بمنظور بدست آوردن شهرت، منزلت مذهبی از بین برده است. (۳)

باینترتیب پروفیسر قانونگو که درآغاز از سیستم سیاسی شیرشاه طرفداری مینمود بعداً تحت تاثیر انتقادات دانشمندان فوق قرارگرفت وبنابر ان نظریات خود را که در ارتباط باسیاست ازاد منشانه مذهبی شیرشاه درسال ۱۹۲۱ ارائه نموده بود تغیر داد.

---

(1) Sher Shah calcutta 1921 P. 417.
(2) Cf Sher Shah and His Times, P.X.
Cf Religious Policy of the Mughol Emperors Sri Ram Sharma, P. 11.

ودریك اثر دیگر تجدید نظر شده خود که درسال ۱۹۶۵ تحت عنوان «شیر شاه‌ودوره او» بطبع رسید او را بحیث یك شخص مذهبی معرفی نمود (۱) باوجود آنکه وی ازمنابع مختلف موجود به‌دری، هندی، راجستانی که محتوی اطلاعات در بارهٔ موقف دوستانه شیر شاه با اکثریت بزرگان راجپوت های راجپوتانه می‌باشد، استفاده نموده است اما در استنتاج خویش نظریات متضادی را ارائه‌مینماید بطورمثال این پروفیسر دانشمنددر هنگامیکه‌رفتارخائنانه پورانمل را در مقابل افسران افغانی بعد از بازگشت شیر شاه ازمالوا درسال ۱۵۴۲ توضیح‌نموده به تعقیب آن در پاسخ به این ،عمل از بین بردن پوران مل‌راتوسط شیر شاه درسال ۱۹۴۳ تذکر میدهد واظهار میدارد «ازآنجائیکه موجودیت دلایل کافی سیاسی شیر شاه را در قسمت حملهٔ پوران مل درسال ۱۵۴۳ کاملا حق بجانب نشان میدهد ضرورنیست انگیزه اصلی این عمل رامذهبي بدانیم این حقیقت را باید بخاطر داشت که پوران مل یکسال قبل در هنگام ترک‌دادن گاگرون یکدسته ازقشون راجپوت رابسرکردگی برادرش‌چتوبهوج بخدمت شیر شاه گذاشت ... .ازقرار معلوم همین راجپوت های رایسین بعداً فرار کردند ....بنابران علت‌اصلی نیزدر همین امرنهفته استو نمیتوان شیرشاه‌رادران‌موردملزم قرار داد » (۲)

درضمایم همین‌فصل پروفیسر قانونگو مسؤلیت شیر شاه را در قتل عام رایسین توضیح نموده واورا متهم مینماید واظهار میدارد « با ینترتیب باید بر عقاید خویش تجدید نظر نمائیم . ودرین موضوع که شیرشاه بصورت واضح .... قرار گرفته شك وابهام را در خود راه ندهیم (۳)

همچنان هنگامیکه وی‌از فتوحات‌شیر شاه درمرور وراجپوتانه تذکربعمل میاورد نظریات خودرا خودش درهمان‌جاو همان جمله نفی مینماید. پروفیسر قانونگو میگوید «فتوحات شیر شاه نشانه‌آخرین مرحله سیاست سر کوبی نژاد راجپوت‌است که‌ازهمان‌اوایل توسط سلاطین دهلی تعقیب گردیده‌است. همچنان این اولین مرحله مساعی است که بمنظور ایجاد یك امپراتوری مقتدر هندی از طریق‌اتخاذ سیاست مصالحه‌وهمکاری باحفظ روحیه‌احترام متقابل تحت رهنمایی وی عملی گردیده است .

---

(۱) Shershah and His Times PP. 30—49.

(۲) ـ ایضاً P. 385.

(۳) همان‌اثر ص ۳۹۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

«۱» حال باید دید که ایا ممکن است شخصی هر دونوع سیاست یعنی سرکوبی ومصالحه وهمکاری متقابل را درمقابل یکنوع مردم ودریکوقت انجام دهد ؟ یك شخص متعصب نمیتواند در قسمت اعمار یك امپراتوری مقتدرتوجه سردمانی را که تحت ظلم قرارگرفته اندجلب نماید بنابران برای آنکه سیاست شیرشاه درمقابل راجپوت ها درخلال وقایع تاریخی آن توضیح گردد ایجاب مینماید تاسواد موجود درمنابع تاریخی بصورت انتقادی موردمطالعه قرار داده شود. اگرچه ازمطالعه دقیق این مساله شاید نتایج مختلف بدست آید اما باآنهم اگرتمام حقایق وشرایط موجوده درزمینه در نظر گرفته شوند به سهولت بهچهره واقعی شیرشاه وواقعات عصر اوپی خواهیم برد .

شیرشاه بحیث یك زمامدار باتجربه درامور اداری نمیتوانست سر کردگان راجپوت را که تقریبا درتمام مناطق هند شمالی یك قدرت مهم پنداشته شده وخدمات بزرگی را برای او انجام میدادند ازنظردور نگهدارد. چنان مینماید که سیاست اودرمقابل راجپوت ها درهنگامی طرح ریزی شد که در غیاب میاحسن درجوانپور از وی تقاضا شد تااداره اقطاع کوچك پدرش رادردست گیرد طوری معلوم میشود که وی دریونوقت بازمینداران و فادار روابط دوستانه داشته وآنانی را که بحکومت وی موافقه نمیکردند به آسانی ازبین برده است اوبرای از بین بردن سرکردگان شورشی از کمك راجپوت های اوجا ینیامانند دیگران استفاده نموده وحقوق زمینداری را به آنها اعطانموده است. همین راجپوت ها که در اوایل مورد تفقدوی قرارگرفتند درهنگامیکه وی به اوج شهرت رسیده بود نیز حایز اهمیت بود ند .(۲)

شیرشاه سیاست مصالحتی خود را در مقابل زمینداران راجپوت وغیر راجپوت حتی بعد از قدرت یافتن نیز در داخل وخارج بسهار اد امه داد و از حمایت وهمکاری آنهادر ادارهٔ وکنترول سرزمین های مفتوحه استفاده نموده است. این گفته پروفیسر قانونگو کاملا حقیقت دارد که میگوید «ازسیاست شیرشاه یکی این بود که اشخاص اداری را ازدا خل ولایت استخدام وتهیه نموده واز خدمات هندوان ومسلمانان محلی وواردد را مور اداری هردو استفاده مینمود تا تغیر اداری در اراضی مفتوحه بصورت تدریجی وبه آسانی صورت

(1) Sher Shah and His Times, P. 417.

(2) Cf. Tradition and Genealogy of the Ujjainiyas in Bihar, Brahma Deva Prasad Ambas Thya, proecedings of the all India History Congress 24th Session, 1961, PP. 122—3, 127 .

این مقاله ترجمه یك اثرهندی است که درنیمه اول قرن ۱۷ توسط Bodhraj بوجودآمده ودر کتابخانه خدا بخش در پتنه موجود می باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

گیرد (۱) .این مطلب را نیز ناگفته نباید گذاشت که در قسمت وفاداری آنعده از اشراف که روی همین ملحوظ بخدمت گماشته میشدند هیچگونه شك و تردیدی وجود نمیداشت موجودیت زمینداران مقتدر علاوه بر آنکه حقیقت فوق را به اثبات میرساند ضمناً نشان میدهد که حکمرانان مسلمان مخالفت با این عناصر مقتدر را به صلاح حکومت کردن در هند نمی پنداشتند . برعکس آنها به همکاری ایشان در اداره سلطنت احتیاج داشتند. زمینداران کوچك بصفت میانجی در بین دولت ودعاقین فعالیت داشتند درحالیکه زمینداران بزرگ که سرزمین های وسیع را در اختیار داشتند امتیازداشتن رعایا را نیز دارا بوده و بنابران به پرداخت خراج سالانه وهمچنان تهیه قشون درهنگام ضرورت مکلف بودند. طوریکه قبلا نیز تذکار یافت این نوع سرکردگان دردوره لودیان جزء طبقه اشراف پنداشته میشدند ومجبوربودند تعدادمعینی ازقشون رابرای خدمت سلطان نگهدارند.

شیرشاه در ارتباط با راجپوت ها وسایر بزرگ زادگان نه تنها سیاست لودیان را دنبال نمود بلکه درین زمینه قدمی نیز فراتر نهاد اما باید گفت که وی در مقابل رقبا و آنانیکه از درمخالفت پیش می آمدند از منتهای شدت کار میگرفت. واقعهٔ مربوط به مهارتها چیرویکی از زمینداران مقتدر در اودی الاصل که برسر زمین پالاماو در بهار حکومت میراند برسیاست او درمقابل انانیکه باوی از درعداوت پیش می آمدند روشنی می اندازد. توضیحات مشتاقی در بارهٔ از بین رفتن او تاحدی مختصر بوده وبرچگونگی روابط بین آنها روشنی انداخته نمیتواند . عباس اولین نویسنده ئیست که بحثی مفصل درین موضوع دارد .واظهار میدارد که شیرشاه مساعی

---

(1) Sher Shah and His Times, P. 222.

امادرهمان صفحه پروفیسر قانونگو باتذکر از خضرخان ترك که شیرشاه درسال ۱۵۳۹ امور بنگال رابوی سپرده بود بحیث یکی ازاشراف بنگالی الاصل اشتباهی را مرتکب میشود.درحقیقت شیرشاه بادرایت کافی که داشت نمی بایست امور یك ولایت وسیع ودارای منابع سرشار رابه اشخاص دیگر که خارج ازحلقه اعتماد یون قدیمه اوقرار داشتند می سپرد.از انجائیکه بنگال ازو سیعترین ولایت امپراتوری سوری بود و برای بدست آوردن آن شیرشاه تلفات زیادی را متقبل شده بود بناء آنباید بیکی از اشراف بنگالی که وفادار یش آنقدر ثابت نبود سپرده شود .بنابران حقیقت مسلم است که خضرخان ترك از پیروان قدیمه شیرشاه بوده ومورد اعتماد او قرار داشت .

زیادی بخرج داد تا باوی کنار بیاید اما سودی نبخشید. مهار تهابه غارتگری های خودادامه دادواز قبول قدرت شیرشاه امتناع ورزیدواز همین جهت در سال ۱۵۳۹-۱۵۴۰ توسط خواص خان از بین رفت (۱) این حقیقت نشان میدهد که بزرگ زادگان سر کرده‌ویا زمینداران با قبول این شرط که‌به سلطان اطاعت داشته ودر خدمت او می بودند حقوق زمینداری خود را محفوظ نگه‌میداشتند. تنهادر موردسر کردگان متمرد بود که ازشدت کار گرفته‌میشد وسرزمین های مربوط شان از آنها گرفته می شد یابشکل خالصه باقی میماندو یا به اشراف دیگر بشکل اقطاع داده‌میشد.

بهرصورت طوری معلوم میشود که شیرشاه حتی بعد از استقرار قدرت درهندشمالی نیزسیاست محتاطانه خود را درمقابل زمینداران وسر کردگان راجپوت ادامه‌داده‌است. توضیحات متفرق در بارهٔ زمینداران که در ارتباط باوقایع مختلف توسط نویسندگان آرائه شده معرف این حقیقت است که آنها تحت شرایط معمول در متصرفات موروثی شان در کمال‌آرامی بسر میبردند. (۲)

تاجائیکه به روابط شیرشاه باسردکردگان راجپوت در مالوه ورا جپوتانه در اوایل دوره حکومت اوتعلق میگیرد این روابط نیز خوب ودوستانه بود. شیرشاه بعد از تسخیر مالوه هیچ یك از سر کردگان‌را جپوت را از سر زمین موروثی شان بی جا نساخت و تصمیم گرفت تا سر کردگان مسلمان چون مالوخان وافغانهای میانه را بهند شمالی منتقل سازد حتی در وقتیکه زعامت اورا نیز قبول کرده‌بودند. زیرا اوبه وفاداری‌شان متیقن‌نبود. اومیخواست موقعیت خود را در مالوه با حمایت راجپوت‌ها بشمول‌راجا پوران مل از رایسین استحکام بخشد. مشتاقی اولین نویسنده‌ئیست که اطلاعات دلچسپی رادرمورد خراب شدن مناسبات بین شیرشاه وپوران مل ارائه مینماید. اما درحالیکه سعی دارد به حملات شیرشاه درمقابل

---

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۵۶ الف وتاریخ شیرشاهی ورق ۶۹- پروفیسر هودیوالا (Hodivala) ناحیه پالاماورا دربهارتحت زمینداری‌مهاریتاچیرومعرفی‌میکند. اوهمچنان اسم سر کردهٔ راکه مورد حمله قرار گرفت بهارت رای (Bharatrai) و انمود میسازد. مراجعه شود به‌ز studies in Indo — Moslim History, Bombay 1939 P. 454.

۲- تاریخ شیرشاهی ورق ۸۸ درینجا راجا میتارسن ازلکهنور رامیتوان تذکرداد او باکورگانیان‌روابط دوستانه‌داشت. بمجرد از بین رفتن شان به شیرشاه‌پیوست.

پوزان مل رنگ مذهبی بدهدا زعلل حقیقی این واقعه چشم می پوشد و تنها اظهارمیدارد که پوران تنها به سبب رویه نامناسبش در مقابل مسلمانان چاندیری در دورهٔ ابراهیم لودی مورد حمله و خشونت شیرشاه قرار گرفت. ازآنجائیکه نویسندگان بعدی بشمول عباس در ین موضوع باستثناقی متفق الرای هستند باید در ینمورد مختصرا اظهار داشت که شیرشاه بعدازتسخیر قلعه رانتامبور به اگره آمد (۱۵۴۲) دوباره بجانب بنگال پیشرفت نمود اما درآنجا مریض شد وبرای هفت روزغذا نخورد ودرجریان همین مرض به قشون خوداسر مراجعت داد. همکاران او اورا چون مریض بودوبه استراحت ضرورت داشت ازین سفر منع کردندامامسودی نبخشید. شیرشاه درپاسخ به آنان اظهارداشت که تصمیم گرفته است پوران مل را به نسبت اعمال نامطلوبش در مقابل اسلام در رایسین آنهم درهنگام سلطان ابراهیم لودی منهدم سازد، زیرا او در همان هنگام ازخداوند استدعا نموده بودبوی قدرت دهد تااین بی حرمتی رادرمقابل اسلام جبران نماید. درزمینه ازبین بردن پوران مل با استفاده ازخدعه هایی اوبایکی ازپیشوایان مشهور مذهبی آنوقت یعنی اسیرسید رفیع الدین نیزمشوره نمود که توسط وی تأیید شد. بعدا شیرشاه دوباره به اگره آمدوبعد ازمدتی اقامت درآنجا عازم گوالیار شد وشهزاده جلال خان را بحیث وکیل خود جانب بهیلسه فرستاد (جنوری ۱۵۴۳) تاانرا با اعمال قوه از پوران مل تصرف نماید، متعاقباً خودش نیز به آنجا رسید وفرمانی به پوران مل در رایسین فرستاد تا بغرض ملاقات بدربار حاضر شود.

قلعه رایسین اولامحاصره وبعدا توسط پوران مل به شیرشاه تسلیم گردیدز یرا نایب قطب خان (سور) مصونیت او را تضمین نمود امامشیرشاه به عهد خودوفانکردوراجپوت هارا ازبین برد (۱)

باقی از صفحه گذشته

اوباقاضی عبدالوهاب ازسمبهل (Sambhal) نیز روابط بسیار خوب داشت. پروفیسرقانونگو مناطق (Lakhanor) luksar را در ناحیه سهارنپور (Saharanpur) یکی میداند درحالیکه منطقه (luksar) فعلی در دوره تحت مطالعه قسمتی ازسرکار سهارنپور را تشکیل میداد و وکهنور عبارت ازپرگنه بوددرسرکار سمبهل که اکنون بنام شاه آباد سربوط ناحیه رامپور می باشد سراجعه شود به sher shah and His Times P. 332.

(۱) واقعات مشتاقی اوراق ۵۴ - ۵۶ الف.

(c) ketabton.com: The Digital Library

درین مورد لازم است به‌بعضی مطالب دیگر نیز توجه مبذول گردد بطوریقین میدا نیم که را یسین هیچگاه مر بوط سلطنت لودی هانبوده است. همچنان درباره سر کار چاند یری که‌پر گنه بهیلسارانیز دربر میگرفت‌میدانیم که‌توسطها رانا سنگا (Maharana Sanga) فتح شدوبعدا به سید بنی رای سپرده شد زیرا وی بعدازقتل مسند عالی میاحسین فر ملی باسلطان ابراهیم‌لودی عداوت داشت بنابران این موضوع که‌پوران‌مل در دوره ابراهیم‌لودی درمقابل مسلمانان چاندیری ویا رایسین‌اشتبا هاتی رامرتکب شده باشد بی‌اسا س‌میباشد. اصلا نویسندگا ن مسلما ن بمنظور معرفی شیر شاه بحیث‌یکی ازقهرمانان اسلام حقایق راطور دیگری‌وانمودساخته‌اند. این‌حقیقت که شیرشاه چا ندیری را از پیر و ان‌پو ر ا ن مل متصرف گر د یده و بعد به نوا سه سید نی رای که‌د رخدمت‌اوبود سپرده است غلطبودن موضوع فوق راهنوز هم رو شن میسازد. میدینی رای یکی ازقبایل راجپوت بنام چوهان مربوط بوده وخانواده‌ا ش در سال ۱۵۲۸ توسط بابرشاه ا ز چاندیری اخراج شده بود. درحالیکه‌پوران مل به‌یك قبیله دیگر راجپوت‌بنام تنوار مربوط می‌باشد و عـد ا وت د یـر ینـه بـین ایـن د و قـبـیـلـه و جـود د ا شـت

شیر شاه بنابر علل سیاسی نواسه میدینی رای رامور د تفقد قرار داد وازوی علیه پوران مل استفاده نمود (۱) بنابران روشن است که توضیحات‌مشتاقی وعباس درینمو ر د عاری ا ز حقیقت بوده قا بل‌اعتماد بوده نمیتواند. علت‌عمده مخالفت شیر شاه وپور ا ن مل را با ید عد م وفا داری اخیر الذ کر در مقابل شیرشاه بعد از با زگشت او ازمالوا در سال ۱۵۴۲ دانست‌ز یرا پوران‌مل بعد از عزیمت شیرشاه‌باسالوخان ورهبران‌دیگرافغانهای‌میانه درهندیاهمدردی‌نشان‌میداد طوریکه پیشتر بدان اشاره شد این موضوع راپروفیسر قانونگو نیز مفصلا تو ضیح نموده است.

ا کنون‌لا زم‌است‌در باره این اشتباه شیرشاه که گویا بعد از فتح رایسین راجپو تهای‌پوران‌مل را قتل‌عا م‌نمو ده‌است‌توضیحات ارائه شود. این یک حقیقت روشن است که شیرشاه در تما م مناطق درمقابل انهائیکه علیه فرمانروایی او حایل پنداشته میشدند به‌اقدامات‌جدی‌متوسل‌میشد درینمورد به ملحوظات دینی ترتیب اثر داده نمیشد وهندوان ومسلما نان را هردوحتی نه شمول افغا نها در برمیگرفت، بنابر همین علت‌بود که خان خا نان‌لودی کشته شدوشاه محمد فرملی‌در

(1) Cf. Shershah and His Times, PP. 385 — 386.

قفس آهنین انداخته شد(۱) زیرا آنان قبل از آن که شیرشاه به‌سلطنت‌برسد در مقابل کورگانیان وفاداری‌تزلزل‌ناپذیر نشان میدادند.

منطقه‌غکر بدون‌استفاده‌باقی ماندز یر اسر کرده‌این منطقه‌ا ز کورگانیان‌طرفدا ری‌سینمو د(۲) و اقعهٔ‌مربوط‌به‌سر کردگان‌جت‌وبلوچ د رجنگل لکهی وملتان این موضوع را هنوزهم‌روشن‌میسازد اگر چه سر کر د گان جت وبلوچ که هر دو مسلمان هم بودند دراوایل (۱۵۴۱) به نسبت دا خل شدن شیر شاه در خدمت شیرشاه سرزمین ها ی شانرا نگهداشتند امابعدا بنابر خو اهش شیر شاه در سال ۱۵۴۳ توسط هیبت خان‌نیازی از بین رفتند.البته میدانیم که‌در ابتداهیبت‌خان انها را باتضمین مصونیت شان فر یب داده وآرام ساخت‌و بعداً ازبین برد حتی مدا خله یکی از پیشو ایان بزرگ مذهبی نیز اورا ازین اقدام با ز نداشت (۳) بنابر ان این معضله باید در پر تو شرا یط مو جوده سیاسی در دوره شیر شاه وهمچنان در ارتباط‌بانظر یات‌و اقدامات سیاسی شیر شاه د رمقابل سر کردگان مختلف مربوط به دسته های مختلف مذهبی و اجتماعی مطالعه گرد د .

(ادامه دارد)

---

(۱) افسانه شاهان اوراق ۱۰۰ ب- ۱۰۱ الف و۱۴۱ب- شیخ کبیر یگانه‌نویسنده ئیست که درباره حبس شاه محمد فرملی درقفس آهنین‌توضیحات مفصل ارائه مینمایداو میگو ید: که شاه محمد فرملی پسر میا معروف فرملی ومقطع سر کار قنوج میباشد که‌در مقابل‌سلطان‌ابراهیم لودی شورش نمود اما شاه محمد تا هنگام سقوط سلطان در سا ل ۱۵۲۶ باوی‌و فادار ماند بعداً وی درخدمت‌بابرشاه‌شامل شد در حالیکه پدرش از مخالفین سر سخت حکومت کو ر گا نیا ن بشما ر میرفت.بابر شاه امورمربوط به سر کاسرن (Saran) رابه شاه محمد فر ملی سپر د جا ئیکه وی بیش از یکمرتبه در مقابل پدرش جنگید واوراشکست داد بانظر گر فتن‌همین اعمال‌اوبود که شیرشاه د رضمن تصرف‌سرز مین ها ی کور گانیه‌درشرق‌او را نیز محبو س‌نمو د ه در قفس آ هنین اند اخت اما بعداً دراثر تو صیه شهزاده جلال خان دوباره ازاد شد.نظام‌الدین،فرشته‌ونعمت‌الله حبس شاه محمد رابه مشاجره لفظی وی باسلطان عادل شاه سو رمربوط‌دانسته‌ودرینمورد‌توضیحات بیشتر ار ائه‌نمی‌دارند. طبقات‌اکبری‌و ر ق. ۱۲ ،فر شته۲۳۳ ،تار یخ خان‌جهانی و رق ۳۹۲.

(۲) تاریخ شیرشاهی ورق۸۵.

(۳) ایضاً و رق۹۲ وهمچنان Sher Shah and His Times P.۲۹۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشهای سه ماهه

بزرگداشت سرور هفت قرن از آغاز شاعری و شش و نیم قرن از وفات امیر خسرو بلخی

هفته بزرگداشت مرور هفت قرن از آغاز شاعری امیر خسرو بلخی روز ۲۱ حوت ۱۳۵۳ در تالار رادیو افغانستان افتتاح گردید .

در مجالس هفته مذکور علاوه بر برخی از دانشمندان افغانی عده یی از علمای کشورهای دوست ایران، هند و اتحاد شوروی سهم گرفته بودند .

در هفته مذکور دانشمندان افغانی و علمای کشورهای دوست مقالاتی خواندند که درباره جوانب مختلف افکار و احوال امیر خسرو نوشته بودند .

بدان مناسبت منتخبات آثار آن شاعر بزرگ بلخ نیز از طرف موسسه بیهقی طبع و نشر گردید .

پوهاند دکتور محبی رئیس پوهنتون شد

حسب پیشنهاد پوهاند عبد القیوم وزیر معارف و تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری رئیس دولت و صدراعظم ، پوهاند دکتور غلام صدیق محبی سابق معاون اداری ریاست پوهنتون ، بحیث رئیس پوهنتون مقرر گردید .

ترفیع علمی

بناغلو عبدالرحمان یوسفی و سید سلطان شاه همام به سلسله ترفیعات این پوهنځی از رتبه پوهنمل برتبه پرهندوی ترفیع کرده اند .

توضیح: در شماره سوم (۱۳۵۳) ترفیع بناغلی عبدالقیوم قویم از رتبه پوهنمل برتبه پوهندوی سهواً درج گردیده بود .

بازگشت بوطن

پوهاند غلام صفدر استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری که جهت تدریس زبان دری در پوهنتون نبراسکا، ایالات متحده امریکا بتاریخ ۱۳ اسد ۱۳۵۲ به آن کشور رفته بود بتاریخ ۲۶ جدی ۱۳۵۳ بوطن بازگشت .

عزیمت بخارج

بناغلی رسول امین استاد شعبه علوم اجتماعی پوهنځی ادبیات و علوم بشری جهت تحقیقات علمی بااستفاده ازیک بورس حکومت دانمارک بتاریخ ۶ دلو ۱۳۵۳ عازم آنکشور گردید .

وهمچنان بناغلی غلام فاروق فلاح استاد شعبه دری این پوهنځی جهت ادامه تحصیلات عالی با استفاده از یک بورس حکومت هند بتاریخ ۱۹ حوت ۱۳۵۳ عازم آن کشور گردید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارغان پوهنځی اد بیات وعلوم بشری

(۲۵۴) نفر مجموعاً از شعبا ت مختلف پو هنځی اد بیات وعلوم بشری درسال ۱۳۵۳ فارغ ا لتحصیل شد ه اند که ا زآ ن جمله (۲۲۱) نفر آ ن ذ کو ر و (۳۳) نفر از ا نا ث میباشند.

برخی شعبات مختلف این پوهنځی عبارتند از: پښتو، دری ،تار یخ ،وجغرا فیه ژورنا لیزم، عر بی، فرا نسوی و ا لما نی.

وهمچنان عدهٔ فارغان ۴۹-۱۳۵۰ مجموعاً ۱۵۰ نفر واز ۵۰-۵۱ مجموعاً ۱۷۸ نفر وا ز سال ۱۳۵۲ جمعا ۲۳۹ نفر میبا شند که از ان جمله ۹۷ نفر آنان از طبقه اناث اند که درسنوات مذکور فارغ گردیده اند .وقرار معلوماتیکه از شعبه تدریسی پوهنځی ادبیات بد ست آمده است ازسال ۱۳۴۹ تا آخر سال تدریسی ۱۳۵۳ جمعاً ۷۸۸ نفر ذ کور و(۱۳۰) نفر اناث فارغ گردیده اند که مجموعاً ۹۱۸ نفر درمد ت متذ کره فارغ التحصیل شده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

81

Souvenir d'une femme de la guerre CIVILE DE 1929.

Au village, au village je cours

Tout déchiré est mon châle
J'ai aperçu Saqaw
(Et ainsi) mon chéri! Mon teint est tout pâle.

82 - BERCEUSE

Dodo, dodo, je te fais
Tout bonnement je t'éléve
Petite cruche, je t'achéte
Au ruisseau, je t'envoie.
Si ton pied glissera
Petite cruche brisera
En pleurant tu rentreras
Dans mes bras te jetteras

(c) ketabton.com: The Digital Library

71

Juste Ciel, Juste Ciel, Juste Ciel !

Les chagrins de la séparation me tuent

Que le ciel fasse brûler l'ennemi de ma vie,

Qu'il soit grillé comme un poisson sur le poêle.

72

Chérie, sais-tu ou non apprécier (tes anciennes amitié)

Es-tu ou non contente de ton mari ?

Tu t'es mariée ! Tel a été le destin,

Dis la vérité, as-tu ou non des remords ?

73

J'ai un coeur; un coeur endolori,

Je suis en deuil pour un mort et je subis la séparation d'avec un vivant,

Quant au deuil pour une, mort je consens à l'ordre de Dieu

Mais la Séparation avec un vivant ? Cela dépasse mes forces

74

Si je meurs dans ce désert aride,

Tu viendras, chérie, assister à mes funérailles,

Au moment ou on m'aura enveloppé du linceul,

Tu me prendras dans tes bras les yeux en larmes.

75

Sur la haute montagne, demeure un couple de panthères,

Bruits de gémissements, fumée de coup tiré d'un fusil,

Jeunes gens, habillez-vous de noir, vivez tous affligés (1)

Car le coussin de la mort (2) est une dalle de pierre

76

O Destin, laisse-nous vivre, nous sommes jeunes,

La viellesse ne nous a pas encore affligés, nous sommes heureux

Va traverser la rue des vieillards,

Quand notre tour arrivera nous partirons nous-même.

77

Amis et frères, souvenez-vous de moi,

Faites mon cercueil en buis (3)

Transportez-le pas à pas,

Posez-le sur la terre noire et lamentez-vous.

chant populaires autres que les quatrains.

78

O vendeur de pistaches
casse des pistaches
vends des pistaches

Les lèvres de la bien-aimée sont fines
casse doucement
vend délicatement.

79

Nuit d'amour

Nos coeurs nous nous attachions

Au milieu de la nuit, nous nous embrassions

A l'aube (du péché) nous nous repentions

Des fleurs, les cheveux de la belle parions.

80

Petite chérie tu es pareille aux fleurs

Tes pas laissent des traces dans le coeur

Si je savais que tu serais venue

J'aurais planté des fleurs tout le long de cette rue.

---

(1) littéraement : marchez en noir"

(2) " du Dernier Jugement

(NOTE : Quatrain populaire célèbre, où l'unité de rime l'emporte sur l'unité du sens)

(3) Symbole de la jeunesse.

(c) ketabton.com: The Digital Library

gardiens
Qui t'empêchent de sortir de la maison !

60

Je suis arrivé à la porte de ta demeure,
J'ai entendu ta douce voix,
Je voulais venir auprès de toi,
Tes frères ne nous le permettent pas.

61

Depuis le temps que les blés sont verts,
La bien-aimée a cessé tout amour avec moi,
Que le Seigneur fasse périr son vieux papa,
Minuit, il l'a menacée avec un poignard!

62

O jeune fille, tu es toute pâle, toute frêle
Je t'aime, toi orpheline de mère
Je t'aime, je te jure, je te jure,
Toi, opprimée par la méchante vielle.

63

Je suis isolée dans cette maison, ô Ciel!
Surveillée par six méchants, des calamités ô Ciel!
Six calamités, six infidèles!
Je consens plutôt à ma mort, ô Ciel !

64

Chéri, tu a fais une sottise,
Tu m'as envoyé un message par des gens ignobles
Par des gens ignobles, infidéles,
Tu t'es couvert de honte, tu m'as couverte de honte.

65

La ferme de ma chérie se trouve à l'ombre des peupliers
Midi j'ai rendez-vous avec elle,
Ah que ce fils de Satan meure (Quelle mauvaise chance!)
Voici le gendarme du sous-préfet qui vient me réclamer quelque chose.

66

Je m'expatrie, je vais à Baghdâd,
Je n'évoquerai jamais plus le nom de Kâbol,
A chaque étape, lorsque je me rappellerai Kâbol,
Je dirai, continuellement : Seigneur, justice, secours!

67

Chérie, je deviens fou de toi
Je vais m'engager dans l'artillerie,
Je vais en service à Balx, à Boxârâ
Si le canon est perdu, je serais enchaîné !

68

Tu es arrivée dans la cour, ton écharpe tenue entre tes dents,
Tu es rentrée, les yeux pleins de larmes,
Ne pleure pas, sois pieusement patiente,
Dieu me fera sortir de prison.

69

_ Gracieuse chérie aux dents fines
Pour ton amour on m,a mené à la prison
_ Ne t,attriste pas; chéri; tu ne sais rien;
J,ai mes deux pendants d, oreilles pour les frais.

70

Seigneur qu,est-ce que je subis
Mon lit est couvert de toile blanche(1)
Dieu te fasse Docteur (2)
Pour que tu demeures à - mon chevet.

---

(1) Lit d,hôpital -

(2) mot anglo-indien.

(c) ketabton.com: The Digital Library

N'épouses pas l'étranger, tu serais étrangère,
Tu seras folle (de nostalgie) pour le sol de ta patrie.

50

Que je sois immolée à toi, fin et délicat,
Je serais folle si tu partais en voyage
Si tu partais, je ne prononcerais plus ton nom
Je t'oublierais, je serais (pour toi, comme) une inconnue.

51

Chéri, viens, renonce à ce voyage
Oublie tout-à-fait cette idée (5) déraisonnable !
Idée déraisonnable! Comme tu es peu mûr !
Viens et pense á un autre projet.

52

Ou es-tu donc, on n'a aucune nouvelle de toi,
Tu t'amuses bien et tu ne te rappelles personne ;
J'adresse une requête (officielle) auprès de ceux qui
te voient toujours
Ma requête cependant ne parvient pas à ta cour !

53

Que je suis charmé par toi, ô orange parfumée (1)
Je vis de ton parfum où que tu sois,
Tu ne reviens pas (en ton pays) et tu n'envoies pas de lettre,
Peut-être es-tu devenu infidèle et adores-tu des idoles

54

Chérie n'écoutes pas autrui,
Regardes une fois mon teint pâle (2)
Et la promesse que tu m'avais faite sous la fenêtre?
Je pourrais être tué, je ne renoncerais pas à toi !

55

O jeune fille tu es gaie, tu es frivole,
Cela ne te fait rien de torturer (3) ton amoureux
Ne redoutes-tu pas le Grand Jugement (4)
En tuant ainsi un ami en pleine jeunesse ?

56

Si tu savais exactement l'état où je suis,
Ton coeur de pierre aurait pitié de moi, chérie,
Tu pourrais voyager dans tous les pays de l'univers,
Tu ne trouverais personne comme moi, amoureux fidèle.

57

Si tu trahis la parole que tu m'a donnée,
Puissent toutes les douleurs du monde s'emparer de toi !
Puisse le Saint Qoran te punir (5)
Si tu as donné ton coeur ailleur, à une autre !

58

J'ai grandi dans cette vaste maison, Chéri,
Je suis amie du jeune homme au turban blanc, Chéri
Jeune homme au turban blanc ! Nous étions enlacés...
Voici qu'arrive tout à coup mon oncle, et tout est divulgué ! Chéri !

59

Juste Ciel, Juste Ciel, Juste Ciel,
Des journées de séparation m'ont tué,
Que Dieu fasse périr tes

---

(1) littéralement : orange (gardée) en main.
(2) littéralement : teint jaune (de chagrin)
(3) littéralement : tuer
(4) " le Demain de Qiamat
(5) littéralement : que la parole Divine devienne l'ennemi de ton âme.
(6) littéralement l'infidéle.

(c) ketabton.com: The Digital Library

baisers
Tu as crié : j'appartiens à autrui !

40

Que je sois immolé à toi O Bibi (8) Welâyat,
Plein d'espoir je suis arrivé derrière ta ferme,
Plein d'espoir je suis arrivé et je n'ai pas vu ton visage,
Que je sois immolé à ta grande pudeur.

41

Une bande de pigeons est venue de cette colline,
La mère et sa fille vont aux champs
Elles vont aux champs, allez leur dire :
Je suis l'esclave de la mère, l'amoureux de la fille.

42

Si ton nom n'était pas rattaché au mien (9)
Ce feu (de douleur) ne me brûlerait pas le coeur
Si ce n'était pour tes beaux yeux (10)
Il n'y aurait aucune trace de moi dans l'agréable ville de Kâbul

43

(Belle aux) yeux noirs, tes deux yeux comme des étoiles,
Par toi le coeur de l'amoureux cent fois déchiré,
Puisses-tu vivre jusqu'à l'Eternité
Peu importe, si moi je meurs de chagrin...

44

O belle fille, je suis épris de toi
Par Allah je suis amoureux et languissant pour toi,
Si tu n'a aucun sentiment pour moi
Je suis quand même tout fidèle à toi.

45

Depuis deux ou trois jours, le parfum de fleurs ne m'arrive plus,
Le chant du rossignol ne m'arrive plus
Allez demander au jardinier:
Pourquoi le rossignol, pour contempler les fleurs n'arrive plus?

46

Depuis le jour où tu es parti de mes bras
Par Allah, je me sens vivre le Dernier Jugement (1)
Si tu savais (exactement) mon état, chéri,
Même (de) la Montagne Qaf tu viendrais dans mes bras.

47

Chérie, pourquoi t'es-tu enfuie loin de moi,
M'as-tu entendu dire quelque chose de méchant?
Si je ne t'ai pas dit quelque chose de méchant
Pourquoi as-tu rompu tout amour avec moi?

48

Que j'aime tes sourires espiégles (2)
Que j'aime tes regards coquets (3)
Juste Ciel ! Mais je n'ai commis aucun crime, aucune faute
Que j'aime (pourtant) tes caprices sans raison !

49

Ta coiffure parée des (pièces de) Shâyi et Sannâr,
N'épouses pas l'étranger (4) mieux vaut un compatriote

---

(1) Littéralement : sur moi est venu le Dernier Jour.
(2) littéralement : sourire sous la lèvre ;
(3) " regard en cachette.
(4) Il s'agit d'un "étranger" au village ou à la région.
(5) littéralement : chasse de ta tête l'idée....

(c) ketabton.com: The Digital Library

31

Chérie viens nous allons nous asseoir l'un prés de l'autre

Nous sommes jeunes, il faut bien que les désirs de nos coeurs soient assouvis,

Nous sommes jeunes, nous sommes dans la fleur de l'âge,

Nous pourrions périr comme des fleurs...

32

Amie. (1) si je cherche l'amour ; les belles ne manquent pas

Si je désire sentir des fleurs, les roseraies ne manquent pas

Si je désire contempler de beaux visages,

Devant mes yeux de beaux visages (2) ne manquent pas.

(1) littéralement : Fleur

(2) littéralement : Contemplation (de beaux visages)

33

Lorsque tu verras ma bien-aimée chez elle,

Dis-lui de douces choses (3) de ma part

Donne-lui ma bague comme souvenir

(Et dit lui) que Dieu te fasse parvenir à moi!

34

Si je t'évoque ma douleur augmente,

Si je t'oublie, puissé-je devenir aveugle,

Je ne suis pas de ces jeunes gens ignobles,

Je suis fidèle à l'amour jusqu'à la tombe.

35

Seigneur, je gémis et je gémis sans répit

Fais assouvir mon désir afin que je cesse de gémir,

J'ai ici bas deux désirs seulement,

D'abord la foi sauve et ensuite l'amour (4) de ma bien-aimée

36

Si une autre fois je vois ma fée

Je lui ferai mettre (cette robe en) Sultan-Zari

Si le Sultan Zari lui plaît

J'illuminerai la tombe du (Saint) Baba-ye Wali.

37

O jeune fille que je te fasse habiller de blanc,

Que je contemple ta boucle d'oreille,

Contempler ta boucle d'oreille;ce n'est rien

Que je t'amène en ma demeure en mariée!

38

O ma belle fleur, ma belle fleur,

Les potiers emportent mes briques et argile, (5)

Les potiers emportent (cela) pour en faire un chelam (6)

Pour que la bien-aimée aspire la fumée de mon coeur (brûlé)

39

O ma fée chérie, je t'ai vue dans le champs de blé

Je voulais bien venir te rejoindre (7)

Je voulais bien quelques

(3) littéralement : salutation.

(4) littéralement : contemplation, rencontre.

(5) Il s'agit, dit-on, de briques et argile fait du corps transformé en poussière aprés la mort.

(6) (Pot. de). narguilé

(7) littéralement : marcher derriére toi.

(8) Mademoiselle

(9) C'est-à-dire : si tu n'étais pas reconnue comme ma fiancée

(10) littéralement : à cause de-toi, pour te ménager.

(c) ketabton.com: The Digital Library

20

Va dire à la bien-aimée, ton ami est arrivé
O narcisse, ton prétendant (1) est arrivé
Va dire à la Bien-aimée : réjouis-toi (2)
Ton ami bien fidèle est arrivé !

littéralement : (1) client
(2) que tes yeux soient illuminés

21

O chérie, vient te promener dans les champs,
Çontempler roses et jasmins,
Auprés des fleurs, comme Zakat de ta beauté,
De tes lèvres, fais-moi don de quelques baisers.

22

Viens, que nous soyons intimement réunis
Serré comme les grains (1) d'une grenade
Entre les grains d'une grenade sucrée
L'un de nous endormi et l'autre éveillé

(1) littéralement : membrane

23

Nuit de pleine lune, les loups emportent des brebis,
Viens chérie, il n'y a personne auprés de moi,
Si tes voisins ne dorment pas (et qu'ils t'entendent),
Dis leur : j'étais sortie donner l'aumône à un mendiant.

24

Viens, que je pose cette fleur sur tes cheveux,
Que je pose ma tête sur tes genoux
Ma tête sur tes genoux... ce n'est rien,
Que je pose mes lévres sur tes lévres et tes joues.

25

Chérie, sache que je viendrais,
Tu seras sur un coussin de duvet je viendrais,
Sur coussin de duvet, divan de velour
Tu seras plus fraîche qu'une rose, je viendrais.

26

O cheval bai, je suis fier de ta crinière,
Je ferai un collier pour ton cou
Si un soir tu me faisais parvenir auprès d'elle,
Je fonderai de l'or pour te ferrer.

27

O cheval blanc à le course rapide,
A bride argentée et à selle dorée
Emporte-moi un soir auprès de mon adorée
Et régale- toi d'orge (1) pendant que je baise les lèvres de la bien-aimée

(1) littéralement: brise l'orge

28

Joailler, j'ai besoin de tes services,
Façonne une bague, j'ai une amie,
Façonne une bague d'argent pur.
Car, Vendredi, j'ai rendez-vous (avec elle)

29

Les étoiles étaient visibles et j'étais éveillé
Eveillé sous le mur fissuré,
Le misérable coq proclamait l'aube
Et j'attendais toujours l'arrivée de la bien-aimée.

30

Si tu es ravissant je suis aussi ravisseur des coeurs,
Si tu es en argent je suis en or pur,
Si toi tu es jeune fille toute timide
Fais-moi signe et moi je viendrai auprès de toi.

(c) ketabton.com: The Digital Library

10

L'étoile au ciel est alif et mim,
Tes deux sourcils sont des têtes de jim,
Entre tes deux arcades sourcilière a été inscrit,
B'ism _ illah - er - Rahman - er-Rahim.

11

Les étoiles au ciel,... fleurs éparpillées,
Si un nuage noir paraît dans la direction de la qibla,
Que le Seigneur me transforme en pluie,
Et me fasse tomber sur les cheveux de ma bien-aimée.

12

Mon coeur est attaché au seuil de cette porte (1)
J'entends ta voix et je m'arrête
J'entends ta voix de loin ou de près,
Je m'épanouis comme un bourgeon qui s'ouvre.

(1) Là où les amant se sont rencontrés.

13

Ta coiffure était brodée de fleurs dorées
Tes frères étaient "ardalis" (1) à Kabol,
Mon coeur se souvient de ces nuits d'hiver,
Que de jeux que l'on jouait autour du sandali(2)

(1) "Orderly" : sergent d'ordonnance
(2) "le tandour" des régions froides de l'Afghanistan

14

Le printemps est venu, la vie est belle !
Partout des jardins fleuris aux couleurs éclatantes
Partout des jardins en fleurs, et ce n'est rien :
Ma belle est une rose vétue de vert .

15

Le printemps est arrivé, les fleurs (1) sont splendides
Sous le rameau en fleur ma fée chérie
Que des pétales tombent sur tes cheveux, ton visage,
Que l'arbre en fleur soit ébloui devant toi.

(1) Fleurs d'arbres fruitiers.

16

Le printemps est venu et il fait doux,
Comme il est bon de sortir dans les jardins
Cueillir des fleurs une à une
Et les poser sur les cheveux de ma bien-aimée

17

La toute petite étoile, à côté de la lune;
Je ne peux fermer l'oeil à cause de ton amour
Que je dorme sur un flanc ou sur l'autre,
Je me tourne et retourne comme un serpent blessé.

18

Près de ce coin de la ferme, j'apprivoise (1) des pigeons
Que j'embrasse deux ou trois fois cette jeune fille,
Si la jeune fille ne vient pas à passer sur mon chemin
Je brûlerai comme une braise enflammée.

(1) je capture.

19

J'ignore... si c'est l'éclair ou l'étoile,
J'entends ma fée rire dans sa demeure,
Je voudrais bien lui donner quelques baisers
Mais elle est occupée, elle a chez elle des invitées.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Les Quatrains Populaires de La Region de Kaboul

par
Dr. A. G. Ravân Farhàdi

1

Sur ce chemin deux jeunes filles marchaient ensemble
L'une en avant et l'autre en arrière
C'est à celle d'avant que je donne mon coeur (*) Elle avait le Qoran en main et lisait tout en marchant.

2

O toi chéri jeune et distingué.
Debout parmi cent jeunes gens.
Seul entre cent jeunes gens je t'ai donné mon coeur.
Sois donc, fidéle à la parole d'amour.

3

J'ai deux "ravisseuses-de-coeur" et un seul coeur,
Seigneur mon cas est vraiment difficile.
Seigneur, fais que mon coeur soit partagé en deux
A chaque "ravisseuse-de-coeur" J'en offrirais un morceau.

4

Ma beauté entre par la porte, une fleur à la main.
Ses yeux enivrés et ensorceleurs.
Munie d'un ordre pour verser mon sang.
O Musulmans, saisissez ses deux mains.

5

Chérie, (comme) l'alif (qui) n'a pas de point,
Mon coeur amoureux est démuni de patience.
Mon coeur amoureux de tes yeux enivrés
Tes yeux que personne n'est digne de contempler.

6

Chérie, comme tu marches insouciante
Les cailloux sous tes pas, se réduisent en poussière
Ton père faisait (ainsi) l'éloge de tes yeux:
"Ma fille n'a point de rivale" !

7

Ta taille élancée de rayhan est créée
Tes lèvres, de rubis de marjan sont créées
De tes joues juste pour les baisers.
Quel rubis de Badaxshân est créé

8

De Herat jusqu'au Turkistan, Andxoi.
Samarqand, Boxârâ et Charjoi.
J'ai parcouru toutes les villes et provinces.
Rien ne vaut un seul cheveu de la belle Siâ-Môy--I-

—1— Référence a une belle réellement vécue à Hèrât.

9

Chéri, que je sois immolée à ton nom
Tu as mis un costume couleur de kohl,
Toute ta famille et tes proches sont tes ennemis,
Que Dieu et le Prince des Héros (1*) te protègent!

(*) Iittéralement : immolé à... -Expression très usitée dans les chansons populaires et marquant l'extrême amour, respect ou dévotion traduite dans chaque quatrain de façon différente selon le cont exte. (Cf. nos. 13, 40, 50).

1* Ali

SPIRITUAL LINEAGE OF AMĪR-KHUSRAW

Abu-Ahmad Abdal of Chisht

↓

Muʿīn-ud-dīn of Ajmeer

↓

Qutb-ud-din Bakhtyār Kākī

↓

Mohammad Niẓām -ud-din Sultān-ul-Awliyā
(of Badāon, later of Delhi) (1237-1325), son
of Ahmad (of Ghazni, later of Badāon), son of
Ibn-i-ali Dāniāl (of Bukhārā)

↓

Amīr-Khusraw

(c) ketabton.com: The Digital Library

1. "Nuh Sipihr" (The Nine Skies), the fourth historical mathnawi of Amir Khusraw, on the events of Qutb-ud-dín Mubārak-Shāh Khaljī's reign.

2. "Afẓal-ul-Fawāyed" (The Best of Gains), a recording in simple language of the teachings of Niẓāmuddin Awliyā's sayings (1314-1319). In 1319, the spiritual leader of Amir-Khusraw was 82 years old.

3. "I'jāz-i-Khusrawi" (or "Rasāyil-i I'jaz"), a collection of 5 manuals on the Art of writing for the use of students of literature.

4. Defeated Hassan ("Khusraw-Khan") of Parwār, who had assassinated his master, Sultan Mubārak-Shāh, and had exterminated the Khalji dynasty.

5. "Summit of Perfection"

6. The fifth historical 'mathnawi', on events of Tughlaq's reign.

(c) keibeton.com: The Digital Library

AMIR - KHUSRAW'S OLD AGE

.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
317	64	Second year of Qutb-ud-din's reign		
318	65			Nuh-Sipihr[1]
319	66			Afẓal-ul-Fawāyed,[2] I'jāz Khusrawi[3]
320	67			
321	68	Ghiyāṣ-ud-din Tughlaq-Shāh[4]		
322	69		Accompanied Prince Ulugh-Khan on Deogiri campaign	
323	70			
324	71		Accompanied Sultan Tughlaq to Oudh	
325	72	Death of Tughlaq; accession of his son Mohammed	Death of Amir-Khusraw (27 Sept.?)	Tughlaq-Nāma[6]

---- Composition of the fifth, and last, diwān[5] --

Adab

(c) kelahton.com: The Digital Library

1. "Treasures of Conquests", a prose work on events of Sultan ʿAla-ud-dīn's reign, from his accession to 1311.

2. "The Pure Remaining", compiled in 1316.

3. The collection of Niẓāmuddin Awliyā's teaching up to the year 1319.

4. An historical 'mathnawi', the theme of which is the romantic love (with a tragic end) of Prince Khiḍr-Khan and Devaldi-Rānī, Princess of Gujrāt. (This mathnawi is also called "Ashīqa" or "Ishqīyya."

(c) kitabton.com: The Digital Library

AMIR - KHUSRAW'S EARLY OLD AGE

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
1303	50	Campaign in Chitōr	Accompanied the Army to Chitōr	
1304	51	Conquest of Chitōr		
1305	52			
1306	53			
1307	54	Malik Kāfūr campaign in Deogir		
1308	55			
1309	56	Malik Kāfūr campaign in the extreme South		
1310	57		Beginning of Niẓāmuddīn Awliya's Sūfi teaching to Amir-Khusraw	
1311	58	Malik Kāfūr's successful return from the South		
1312	59			Khazāin-ul-Futūḥ (in prose)[1]
1313	60			
1314	61	Incited by Malik Kāfūr, the Sultan persecutes his relatives		
1315	62		Begins preparing records of the sayings of his spiritual master[3]	
1316	63	Accession of Qutb-ud-dīn Mubārak Khalji		Khiḍr-Khāni mathnawi[4]

Compilation of the rest of the fourth 'diwan': "Baqiyya-i Naqiyya" 2

(c) kelahton.com: The Digital Library

1. "Maṭla'-ul-Anwār" (Rising of Lights) speaks of virtues, ethics.

2. "Shīrīn-Khusraw," a legendary love story.

3. "Majnūn-u-Laylā," another legendary love story.

4. "Āyīna-i-Sikandarī" (Mirror of Alexander), events in the life of Alexander the Great.

5. "Hasht Bihisht" (The Eight Paradises), one introduction and seven stories told by princesses.

The mathnawi "Khamsa" (Five) is a replica of the Khamsa composed (between 1157 and 1201) by Niẓāmi, the famous Master of Ganja (d. 1202)

AMIR - KHUSRAW'S MATURE AGE

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
1295	42			
1296	43	ʿAlā-ʾud-dīn Mohammed Khaljī		
1297	44	Conquest of Gujrāt	Birth of his son, ʿAin-ud-dīn Khidr	
1298	45			
1299	46		Death of his mother and of his brother, Mubārak Qutlugh	mathnawis M.A.[1] Sh.Kh.[2] M.L.[3]
1300	47			mathnawi A.S.[4]
1301	48			
1302	49	Malik Kāfūr begins Southern campaigns. Mongol invasions defeated.	Birth of his daughter ʿAfīfa	mathnawi H.B.[5]

(c) kelahton.com: The Digital Library

1. Grandson of Ghiyāṯ-ud-din Baḷban

2. Hātam-Khan Khān-Jahān, a noble, fond of poetry, Governor of Oudh

3. Nāṣir-ud-din Mahmud, Governor of Bengal, who considered himself the lawful Sultan to succeed his father on the Delhi throne. The two armies, father's and son's, met each other near the Ghāgra River, but a reconciliation took place and war was avoided. Two years later, Kai-qobād asked Amir-Khusraw to compose a poem on this "Meeting of Two Auspicious Stars" (Qirān-us-Sa'dain). This long poem became his first historical mathnawi.

4. His second historical mathnawi, describing the first victories of the new Sultan, forms a part of the third diwan, "Ghurrat-ul-Kamāl."

5. "Ghurrat-ul-Kamāl" (Prime of Perfection), the most important of the poet's five 'diwāns', compiled in 1294.

6. Marco Polo visited the South Indian coast from 1292 to 1293. Had he travelled as far north as Delhi, he would likely have met Amir-Khusraw at the Sultan's Court.

(c) kejabber.com: The Digital Library

AMIR - KHUSRAW'S LATER YOUTH

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Works
1285	32		Retirement in Paṭyālī and Delhi	
1286	33	Muʾiz-ud-dīn Kai-qobād[1]	Entered service of Malik Amir-ʿAlī Hātam-Khan[2] in Oudh	
1287	34			
1288	35	Reconciliation of the Sultan with his father[3]	Returned from Oudh to join the Court in Delhi	
1289	36		Continued services in the Court as Mas-ḥaf-Dār (Secretary-Archivist)	
1290	37	Jalāl-ud-din Fērōz-Shāh Khaljī		Qirān-us-Sadain[3] -- Compilation of the third diwān, called "Ghurrat-ul-Kamāl" (Prime of Perfection)[5] - 1294
1291	38	Famine		
1292[6]	39			Miftāḥ-ul-Futūḥ[4] (Key of Victories)
1293	40	150,000 Mongol invaders defeated		
1294	41	Annexation of Illichpur		

(c) kelahton.com: The Digital Library

1. The Sultan asked his son, Prince Bughrā-Khan, to leave Sāmāna and join him the the Bengal campaign. After defeating Tughril, he made the Prince Governor of Lakhnauti and Bengal. Samsuddin Dabīr, Secretary of Bughrā-Khan, asked Amīr-Khusraw to stay in Lakhnauti, but the young poet preferred to go to Delhi, where he was then asked by Prince Mohammed Qāān Malik to accompany him to Multan.

2.. Compiled in 1284

(c) kejabtur.com: The Digital Library

AMIR - KHUSRAW'S YOUTH

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
1274	21			
1275	22			
1276	23		Joined Prince Bughrā-Khan entourage in Sāmāna (near Multan)	
1277	24	Revolt of Tughril in Bengal		
1278	25	Sultan defeated Tughril[1]		
1279	26		Accompanied Prince Bughrā-Khan in Bengal	
1280	27		Joined Prince Mohammed Qāān Malik in Multan	
1281	28			-- Compilation of the second 'diwān,' called "Wasaṭ-ul-Ḥayāt" (The Middle of Life)[2] --
1282	29		Beginning of friendship with Amīr Najm-ud-dīn Sijzi, a poet	
1283	30			
1284	31	Prince Mohammed Qāān Malik killed by Mongols	Amīr-Khusraw held prisoner by Mongols near Rāvi River and escaped	

(c) keeblon.com: The Digital Library

1. "Gift of Youth"

First collection of Amir-Khusraw's poems, about the year 1273. It contained mainly poetry written between the ages of 16 and 19, and some earlier poems. His friend Tājud-dīn Zāhid encouraged him to work on the compilation of his poetry.

(c) keyaction.com: The Digital Library

AMIR - KHUSRAW"S ADOLESCENCE AND EARLY YOUTH

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	His Literary Work
1265	12			
1266	13	Ghiyāg-ud-din Balban		First poems encouraged by his teacher, Khwāja ʿAlā-ud-din
1267	14			
1268	15			
1269	16			
1270	17			First poems he considered worthy of being included in his ʿdiwanʾ
1271	18			
1272	19	The Sultan strengthened Lahore against Mongols attacking from Ghazni		
1273	20		Death of his grandfather and educator, ʿImād-ul-Mulk; Khusraw became secretary of Kishlī-Khan Jhujū in Delhi for 4 years	

-- Compilation of the first ʿdiwānʾ of poems, called "Tuḥfat-us-Ṣighar" (The Gift of Youth)[1] --

(c) kelabton.com: The Digital Library

1. Son of Iltutmish. Ulugh-Khan, the Sultan's father-in-law and Minister, was conducting the country's affairs.

2. His father, Amīr Sayf-ud-dīn Mahmūd Shamsi, belonged to the Lāchin tribe; he had emigrated from the region of Balkh to India and held a respectable position in the army. He had married Dawlat-Nāz, the daughter of an important Indian army official, ʿImad-ul-Mulk, who took care of his grandson, Amīr-Khusraw, when Amīr Sayf-ud-din died.

(c) kitabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

AMĪR - KHUSRAW'S CHILDHOOD

A.D.	Age	Delhi Sultanate Events	Amir-Khusraw's Life Events	Remarks
1253	0	7th year of Nāṣir-ud-din's reign[1]	Born in Paṭyālī, near Āgra[2]	
1254	1			
1255	2			
1256	3			
1257	4			
1258	5	Suppression of the Meos, south of Delhi		The child lived in a bilingual (Dari-Hindi) cultural milieu.
1259	6	" " "		
1260	7	Nāṣir-ud-din received Hulāgu's Ambassador	Sent to "maktab" by his father; death of his father	
1261	8			
1262	9			
1263	10			
1264	11			

(c) wikidion.com: The Digital Library

FAMILY TREE OF AMIR - KHUSRAW

Amīr Sayf-ud-din (of Lāchīn Tribe) of Balkh,
entitled Mahmūd Shamsi (d. 1261)

married :

Dawlat-Nāz (d. 1299), daughter of ʿImād-ul-Mulk,
an administrator (of high position) in the
Sultan's Army (d. 1273)

YAMĪN-UD-DĪN AMIR-KHUSRAW
(1253 - 1325)

b. in Paṭyālī (near Agra)
d. in Delhi, buried in
the parwis of the
St. Niẓāmud-dīn Tomb

- ʿIzz-ud-din ʿAli-Shāh — Also a spiritual disciple of the Saint Niẓām-ud-dīn Awliyā.
- Hisām-ud-din Mubārak Qutlugh
- Daughter... [married.]
- Mohammed — died early
- Mayūma (daughter)
- Saʿid-ud-dīn Masud — b. 1289
- ʿAyn-ud-dīn Khidr — b. 1297
- ʿAffīfa (daughter) — b. 1302
- Yamin-ud-din Mubarak
- Ḥājī — d. young
- [illegible]amsud-din Māh-rō — buried near his maternal uncle Amir-Khusraw's tomb

(c) ketabton.com: The Digital Library

c) One description in prose of a military campaign and conquest (1311).

d) One recording of the sayings of his Spiritual Master, Niẓāmuddin Awliyā (1237-1325), in which he registered the day, month, and year of each meeting with the Saint from 1314 to 1319.

IV. Other Literary Subjects

a) 5 manuals on the art of writing prose and poetry, for the use of literature students, in which he included some of the early letters he had written to his friends. The five manuals were collected into one book, by himself, in 1320 when he was 67 years old.

b) Introductions (dībācha) to his diwāns. At least one of the introductions may be considered as an independent work of autobiography and literary theory (the dībācha to his third diwan).

V. Hindi Poetry -1-

In preparing these chronological tables, I have consulted not only Amir-Khusraw's works themselves, but also the valuable and accurate work of Professor Mohammed Waḥid Mirzā ("The Life and Works of Amir-Khusraw," thesis submitted for the Ph.D. Degree at London University in 1929, published in Calcutta, 1935). I was the main contributor in the preparation of Amir-Khusraw's Anthology (Kabul, 1975).

-*-

1. Amir-Khusraw was a creator of Hindi poetry. No chronological precision can be given on this subject, however, since he failed to record the dates of his poems in Hindi.

(c) ketabton.com: The Digital Library

Chronological Tables on the Life and Works of

AMĪR-KHUSRAW

by

Dr. A. G. Ravān Farhādi

The celebration of the seven centuries from the time of Amīr-Khusraw began his poetic career and of the six and one half centuries from the time of his death invites us to summarize our scattered knowledge about him and to offer scholars and students chronological tables useful for their research.

Among the masters of classical Dari poetry, none is better known to us than Amīr-Khusraw as far as the various stages of his life and the completion of his works are concerned. In many of the works of this astonishingly prolific author, we find autobiographical passages, notes, and other informative elements. As the Mas-ḥaf-Dār (Secretary-Archivist) of the Court, he took great care in the collecting, dating, and binding of his works, in which, if a great conquest was registered, the birth of one of his own daughters was also mentioned. In his early youth he was already being encouraged by appreciative friends to collect his poems (his first 'diwāns' contain poetry written between the ages of 16 and 19!). At the time of his death at 72, he had finished a fifth 'diwān' as well as his last "historical" mathnawī, the description (in poetry) of a military campaign. Along with the works of professional historians, the poetry and prose of Amīr-Khusraw are a major source in the study of the Delhi Sultanate of his times.

CLASSIFICATION OF AMIR-KHUSRAW'S WORK

I. 5 diwāns (Collection of Ghazal, other lyrical poems, panegyrics, obituaries, etc). The diwāns were collected at ages 20, 32, 41, 63, and 72, respectively.

II. 5 mathnawis (long poems, in "distich" form, on ethics, classical love stories, and legends.) The five ("Khamsa") mathnawīs are patterned after the Khamsa of Nizāmi, composed between 1157 and 1202. Amir-Khusraw composed his Khamsa in only three years, however, from the age of 45 to 48, in spite of his official duties in the Sultan's Court and many family events.

III. Descriptions of Events

a) Four of the "historical" mathnawis basically describe military and political events, but also contain a multitude of precious information on the everyday life of his times (respectively, 1289, 1291, 1317, and 1325).

b) One "historical" mathnawi relates a "real" love story between a Prince and the daughter of the Rājā of Gujrāt, being a succession of romantic events with a tragic end (composed in 1315).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیر مسؤل　　پوهنمل شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند محمد رحیم الهام
پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی ، دکتور سید مخدوم رهین

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان
تلفون: ٤٢٥٥٦، ٤١٣٦٢

وجه اشتراک سالانه

محصلان	۲۰ ـ افغانی
مشترکان دیگر	۲۵ ـ افغانی
مشترکان ولایات	۳۵ ـ افغانی

مقالا تیکه نشر نشود ،به نویسنده پس داده می شود .
اقتباس مضامین مجله باذکر نام مجله مجاز است .

قیمت یک شماره ۵ـ افغانی

مطبعهٔ دولتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXII No. 4, March 1975

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library